

نور علی نور

در ذکر و ذاکر و مذکور

نوشته

حضرت آیت الله حسن بن اده آملی

عنوان کتاب: رساله نور علی نور در ذکر و ذاکر و مذکور

پدیدآور[ان]: حسن زاده آملی، حسن

نام ناشر: تشیع

جلد[ها]: 1

نام و نام خانوادگی کاربر: شهاب شیرزهی

منبع: noorlib.ir کتابخانه دیجیتالی نور

تاریخ دانلود: 1402/6/22

تعداد صفحات دانلود شده: 176

رسالہ

نور علی نور

در ذکر و ذاکر و مذکور

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

نوشته:

حضرت آیت الله حسن بن اده آملی

چاپ دوم با اضافات و توضیحات

نام کتاب: رساله نور علی نور، در ذکر و ذاکر و مذکور
 مؤلف: حضرت آیه الله حسن حسن زاده آملی
 ناشر: انتشارات تن
 تیراژ: ۳۰۰۰ نسخه
 نوبت چاپ: چاپ دوم با اضافات و توضیحات
 تاریخ نشر: تابستان ۱۳۷۱
 چاپ: چاپخانه نمونه
 حروفچینی: قرآنشر

من الله التوفيق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جفري

(أبو القاسم)



مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

فهرست رساله نور علی نور

۹	مقدمه: کلماتی چند حول مکان و منزلت دعاء است.
	فصل اول: چهل کلمه مبارک منتخب ذکر و دعا از قرآن کریم و چهارده تبصره
۱۳	در بیان بعضی از اسرار است.
	فصل دوم: در بیان سر اینکه ادعیه مأثوره حائز لطائفی خاصانند که در
۳۱	روایات یافته نمی شوند و در آن يك تبصره است.
	فصل سوم: در اینکه خداوند در هر چیز به کم اکتفاء کرد و حد برای آن معین
۳۵	فرموده است مگر در ذکر و دعا، و در آن چهار تبصره است.
۵۳	فصل چهارم: در بیان عدد مأثور در بعضی ادعیه و اذکار است.
۵۶	فصل پنجم: در بیان اوقات و امکنه است و در آن يك تبصره است.
۶۲	فصل ششم: در بیان طهارت داعی است.
۶۵	فصل هفتم: در احتراز از دعای ملحون است، و در آن دو تبصره است.
۷۱	فصل هشتم: در دعای مأثور و غیر مأثور است، و در آن يك تبصره است.
	فصل نهم: در دو مطلب است یکی در اختلافات سنوح احوال دعوات، و دیگری
۷۵	در بیان نحوه افاضه القاءات، و در آن يك تبصره است.
	فصل دهم: در ادب مع الله است که به هفت قلم آراسته شده است، و در آن سه
	تبصره است. قلم اول اینکه در ادب مع الله حضور قلب باید، دوم
	اینکه بدون اذن تصرف نکند، سوم اینکه عبادت حبی باشد، چهارم
	اینکه خدا را به اسمای حسنی بخواند، پنجم در موضوع وقایه
	است، ششم در عدم اعتدای در دعا است، هفتم در تعظیم اسماء الله
۷۹	تعالی است.
۹۹	فصل یازدهم: در سر استجاب دعا است، و در آن دو تبصره است.

فهرست اضافات و توضیحات مبسوط

- ۱۱۸ توضیح چهاردهم: در بیان اینکه انسان کامل اسم اعظم الهی است
- ۱۲۶ توضیح پانزدهم: در بیان اکثار و دوام ذکر، برای حصول نتیجه
- ۱۲۷ توضیح بیست و چهارم: در بیان خواص و آثار قرائت آیه «سخره»
- ۱۳۱ توضیح سی و هشتم: در بیان ذکر یونسی و مسبّحات بیست
- توضیح پنجاه و چهارم: در بیان مراتب پنجگانه نون و حمد و ذکر و نکاح و قیامت
- ۱۳۵ و قلب و...
- ۱۴۶ توضیح صد و بیست و پنجم: در بیان معنی حدیث شریف «من قال لا اله الا الله دخل الجنة»
- توضیح صد و سی و یکم: در بیان اینکه مقام قرب هر کس به اندازه بندگی و عبودیت
- ۱۴۸ اوست
- توضیح صد و سی و هشتم: در بیان جنّت و اقسام آن و اضافه آن به ضمیر یای متکلم در آیه
- ۱۵۰ آخر سوره فجر
- ۱۵۲ توضیح صد و چهل و یکم: در بیان مراتب و اقسام طهارت در انسان
- ۱۵۸ توضیح صد و شصت و یکم: در بیان اصل هشام بن سالم و حدیث من بلغ
- توضیح دویست و بیست و دوم: در بیان معنی قول خدای عز و جل «فیها یفرق کل امر
- ۱۶۵ حکیم»
- ۱۷۰ فهرست آثار قلمی مؤلف محترم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَ إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أَجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ
إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ (۱)
(قرآن کریم سوره بقره آیه ۱۸۷)

سپاس خدای را که ذکر او شفا و اسم او دواست و سامع دعا و دافع بلاست.
درود بر ختم رسل که سید اصفیایست، و بر آل او که اولشان آدم اولیاء الله و
آخرشان خاتم اوصیایست. و بر همه انبیاء و اولیاء تا سخن از قرآن و دعا است.
و بعد چنین گوید ملتجی به ظلّ لوای حمد حسن حسن زاده آملی طبری سقیه الله
وَ إِنَّا كُمْ شَرَابًا طَهُورًا:

این رساله يك مقدمه و یازده فصل در دعا و ذکر و مناجات است و به نام
«نور علی نور در ذکر و ذاکر و مذکور» مسمّات است. و در حقیقت خوان آراسته ایست
که خواص از آن بهره می برند، اَوْ لَنُكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَّعْلُومٌ.
مقدمه: کلماتی چند حول مکان و منزلت دعا است.

فصل اول چهل کلمه مبارک منتخب ذکر و دعا از قرآن کریم و چهارده
تبصره در بیان بعضی از اسرار است.
فصل دوم در بیان سراینکه ادعیه مأثوره حائز لطائفی خاص اند که در روایات
یافته نمی شوند و در آن يك تبصره است.

- فصل سوم در اینکه خداوند در هر چیز به کم اکتفاء کرد و حد برای آن معین فرموده است مگر در ذکر و دعا، و در آن چهار تبصره است.
- فصل چهارم در بیان عدد ماثور در بعضی ادعیه و اذکار است.
- فصل پنجم در بیان اوقات و امکنة است. و در آن يك تبصره است.
- فصل ششم در بیان طهارت داعی است.
- فصل هفتم در احتراز از دعای ملحون است. و در آن دو تبصره است.
- فصل هشتم در دعای ماثور و غیر ماثور است. و در آن يك تبصره است.
- فصل نهم در دو مطلب است یکی در اختلافات سُنُوح احوال دُعَات، و دیگر در بیان نحوه افاضة اللقاءات. و در آن يك تبصره است.
- فصل دهم در ادب مع الله است که به هفت قلم آراسته شده است. و در آن سه تبصره است. قلم اول اینکه در ادب مع الله حضور قلب باید، دوم اینکه بدون اذن تصرف نکند، سوم اینکه عبادت حبسی باشد، چهارم اینکه خدا را به اسمای حسنی بخواند، پنجم در موضوع وقایه است، ششم در عدم اعتدای در دعا است، هفتم در تعظیم اسماء الله تعالی است.
- فصل یازدهم در سر استجاب دعا است. و در آن دو تبصره است.

مقدمه

دعا کلید عطاء و وسیله قرب الی الله تعالی و منخ عبادت و حیات روح و روح حیات است .

دعا کوبه باب رحمت رحیمیه و سبب فتوح برکات شرح صدر و نور و ضیای سر است .

دعا موجب رسوخ حب ذکر الهی در دل ، و منزّه نفس از رین شواغل است .
دعا توشه سالکان حرم کبریای لایزال ، و شعار عاشقان قبله جمال ، و دثار عارفان کعبه جلال است .

دعا سیر شهودی و کشف وجودی اهل کمال و تنها رابطه انسان با خدای متعال است .

دعا معراج عروج نفس ناطقه به اوج وحدت ، و ولوج به ملکوت عزت است .
دعا مِرقات ارتقای انسان به مقام ولایت ، و رَقَرَف اعتلای وی به مرتبت خلّت است .

دعا واسطه اسم اعظم گردیدن انسان و دست یافتن به کنوز قرآن و دارا شدن رموز تصرف طبایع اجرام و ارکانست .

دعا کاسر قلب و جابر آن به اَنَاعِنْدَا اَلْمُنْتَمِرَةِ قُلُوبُهُمْ است . یعنی دل از ذکر و دعا شکسته شود و دل شکسته درست ترین و ارزنده ترین کالای بازار هستی است که خدا در دل شکسته است . الهی اگر یکبار دلم را بشکنی از من چه بشکن بشکنی .

دعا یاد دوست در دل راندن و نام او به زبان آوردن و در خلوت با او جشن ساختن و در وحدت با او نجوی گفتن و شیرین زبانی کردن است.

دل بی دعا بهاندارد، و دل بی بها بها ندارد قُلْ مَا يَعْزُبُ عَنْكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ «بگو اگر دعای شما نباشد پروردگار من شما را چه وزن نهد و به شمار آورد.» صادق آل محمد - صلوات الله علیهم - فرمود: عَلَيْكُمْ بِالدُّعَاءِ فَإِنَّكُمْ لَأَقْرَبُونَ بِيَمِينِهِ (۲)
(کافی معرب ج ۲ ص ۳۳۹)

جمود عین و خمول لسان از کوردلی است. هر چند که محبت و عشق اساس ذکر و دعایند ولی در آغاز از ذکر و مناجات و دعا محبت به بار آید و در انجام، محبت، ذکر و مناجات و دعا و سوز و گداز می آورد.

در اول ذکر آرد انس با یار در آخر ذکر از انس است و دیدار چنانکه مرغ تابیند چمن را نیارد بستنش آنگه دهن را شود مرغ حق آن فرزانه سالک که با ذکر حق است اندر مسالک خوش آنگاهی دل از روی تولی شرف یابد ز انوار تجلی چگونه مرغ حق نابد به حق حق چو می بیند جمال حسن مطلق

در مکان و منزلت دعا و مقامات آن آیات قرآنی را لسان مبین است، و روایاتی در اسرار و آداب دعا از پیشوایان دین است که مشایخ علم را برانگیختند و بر آن داشته اند تا در دعا کتابها نوشته اند، و صحیفه ها گرد آورده اند، و در پیرامون آن با تنويع موضوعات عدیده بحثها پیش کشیده اند، و درهایی از رحمت به سوی نفوس مستعدّه گشوده اند، و به نامهای دلنشین و طرب انگیز و جان فزا از قبیل «مفتاح الفلاح» و «عُدّة الداعی» و «فلاح السائل» و «قوت القلوب» و «مصباح المتعبد» و «روضة الأذکار» و «البلد الأمين» و «منهاج العارفين» و «منهاج النجاة» و نظائر آنها نامیده اند، تا از این اسامی عطر آگین نیز مشام ارواح را معطر سازند، و قلوب را به ریاض قدس سوق دهند، و نفوس را به مجالس انس کشانند.

امید آنکه در حوزه‌های علمیّه صحف ادعیه و اذکار که از ائمه اطهار مآصادر شده‌اند، و بیانگر مقامات و مدارج و معارج انسانند از متون کتب درسی قرار گیرند، و در محضر کسانی که زبان فهم و اهل دعا و سیر و سلوکند و راه رفته و راه نمایند درس خوانده شوند.

در نظر این کمترین اول «مفتاح الفلاح» شیخ بهائی، و پس از آن «عدّة الداعی» ابن فهد حلی، و بعد از آن «قوت القلوب» ابوطالب مکتی و سپس «اقبال» سید بن طاوس، و در آخر انجیل اهل بیت و زبور آل محمد «صحیفه کامله سجّادیه» در عیداد کتب درسی در آیند که نقش خوبی در احیای معارف اصیل اسلامی است. البته فهم و تعلیم و تعلّم آنها بدون معرفت به علوم ادبی و معارف نقلی و عقلی و عرفانی صورت پذیر نیست، از تو حرکت و از خدا برکت لیس بِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى. و شک نیست که نبل بدین معارف نوری الهی از بسیار مباحث رائج و دارج، به مراتب مفیدتر است بلکه به نسبت و قیاس در نمی آید، آن کجا و این کجا. معلّم بزرگ آیه الله مرحوم آخوند ملا حسینقلی همدانی که به فرموده بعضی از مشایخ ماسیصد تن از اولیاء الله در محضر انور او تربیت شده‌اند، می فرمود: کتاب «مفتاح الفلاح» شیخ بهائی برای عمل کردن خوب است.

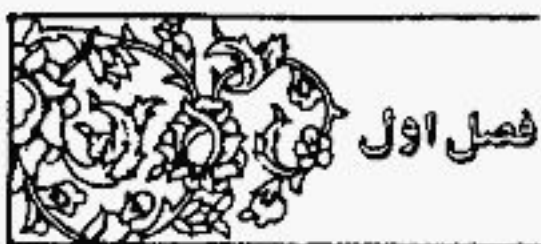
ششمین کتاب جامع عظیم الشان «کافی» ثقه الاسلام کلینی کتاب دعا است در شصت باب، حافل چهارصد حدیث از وسائط فیض الهی که هر باب آن دری به روضه رضوانست، و هر حدیث آن شاخه‌ای از شجره طوبای ایمان. تاچه رسد به جوامع کبار از قبیل «وافی» و «بحار الانوار» و «عوالم» و «فصل الخطاب» و نظائر آنها.

جزء دوم مجلد نوزدهم «بحار» صدوسی و یک باب و خاتمه، در اذکار و ادعیه است که چندین برابر کتاب «کافی» یاد شده است. علاوه اینکه در کتب و ابواب دیگر «کافی» و «بحار» نیز به مناسباتی در ادعیه و اذکار احادیثی روایت شده است.

این دُرر روایات و غُرر احادیث دلالت دارند که سفرای الهی و وسائط فیض ربوبی تاجه اندازه در تمام شئون و احوال و اطوار و اوقات زندگیشان اعتنای تمام و عشق و شوق شدید به ذکر و مناجات و دعا داشتند و باران و پیر و ان و شاگردانشان را بدان ترغیب می فرمودند.

در ایفای مباحث حول دعاء حق این است که باید آیات قرآنی را در این باب و ابواب کتب دعاء جوامع روایی و روایات آنها را به طور استیفاء مورد تحقیق و استفاده قرار داد تا به اسرار اذکار و ادعیه در افعال و احوال گوناگون انسان معرفت به وجه کمال حاصل گردد ، و لکن به رجاء اینکه لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا، اینک به ذکر فصول موعود معهودا کتفا می کنیم که هر فصل خود اصلی در این امر است وَلَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ.





چهل کلمه منتخب ذکر و دعا از قرآن کریم

شایسته است که انسان نازل در منزل یقظه و عارف به منطق وحی یکدوره قرآن کریم را به دقت به این عنوان قرائت کند که اسمایی را که خداوند سبحان بدانها خویشتن را وصف می فرماید ، و نیز آنچه را ملائکه او را بدانها نداء می کنند ، و نیز دعای انبیاء و اولیا را که خداوند سبحان در پیش آمده شدائد اوضاع و احوال آنان از زبانشان نقل فرموده است که در آن شدائد احوال و اوضاع خدای تعالی را به اسمی خاص و دعائی مخصوص خوانده اند، انتخاب کند.

بدیهی است که نمونه آن شدائد احوال برای دیگران به فراخور قابلیت و شرائط زمانه و روزگار آنان پیش می آید و کأنّ هر يك از آن اشخاص و حالات عنوان نوعی دارد که در هر کوره و دوره و در هر عصر و زمان در دیگران طوری ظهور و بروز می نماید، این کس نیز در پیش آمده های زندگی خود که مشابه با آن حالات است خداوند را بدان اسم و دعا و ذکر و مناجات بخواند و آن را وسیلت نجات و سعادت خود قرار دهد چنانکه از تدبّر و غور در بسیاری از آیات و تأمل و دقت در بسیاری از روایات حدّ و تحریص بدین دستور العمل استفاده می شود. و ما در این مطلب مهم به تمسّك يك آیت و يك روایت تبرّك می جوئیم که خردمند را بسند است :

مثلاً خداوند سبحان در فضیلت ذکر یونسی در سورة مبارکه انبیاء فرموده

است : وَ ذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَىٰ فِي الظُّلُمَاتِ
«أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ» فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ
الْغَمِّ وَكَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ . (۳)

در تأثیر ابن ذکر شریف یعنی لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ
به سه جمله فَاسْتَجَبْنَا لَهُ، وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ، وَكَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ دقت به سزا
اعمال گردد، به خصوص به جمله اخیر که مفاد آن عام است که وعده فرموده است
شامل همه مؤمنین می باشد، و با جمع محلی به الف و لام و فعل مضارع که دال
بر تجدد زمان و حصول تدریجی آن برای ابد است تعبیر فرموده است، فتبصّر.
و نیز به عنوان مثال در این روایت شریف که جداً از غرر روایات است دقت
لازم بعمل آید : شیخ صدوق - رضوان الله تعالی علیه - در مجلس دوم «امالی»،
حدیث دوم آن را به اسنادش روایت کرده است: عن هشام بن سالم و محمد بن حمران
عن الصادق عليه السلام و نیز در تفسیر «مجمع البیان» طبرسی - قدس سره - آمده است که
روی هشام بن سالم و ابان بن عثمان عن الصادق عليه السلام قال :

عَجِبْتُ لِمَنْ فَرَعَ مِنْ أَرْبَعِ كَيْفَ لَا يَفْزَعُ إِلَى أَرْبَعٍ ؟ ! عَجِبْتُ لِمَنْ خَافَ كَيْفَ
لَا يَفْزَعُ إِلَى قَوْلِهِ : «حَسْبُنَا اللَّهُ وَكَفَىٰ الْوَكِيلُ»، فَإِنِّي سَمِعْتُ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ بِعَقِبِهَا :
فَاتَّقَلَّبُوا بِنِعْمَةِ اللَّهِ وَفَضْلِهِ لَمْ يَمْسَسْهُمْ سُوءٌ .

وَعَجِبْتُ لِمَنْ اغْتَمَّ كَيْفَ لَا يَفْزَعُ إِلَى قَوْلِهِ : «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي
كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ»، فَإِنِّي سَمِعْتُ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ بِعَقِبِهَا : فَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَ
كَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ .

وَعَجِبْتُ لِمَنْ مَكْرَبَهُ كَيْفَ لَا يَفْزَعُ إِلَى قَوْلِهِ : «أَفْوَضْ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ
بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ»، فَإِنِّي سَمِعْتُ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ بِعَقِبِهَا : فَوَقَّيْهُ اللَّهُ سَيِّئَاتِ مَاسِكُرُوا .
وَعَجِبْتُ لِمَنْ أَرَادَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا كَيْفَ لَا يَفْزَعُ إِلَى قَوْلِهِ : «مَا شَاءَ اللَّهُ
لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ»، فَإِنِّي سَمِعْتُ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ بِعَقِبِهَا : إِنَّ قَرْنَ آفَا أَقَلَّ مِنْكَ مَا لَا

کلمات مبارک منتخب ذکر و دعا از قرآن کریم

وَلَدَأْ* فَعَمِيَ رَبِّي أَنْ يُوَفِّيَنِي خَيْرًا مِنْ جَنَّتِكَ . وَ عَسَى مُوجِبَةً. (۴)

چنانکه ملاحظه می فرماید امام علی (ع) از آیات یاد شده استنباط گسترش تأثیر اذکار مذکور بر ای ابد می فرماید که اختصاص به مقام خاص و مورد مشخص ندارند. هر کس برای نجات از غم به ذکر بونسی ذا کر باشد مشمول رحمت و كذلك فنجی المؤمنین می شود، و به همین وزن در رهائی از خوف و مکر سوء و در روی آوردن دنیا و زینت آن به کریمه های یاد شده .

تبصره: نکته دیگری در این حدیث شریف است که چرا امام علی (ع) نفرموده است قال الله عزوجل بلکه مکرر فرموده است فانتی سمعت الله عزوجل ، سر آن چیست؟ در حدیث کب از چهل حدیث نکته ۷۱۷ «هزارویک نکته» (ص ۵۶۵-۵۶۷ ط ۱) اشاراتی در بیان این سرّ مستتر آورده ایم شاید ممدی باشد (۵) و بالأخره در نیل به اینگونه حقایق صادره از بیت عصمت و وحی به لسان انسانهای کامل ، استاد زبان فهم باید زیرا که بیان اسرار به گفتار نیاید و اگر پاره ای به زبان آید به بار آرد. لذا فرموده اند: عارف سرّ می دهد و سیر نمی دهد.

به موضوع بحث برگردیم: این کمترین وقتی توفیق یافته است که به قرائت یک دوره قرآن کریم، آیاتی را به همان نحو که گفته شده است استخراج کرده است که به ذکر برخی از آنها که یک اربعین است با اشارات به بعضی از لطائف نکات در ضمن بعضی از آیات به عنوان تبصره در این صحیفه تبرک می جوید. هر چند قرآن تمامی آن ذکر است چنانکه یکی از نامهای شریف آن ذکر است : ص، وَالْقُرْآنِ ذِي الذِّكْرِ .

۱- وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ* قَالُوا « سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ » (بقره : ۲۳) (۶)

- ۲- فَتَلَقَىٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ (بقره: ۳۸) (۷)
وَيَا آدَمُ اسْكُنْ أَنتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ - اِلَى قَوْلِهِ سُبْحَانَهُ - قَالَا «رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا
وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ» (اعراف: ۲۳) (۸)
تبصره: فیض در «تفسیر صافی» در تفسیر آیه نخستین آورده است که:
فِي التَّعَالَى عَنْ أَحَدِهِمَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ التَّعْلِيمَاتِ:
لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ عَمِلْتُ سُوءًا وَظَلَمْتُ نَفْسِي فَتُبَّ
عَلَيَّ فَاعْفِرْ لِي وَأَنْتَ خَيْرُ الْغَافِرِينَ .
لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ عَمِلْتُ سُوءًا وَظَلَمْتُ نَفْسِي فَاعْفِرْ لِي
وَارْحَمْنِي إِنَّكَ أَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ . (۹)
لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ عَمِلْتُ سُوءًا وَظَلَمْتُ نَفْسِي فَتُبَّ
عَلَيَّ إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ .
وروايات دیگر نیز در تفسیر آن آمده است به موضوع یاد شده «تفسیر صافی»
و مجلد ۱۴ «وافی» ص ۸۶ و به «تحف العقول» رجوع شود .
۳- وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ «رَبَّنَا قَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ
أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» (بقره: ۱۲۸) (۱۰)
۴- وَإِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ «لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ» (بقره: ۱۶۴) (۱۱)
۵- فَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ *
وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ «رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ» *
أُولَٰئِكَ لَهُمْ فَصِيبٌ مِمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ (بقره: ۲۰۳) (۱۲)
۶- آية الكرسي : «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ - اِلَى قَوْلِهِ سُبْحَانَهُ - هُمْ
فِيهَا خَالِدُونَ» (بقره: ۲۵۶ - ۲۵۸)

تبصره: بدانکه در روایاتی که بیان می شود مثلاً در این آیه و یاد در آن دعا و اسماء ،
اسم اعظم است نوعاً آن آیات و ادعیه حائز دو اسم شریف «أَلْحَى الْقَيُّومُ» اند یعنی در این

کلمات مبارک منتخب ذکر و دعا از قرآن کریم

دو اسم شریک اند. عارف عبدالرزاق قاسانی در «شرح منازل» گوید: وَتَجَرَّبَ الْقَوْمُ
 إِنَّ الْإِكْثَارَ مِنْ ذِكْرِ «يَا حَيُّ يَا قَيُّوْمُ يَا مَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ» يَسُوجِبُ حَيَوَةَ الْعَقْلِ (۱۳)
 (ص ۳۶ ط ۱)

صفات حیوة و علم و اراده و قدرت و سمع و بصر و کلام، ائمه سبعة و امتهات
 صفات الهی اند، و حیوة امام ائمه است که وجود غیر او تصور نمی شود مگر بعد از
 وجود او. و همچنین اسماء مشتق از آنها یعنی اسم حی امام عالم و مرید و قادر و
 سمیع و بصیر و متکلم است و این هفت اسم ائمه سبعة باقی اسمایند، و حی امام
 ائمه اسماء است و قیوم یعنی قائم بذاته مقوم و مقیم لغیره، والوهت رب مطلق
 بودن است. الحمد لله رب العالمین هو فی السماء اله و فی الارض اله - فافهم.

تبصره: این کمترین را در نکته ۴۷۹ «هزارویک نکته» اشاراتی لطیف و دقائقی
 شریف در بیان اسم اعظم است که برای نفوس مستعده معدی تام است اگر خواهی
 رجوع کن^(۱۴) (ص ۲۳۹ - ۲۴۸ ط ۱). و نیز در بند ششم «دفتر دل» نظماً بدان اشاراتی
 شده است (ص ۲۹۲ - ۲۹۸). و نیز درباره اکتار ذکر شریف یا حی یا قیوم یا
 مَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ در نکته ۹۱۳ «هزارویک نکته» مطالبی داریم رجوع بفرمائید (۱۵)
 (ص ۷۵۲ ج ۲ ط ۱).

۷- آخر سورة بقره: «آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ» -
 تا آخر سوره.

۸- «لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ». (آل عمران : ۷) (۱۶)

۹- هُوَ الَّذِي أُنزِلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ - الى قوله سبحانه - «رَبَّنَا لَا تُزِغْ كَلِمَاتِنَا

بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ». (آل عمران : ۹) (۱۷)

۱۰- أَلَدِّجْنَ يَتَقُولُونَ «رَبَّنَا إِنَّا أَمَتْنَا فَاعْفُ رْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكِنَا عَذَابَ النَّارِ». (۱۸)

(آل عمران : ۱۷)

۱۱- «قُلِ اللَّهُمَّ مَا لِكَ الْمَلِكِ - الى قوله سبحانه - وَكَرَّرُكَ مَنْ تَشَاءُ بِغَيْرِ

حساب» (آل عمران: ۲۸)

۱۲- هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ قَالَ «رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ» (آل عمران: ۳۹) (۱۹)

۱۳- وَكَانَ مِنْ نَبِيِّ قَاقلَ مَعَهُ رِبِّيُّونَ كَثِيرٌ - الى قوله سبحانه - «رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَإِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ» فَأَقْبَهُمُ اللَّهُ ثَوَابَ الدُّنْيَا وَحَسُنَ ثَوَابُ الْآخِرَةِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ. (۲۰)

(آل عمران: ۱۴۹)

۱۴- قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ «اللَّهُمَّ رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ تَكُونُ لَنَا عِيداً لِأَوَّلِنَا وَآخِرِنَا وَآيَةً مِنْكَ وَارْزُقْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ» (۲۱)
(مائده: ۱۱۵)

۱۵- «إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفاً وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ» (انعام: ۸۰) از قول ابراهیم علیه السلام (۲۲)
۱۶- «قُلْ إِنْ صَلَّاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ» (انعام: ۱۶۴) (۲۳)

۱۷- آیه سخره: «إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ - الى قوله سبحانه - إِنَّ رَحْمَةَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ» (اعراف: ۵۵ - ۵۷)

تبصره: قرائت آیه سخره به نصّ معصوم که در حدیث اول باب «ما یفصل به بین دعوی المحقّ والمبطل فی أمر الامامة» از کتاب حجّت «اصول کافی» (ج ۱ ص ۲۷۹ عرب) روایت شده است موجب صفای نفس و اطمینان آن بر اسلام و ایمان ، و تنویر قلب به یقین، و دفع شرّ شیاطین، و نفی خواطر است. تفصیل آن را در نکته ۹۷۸ «هزار و یک نکته» (ص ۷۹۹ - ۸۰۲ ط ۱) با نقل روایات و مآخذ آنها و اقوال مشایخ علم ذکر کرده ام رجوع بفرمائید. (۲۴)

آیت سخره مگر سخره کند مسخره را یا که افسر به سر قابل افسار شده است

کلمات مبارک منتخب ذکر ودعا از قرآن کریم

۱۸- وَ إِلَىٰ مَدَیْنٍ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا - اِلٰی قَوْلِهِ سُبْحَانَهُ - قَالَ اَلْمَلَأُ الَّذِيْنَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِنُخْرِجَنَّكَ يَٰ شُعَيْبُ وَ الَّذِيْنَ اٰمَنُوا مَعَكَ مِنْ قَرْيَتِنَا اَوْ لَنَعُوْدَنَّ فِيْ مِلَّتِنَا قَالَ اَوْ تَوَكَّلْنَا كَارِهِيْنَ * قَدْ افْتَرَيْنَا عَلٰی اللّٰهِ كَذِبًا اِنْ عُدْنَا فِيْ مِلَّتِكُمْ بَعْدَ اِذْ فَخَّجْنَا اللّٰهُ مِنْهَا وَ مَا يَكُوْنُ لَنَا اَنْ نَّعُوْدَ فِيْهَا اِلَّا اَنْ يَّشَاءَ اللّٰهُ رَبُّنَا «وَسِعَ رَبُّنَا كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا عَلٰی اللّٰهِ تَوَكَّلْنَا رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَ اَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِيْنَ» (اعراف : ۹۰) (۲۵)

۱۹- فَاِنْ قَوْلُوْا فَقُلْ «حَسْبِيَ اللّٰهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيْمِ» (آخر توبه) (۲۶)

۲۰- فَمَا اٰمَنَ يٰمُوسٰى اِلَّا ذُرِّيَّتُهُ مِنْ قَوْمِهِ - اِلٰی قَوْلِهِ سُبْحَانَهُ - فَقَالُوا «عَلٰی اللّٰهِ تَوَكَّلْنَا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِّلْقَوْمِ الظّٰلِمِيْنَ * وَ نَجِّنَا بِرَحْمَتِكَ مِنْ اَلْقَوْمِ الْكَافِرِيْنَ» (۲۷) (يونس : ۸۷)

۲۱- رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمَلِكِ وَعَلَّمْتَنِيْ مِنْ قَدْ اَوْدِلَ الْاَحَادِيْثِ «فَاَطْرَأَ السَّمٰوٰتِ وَ اَلْاَرْضِ اَنْتَ وَ لِيْ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ تَوَكَّلْتُ مُسْلِمًا وَ اَلْحَقْنِيْ بِالصّٰلِحِيْنَ» (۲۸) (يوسف : ۱۰۲)

۲۲- قُلْ «هُوَ رَبِّيْ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ اِلَيْهِ مَتَابِ» (رعد : ۳۰) (۲۹)

۲۳- «رَبِّ اجْعَلْنِيْ مُقِيْمَ الصَّلٰوةِ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِيْ رَبَّنَا وَ تَقَبَّلْ دُعَاءِ * رَبَّنَا اغْفِرْ لِيْ وَ لِوَالِدَيَّ وَ لِلْمُؤْمِنِيْنَ يَوْمَ يَقُوْمُ الْحِسَابُ» (ابراهيم : ۴۲) (۳۰)

۲۴- وَ مِنْ اللَّيْلِ فَسَهِجًا بِهِ نَافِلَةً لَّكَ عَسٰى اَنْ يَّبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا * وَقُلْ «رَبِّ اَدْخِلْنِيْ مُدْخَلَ صِدْقٍ وَ اَخْرِجْنِيْ مُخْرَجَ صِدْقٍ وَ اجْعَلْ لِيْ مِنْ لَدُنْكَ سُلْطٰنًا نَّصِيْرًا» (اسراء : ۸۱) (۳۱)

تبصره: صاحب «فتوحات مکتبیه» در آخر باب هیجدهم که در معرفت علم منهج‌دین است در تفسیر این کربمه گوید: «واعلم أن المقام المحمود الذي للمتهجد يكون لصاحبه دعاء معين و هو قول الله تعالى لنبيه ﷺ يا مره به: «وَقُلْ رَبِّ اَدْخِلْنِيْ» الآية» آنگاه در تفسیر آن لطائفی آورده است، فراجع (۳۲)

۲۵- إِنَّا لِلَّذِينَ أَوْفُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ إِذَا يُتْلَى عَلَيْهِمْ يَخِرُّونَ لَإِلَازِهِمْ سَجْدًا *
وَيَقُولُونَ «سُبْحَانَ رَبَّنَا إِنْ كَانَ وَعْدُ رَبَّنَا لِمَفْعُولٍ» (اسراء : ۱۰۹) (۳۳)

۲۶- وَ قُلِ «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذَّلِّ وَ كَبَّرَهُ قَتْبِيرًا» (آخر اسراء) . (۳۴)

۲۷- أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا * إِذْ أَوَى الْفِتْيَةُ إِلَى الْكَهْفِ فَقَالُوا «رَبَّنَا آتِنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَهَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا» (۳۵)
(كهف : ۱۱)

۲۸- وَ أَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ «أَنِّي مَسْنَى الضُّرِّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ» * فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ - الْآيَةُ (انبیاء : ۸۲) (۳۶)

۲۹- وَ ذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ» * فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَ نَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَ كَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ (انبیاء : ۸۸) (۳۷)

تبصره: درباره ذکر یونسی و سه کریمه دیگر، حدیث امام صادق علیه السلام در قبل گفته آمد. و نیز درباره ذکر یونسی به نکته ۷۵۴ کتاب «هزار و یک نکته» رجوع بفرمائید. (۳۸)

تبصره: نکته ای دیگر که خیلی اهمیت بسزا در کریمه یاد شده است نون است که یونس علیه السلام ذوالنون است یعنی صاحب نون است و نون حوت است چنانکه در روایات منصوص است. و سوره قلم مصدر به ن است: ن * وَالْقَلَمِ وَ مَا يَسْطُرُونَ. و در آخر آن فرموده است: وَلَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْحُوتِ إِذْ نَادَى وَ هُوَ مَكْظُومٌ * لَوْلَا أَنْ قَدَّرَ كَهْ نِعْمَةً مِنْ رَبِّهِ لَئِنَّا بِلُغَرَاءٍ وَ هُوَ مَذْمُومٌ (۳۹) این نعمت یا یکی از وجوه آن، همان ذکر مذکور یونسی است.

و در سوره صافات فرموده است: وَ إِنْ يُونُسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ * إِذْ أَبَقَ إِلَى الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ * فَسَاهَمَ فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ * فَالْتَقَمَهُ الْحُوتُ وَ هُوَ مُلِيمٌ * فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ * لَلَّيْتُ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ * فَنَبَذْنَاهُ بِالْعَرَاءِ وَ هُوَ سَقِيمٌ *

کلمات مبارک منتخب ذکر ودعا از قرآن کریم

وَ اتَّخَذْنَا عَلَيْهِ شَجَرَةً مِنْ يَقْطِينٍ * وَ ارْسَلْنَاهُ اِلٰى مِائَةِ اَلْفِ اَوْ يَزِيدُونَ * فَآمَنُوا فَمَتَّعْنَاهُمْ اِلٰى حِينٍ . (آیه ۱۴۰ - ۱۴۹) (۴۰)

آنکه فرمود : فَكَلَّأَ أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ ، این تسبیح همان ذکر مبارک یونسی است . الْقُمِّيُّ فِي سُورَةِ يُونُسَ وَ هَذَا سَأَلَ بَعْضُ الْيَهُودِ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ سَجْنٍ طَافَ أَقْطَارَ الْأَرْضِ بِصَاحِبِهِ ؟ فَقَالَ : يَا يَهُودِيُّ أَمَّا السَّجْنُ الَّذِي طَافَ أَقْطَارَ الْأَرْضِ بِصَاحِبِهِ فَإِنَّهُ الْخُوتُ الَّذِي حَسَّ يُونُسُ فِي بَطْنِهِ إِنْ أَنْ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ - فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ : أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ . فَاسْتَجَبَ لَهُ وَ أَمَرَ الْخُوتَ أَنْ يَلْفِظَهُ ؛ فَلَفِظَهُ عَلَى سَاحِلِ الْبَحْرِ - الْحَدِيثُ . (۴۱)

وَ عَنِ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ : كَيْتَ يُونُسَ فِي بَطْنِ الْخُوتِ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ ، وَ نَادَى فِي الظُّلُمَاتِ ظَلَمَهُ بَطْنُ الْخُوتِ وَ ظَلَمَهُ اللَّيْلُ وَ ظَلَمَهُ الْبَحْرُ : أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ . فَاسْتَجَبَ لَهُ رَبُّهُ فَآخَرَجَهُ الْخُوتُ إِلَى السَّاحِلِ - الْحَدِيثُ . (تفسیر صافی در سورة قصص و ص) . (۴۲)

راویان ثقة حسن جمال صمدی به صد اسناد دو صد گونه روایت دارد
ظلمات دل نون شب ذوالنون را ذکر یونس به دل حوت کفایت دارد
حالا در این چند حدیث در معانی ن و مراتب و مظاهر آن تدبیر بفرمائید :

فِي الدَّرِّ الْمَنْشُورِ فِي تَفْسِيرِ ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : إِنَّ أَوَّلَ مَا خَلَقَ اللَّهُ الْقَلَمَ وَالْخُوتَ ، قَالَ : اكْتُبْ ، قَالَ : مَا أَكْتُبُ ؟ قَالَ : كُلُّ شَيْءٍ كَاتِبٌ إِلَيَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ . ثُمَّ قَرَأَ : «ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ» فَالْخُوتُ الْخُوتُ ، وَالْقَلَمُ الْقَلَمُ . (۴۳)

عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : إِنَّ أَوَّلَ شَيْءٍ خَلَقَ اللَّهُ الْقَلَمَ ، ثُمَّ خَلَقَ الشُّونَ وَ هِيَ الدَّوَاءُ ، ثُمَّ قَالَ لَهُ : اكْتُبْ - الْحَدِيثُ (ص ۹۱ ج ۱۴ بحار، و در منشور در تفسیر سورة قلم) . (۴۴)
و فِي الْمَجْمَعِ عَنِ الْإِمَامِ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : ن نَسُفُ فِي الْجَنَّةِ ، قَالَ لَهُ اللَّهُ : كُنْ مِدَاداً فَجَمَدَ وَ كَانَ أَبْيَضَ مِنَ اللَّبَنِ وَ أَحْلَى مِنَ الشَّهْدِ . ثُمَّ قَالَ لِلْقَلَمِ : اكْتُبْ فَكُتِبَ الْقَلَمُ مَا كَانَ وَ مَا هُوَ كَاتِبٌ إِلَيَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ . (۴۵)

و فی الإخصال عنه عليه السلام قال: يرسل الله جل جلاله عشرة أسماء، خمسة في القرآن، وخمسة ليست في القرآن، فأما التي في القرآن: محمد و أحمد و عبد الله و يس و...^(٤٦)
الاختصاص: سأل ابن سلام النبي صلى الله عليه وآله عن ن والقلم؟ قال: النون اللوح المحفوظ والقلم نور ساطع؛ وذلك قوله: ن * والقلم وما يسطرون. الخبر. (٢٧)
در معانی الاخبار باسنادش از ابراهیم کرخی روایت کرده است که قال: سألت جعفر بن محمد عليه السلام عن اللوح والقلم، فقال: هما ملتان. (٢٨)

و عن معاوية بن قرة، عن أبيه قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: ن والقلم وما يسطرون، قال: لوح من نور، وقلم من نور يجري بما هو كائن إلى يوم القيامة.^(٢٩)
(بحار ج ١٢ ط ١ ص ٩١، در منشور در تفسیر سوره قلم).

و عن ابن عباس قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: النون اللوح المحفوظ، والقلم من نور ساطع. (بحار ص ٩١ ج ١٢، و در منشور تفسیر سوره قلم). (٥٠)

نیشابوری در تفسیر «غرائب القرآن» گوید: و عن بعض الثقات: إن أصحاب السحر يستخرجون من بعض الحيتان شيئاً منه يكتبون منه، فيكون النون وهو الحوت عبارة عن الدواء. و يعضده ما روي أن النبي صلى الله عليه وآله قال: أول شيء خلق الله القلم، ثم خلق النون وهو الدواء... الخ. (٥١)

و قریب به همین مضمون از بیضاوی در تفسیر «انوار التنزیل» آمده است. سبحان الله که در کتب تراجم حیوانات نوشته اند که برخی از ماهیان مواد سیاهی از خود اخراج می کند به طوری که برای جلوگیری دشمن آب دریای اطراف خود را سیاه می کند تا دشمن بدو دست نیابد. و در مقابل آن نیز در قعر دریا يك نوع ماهی است که از تنش نور می دهد و دور خود را روشن می کند.

ن به اول ماصدر نیز تفسیر شده است که حیات کل و آب حیات کل است ن ملک یؤدی إلی القلم وهو ملک، والقلم یؤدی إلی اللوح^(٥٢). و به وجهی ماسوای صادر نخستین نسبت به اوارض اند، و نون حوت است، و زمین پر پشت حوت است. و در بعضی از روایات از امیر المؤمنین عليه السلام منقول است که اسم حوتی که زمین پر آنست جهموت

کلمات مبارك منتخب ذکر و دعا از قرآن کریم

است و در بعضی از نسخه‌ها جلوه‌وت است. و نیز به نهر و نهر به مداد و مداد به نور در روایات تفسیر شده است.

ن اول ماصدر دوات است که منشأ کتابت جمیع کلمات نوری وجودی شده است و ن حوت شده است که از آن ماده سیاهی مرکب پدید می‌آید. و ن حوت آب حیات همه و حامل همه ارضین و و .

ن را به مداد تفسیر کرد مدادی که نور است و همه حروف و کلمات وجودی از این مداد نور نوشته شده است پس وجود در هر جا که قدم نهاد نور است. مداد حروف کتبی مرکب است که بهترین آن مرکب سیاه است.

بود قرآن کتبی آیت عین	بود هر آیت او رایت عین
الف در عالم عینی الوف است	بمانند الف دیگر حروف است
حروف کتبی باشد سیاهی	حروف عینیش نور الهی

حقیقت محمدیه صلی الله علیه و آله به حسب عروج صادر نخستین است و یکی از اسمای آن حضرت نون است و نون صادر نخستین که حامل ارض است یعنی آن رق منشور و نور مرشوشی که کلمات نوری وجودی بر او منتقش اند و کُلُّ شَيْءٍ أَحْضَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ. و پوشیده نیست که حیات حوت به آب است و كَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ .

مرحوم میر در اول «جذوات» گوید :

عَيْنَانِ عَيْنَانِ لَمْ يَحْفَظْهُمَا رَقَمٌ	فِي كُلِّ عَيْنٍ مِنَ الْعَيْنَيْنِ عَيْنَانُ
ذُونَانِ ذُونَانِ لَمْ يَكْتُبْهُمَا قَلَمٌ	فِي كُلِّ ذُونٍ مِنَ الذُّونَيْنِ ذُونَانِ ^(۵۳)

نون را چون حمد و ذکر و اقسام نکاحات و انواع قیامت و قلب و حضرات، پنج مرتبه است. در این امر به نکته ۶۶۳ «هزار و یک نکته» رجوع شود ^(۵۴) (ص ۴۵۴-۴۵۶ ج ۱ ط ۱) و بند ۳۳ «تمهید القواعد» در شرح «قواعد التوحید» که قال اقول سی و سومین آنست نیز مطلوبست (ص ۹۳-۹۷ ط ۱) و عرش نیز پنج عرش است. رساله «عقلة المستوفز» شیخ عارف محیی الدین عربی در اقسام پنجگانه عرش و نیز

در ن و لوح و قلم مطلوبست. و اگر کسی در نون و حوت و لوح و قلم طالب تفسیر و تفصیل بیشتر می باشد به شرح ما بر «فصوص فارابی»، شرح فصل پنجاه و هشتم آن رجوع بفرماید.

سیوطی در «جامع صغیر» از حضرت رسول ﷺ روایت کرده است :
 دَعْوَةُ ذِي النُّونِ إِذْ دَعَا بِهَا وَهُوَ فِي بَطْنِ حُوتٍ «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ» لَمْ يَدْعُ بِهَا رَجُلٌ مُسْلِمٌ فِي شَيْءٍ قَطُّ إِلَّا اسْتَجَابَ اللَّهُ لَهُ. (۵۵)

تبصره: شیخ عارف محیی الدین عربی فصل یونسی «فصوص الحکم» را به حکمت نفسیه در کلمه یونسیه عنوان داده است. و فصل یونسی به مناسبت ذکر یونسی در ذکر و ذاکر و مذکور است. شارح قیصری در بیان اختصاص حکمت نفسیه به کلمه یونسیه مطلبی شریف دارد که مضمون آن به ترجمه این کمترین چنین است :

نفس ناطقه انسانی چون حاوی صفات الهی و صفات کونی و معانی کلی و جزئی است مظهر اسم شریف جامع الهی است، و چون نفس ناطقه انسانی به این لحاظ مظهر اسم جامع است برزخ صفات مذکور است و از این جنبه برزخیست تعلق به ابدان گرفته است چه برزخ آنی است که در او صفت طرفین جمع است طرفی که روحانی محض است و طرفی که جسمانی صرف، لذا خلیفه الله است.

کلمه یونسیه را با حکمت نفسیه از این رو مقارن کرده است که نفس را با یونس علیه السلام شباهت ها است : چنانکه خداوند یونس را در دریا به حوت مبتلا کرد نفس را به تعلق در جسم مبتلا نموده است و چنانکه یونس در ظلمات ندا کرد که : لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ و خداوند در حق او فرمود : وَدَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَكَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ، همچنین نفس در عین ظلمات طبیعت و بحر هیولانی و جسم ظلمانی به رب خود توجه نموده است، پس وحدانیست و فردانیست حق برای او منکشف شده است و به آن اقرار نموده است و به عجز و قصور خود اعتراف کرده است، پس خداوند او را از مهالك طبیعت نجات داده

و در انوار شریعت و طریقت و حقیقت داخل نموده است که این سه در مقابل آن ظلمات ثلاث که ظلمات طبیعت و بحر هیولانی و جسم ظلمانی می باشند مقابله کرده است. حدیث رسول الله ﷺ است که : **الْشَّرِيعَةُ أَقْوَالِي، وَالطَّرِيقَةُ أَعْمَالِي، وَالْحَقِيقَةُ أَحْوَالِي** ^(۵۶) و خداوند به نفس ناطقه نعیم روحانی را در عین جحیم جسمانی روزی کرده است .

و نیز مقارنه کلمه یونسی با حکمت نفسی از مناسبات دیگر بین نفس و یونس است که حوت رحم ، نطفه مشتمل بر روحانیت نفسی که انوار آن مجرد است را می بلعد، و در ظلمات ثلاثی که یکی رحم و دیگر مشیمه و دیگر پوست نازکی است که در آن جنین قرار می گیرد . و نیز از جهت دیگر مناسباتی که آن را راسخون در علم می دانند .

۳۰- وَ زَكَرِيَّا إِذْ نَادَى رَبَّهُ « رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ » * فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَ وَهَبْنَا لَهُ يَحْيَىٰ وَ أَوْصَلْنَا لَهُ زَوْجَهُ إِنَّهُمْ كَانُوا إِسْرَارَ عُونِ فِي الْغَيَرَاتِ وَ يَدْعُونَنَا رَغَبًا وَ رَهَبًا وَ كَانُوا لَنَا خَاشِعِينَ (انبیاء : ۹۱) . (۵۷)

۳۱- إِنَّهُ كَانَ فَرِيقٌ مِّنْ عِبَادِي يَقُولُونَ « رَبَّنَا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا وَ ارْحَمْنَا وَ أَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ » (مؤمنون : ۱۱۳) . (۵۸)

۳۲- آیه نور : اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ - الی قوله سبحانه - وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (سوره نور : ۳۶) .

اکثار و دوام آیه نور موجب انکشاف حقایق است چنانکه خودش نور است نور عین و عین نور است و با آداب آن نور علی نور است چنانکه عددش نور است و با این عدد که در نزد خواص با شرائطی منظور است سبب شرف حضور باهر النور مولود عام نور است. از رسول الله ﷺ است که : **اللَّهُمَّ اجْعَلْ لِي فِي قَلْبِي نُورًا وَ فِي سَمْعِي نُورًا وَ فِي بَصَرِي نُورًا** ^(۵۹) . مطلبی دیگر در نکته ۷۳۷ « هزار و یک نکته » مسطور است . (۶۰)

۳۳- وَالَّذِينَ يَقُولُونَ «رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْ لَنَا لِمَتَّقِينَ إِمَامًا» (فرقان : ۷۵). (۶۱)

تبصره : چند آیه آخر سوره مبارکه فرقان ، از آیه وَ عِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا تا آخر سوره برای اهل بصیرت دستور العمل کلی است. خداوند سبحان توفیق عطا فرماید که قرآن کریم را که همه آن دستور العمل و برنامه الهی مدینه فاضله ساز و انسان ساز است که إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ در متن امور و شئون زندگی خودمان بکار بندیم. همچنانکه درست نگهداری هر صنعت را کتابی و دفتر و دستوری است انسان را نیز که بزرگترین صنعت الهی است کتابی به نام قرآن است که دستور صانع این صنعت عظیم برای حفظ و درست نگهداری و به کمال و سعادت رساندن آن است وَاللَّهُ سُبْحَانَهُ وَلِي التَّوْفِيقِ .

ای برادر ملک با عالم مُلُک است ، و خیالت با عالم مثال، و عقلمت با عالم عقول. قابل حشر با همه ای و دارای سرمایه کسب همه. صادق آل محمد صلوات الله علیهم - فرموده است : إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَ مَلَكَهُ عَلَى مِثَالِ مَلَكُوتِهِ ، وَ آتَى مَلَكُوتَهُ عَلَى مِثَالِ جَبَرُوتِهِ لِيَسْتَدِلَّ بِمَلَكِهِ عَلَى مَلَكُوتِهِ وَ بِمَلَكُوتِهِ عَلَى جَبَرُوتِهِ. (۶۲) درست بخوان و درست بدان .

۳۴- وَ أَتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ إِبْرَاهِيمَ - اَلِی قَوْلِهِ سُبْحَانَهُ - «رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا وَ أَتَّخِذْنِي بِالصَّالِحِينَ* وَ اجْعَلْ لِي إِبْنَ صِدْقٍ فِی الْآخِرَةِ»* وَ اجْعَلْنِي مِنْ وَرَثَةِ جَنَّةِ النَّعِيمِ» (شعراء : ۸۴ - ۸۶). (۶۳)

۳۵- اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ (نمل : ۲۷) (۶۴)

تبصره: عالم جلیل سید علیخان شیرازی مدنی در کتاب «کلم طیب» نقل فرموده است که اسم اعظم خدای تعالی آنست که افتتاح او الله و اختتام او هو است و حروفش نقطه ندارد و لَا یَتَغَيَّرُ قِرَائَتُهُ أَعْرَبَ أَمْ لَمْ یُعْرَبْ، و این در قرآن مجید در پنج آیه مبارکه از پنج سوره است : بقره و آل عمران و نساء و

طه و تغابن .

راقم گوید که آنشش آیه درشش سوره است که یکی هم در سوره نمل است که همین آیه یاد شده است .

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ (آیه الكرسي ، بقره : ۲۵۶) . (۶۶)

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ * ذُذِّلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ - الْآيَةُ (آل عمران : ۳) . (۶۷)

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لِيَجْمَعَنَّكُمْ - الْآيَةُ (نساء : ۸۶) . (۶۸)

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى (طه : ۹) . (۶۹)

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ (نمل : ۲۷) . (۷۰)

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ (تغابن : ۱۴) . (۷۱)

بلکه باید گفت که این اسم اعظم در هفت آیه قرآن کریم است که آیه شصت و سه سوره مبارکه غافر که سوره مؤمن است از آن جمله است : ذِيكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّقُوا تَوَاقُّونَ (نکته ۴۷۹ هزار و یک نکته) . (۷۲)

بلکه با آیه شماره نوزده که از آخر تسویه نقل کرده ایم در هشت موضع قرآن کریم آمده است و مشابه آن را در آیات دیگر نیز می توان یافت ، فتدبر .

۳۶ - الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا «رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ» رَبَّنَا وَأَدْخِلْهُمْ جَنَّاتِ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدْتَهُمْ وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ * وَقِهِمُ السَّيِّئَاتِ وَمَنْ قَتَلَ السَّيِّئَاتِ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمْتَهُ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۷۳)

(مؤمن که سوره غافر است : ۹ - ۱۱) .

تبصره: در این آیه کریمه حق سبحانه فرموده است که حاملان عرش و آنانی که در حول آنند برای مؤمنان استغفار می کنند. و نیز در اول سوره شوری فرمود:

وَالْمَلَائِكَةُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ. (۷۴) و نیز در سوره احزاب

فرمود: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا * وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا * هُوَ الَّذِي يُصَلِّيْ عَلَىٰ عَبْدِكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَكَانَ بِإِئْمَانِكُمْ رَحِيمًا** (۴۲-۴۴) آن استغفار و این صلوة بدین معنی است که مخرج نفوس انسانی از نقص به کمالند. نقص ظلمات است و کمال نور است چنانکه فرمود: **لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ .**

۳۷- **يٰۤاَيُّهَا الْمُهَاجِرِيْنَ - اِلَىٰ قَوْلِهِ سُبْحَانَهُ - يَقُولُوْنَ «رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِيْنَ سَبَقُونَا بِإِلْإِيمَانٍ وَ لَاقِجْعَلْ فِى قُلُوْبِنَا غِلًا لِلَّذِيْنَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَّحِيْمٌ» (حشر : ۱۱) . (۷۶)**

۳۸- هفت آیه اول سوره مبارکه حدید: **بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ * سَبِّحْ لِلّٰهِ مَا فِى السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ - اِلَىٰ قَوْلِهِ سُبْحَانَهُ - وَ هُوَ عَلِيْمٌ بِذٰتِ الصُّدُوْرِ .**

تبصره: ثقة الاسلام کلینی در باب نسبت از «اصول کافی» (ج ۱ عرب ص ۷۲) به اسنادش از عاصم بن حمید روایت کرده است که قال: **سُئِلَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ التَّوْحِيدِ؟ فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ عَلِيمٌ أَنَّهُ يَكُونُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ أَقْوَامٌ مُتَعَمِّقُونَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ قَعَالِي: كُلُّهُوَ اللَّهُ أَحَدٌ، وَالْآيَاتُ مِنْ سُورَةِ الْحَدِيدِ إِلَيَّ قَوْلِهِ: وَ هُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُوْرِ. فَمَنْ رَامَ وَرَاءَ ذَلِكَ فَقَدْ هَنَكَ.**

یعنی: چون خداوند می دانست در آخر الزمان اقوامی مدقق خواهند آمد سوره قل هو الله احد و اوائل سوره حدید را نازل فرمود برای اینکه عجز عرب بیابانی مانع بود از اینکه آیه **هُوَ الْاَوَّلُ وَالْاٰخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ** را بفهمد. اما مثل آخوند ملا صدرا معنی این آیه را ادراک می کند چنانکه خود گوید که من پیوسته در این آیات تفکر می کردم تا وقتی این حدیث را دیدم از شوق گریه کردم.

تبصره: این تبصره دستوری در مسبتحات است. این سور مسبتحات ششگانه سوری اند که در ابتدای آنان بعد از تسمیه **سَبِّحْ وَ يُسَبِّحْ** و **سَبِّحْ** است که عبارت از سوره حدید و حشر و صف و جمعه و تغابن و اعلی است. آنچه که

کلمات مبارک منتخب ذکر و دعا از قرآن کریم

باید اینجا دربارهٔ مسبّحاتِ سِتّ بگویم در نکتهٔ ۷۵۴ «هزار و یک نکته» آورده‌ام رجوع بفرمایید. خداوند سبحان توفیق یقظه و مراقبت و حضور و ذکر و دعا و مناجات مرحمت فرماید.

در اینجا شایسته است دستوری بسیار بسیار گرانقدر و ارزشمند به رسم بهترین تحفه و عطیه به حضور گوهرشناس قدردان تقدیم بدارم. و آن این که قاضی قضاعی در «دستور معالم الحکم و مآثور مکارم الشّیم من کلام امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه الصّلوٰه و السّلام» بدین صورت نقل روایت کرده است که :

البراء بن عازب قال : دخلتُ على عليٍّ عليه السلام فقلتُ : يا امير المؤمنين سألْتُكَ بِاللهِ الاَّ خَصَصْتَنِي بِاعْظَمِ مَا خَصَّكَ بِهِ رَسُوْلُ اللهِ - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - مِنْ مِمَّا خَصَّهُ بِهِ جِبْرِيلُ مِمَّا ارْسَلَهُ بِهِ الرَّحْمَنُ عَزَّوَجَلَّ .

فقال : لوْلا ما سألْتُ ما فُشِرْتُ ذِكْرُ ما اريدُ انْ اُسْتَرَهُ حَتَّى اضْمَنَ لِحَدِي .

اِذَا ارَدْتَ اَنْ تَدْعُوَ بِاسْمِ اللهِ الْاَعْظَمِ فَاقْرَأْ مِنْ اوَّلِ الْحَدِيدِ سِتَّ آيَاتٍ ، وَ اَخِرَ الْحَشْرِ هُوَ اللهُ الَّذِي لاَ اِلَهَ اِلاَّ هُوَ ، اِلَى آخِرِهَا . فَاِذَا فَرَغْتَ فَتَعَلَّمْتَ قُلْ : يَا مَنْ هُوَ كَذَلِكَ افْعَلْ بِي كَذَا وَ كَذَا . فَوَاللهِ لَوْ دَعَوْتُ بِهِ عَلَى شَقِيٍّ لَسَعِدَ .

قال البراءُ : فَوَاللهِ لاَ ادْعُوْ بِهَا بِدُنْيَا ابْدَأَ . قال عليٌّ عليه السلام : اصْبَتْ ، كَذَا اَوْصَانِي رَسُوْلُ اللهِ - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - غَيْرَ اَنَّهُ اَمَرَنِي اَنْ ادْعُوَ بِهَا فِيْ الْاُمُوْرِ الْفَادِحَةِ .

«براء بن عازب گوید: بر امیرالمؤمنین عليه السلام وارد شدم و آن جناب را به خدا سوگند دادم که مرا به اعظم اسمایی که خداوند رحمن جبرئیل را به ارسال آن مخصوص داشت و وی رسول الله صلی الله علیه و آله را و آن حضرت شمارا، مخصوص گردان. فرمود: اگر سؤال تو نمی بود من اراده داشتم که آنرا تا در لحدم نهاده شوم پوشیده بدارم .

هر گاه خواهی خدا را به اسم اعظم وی بخوانی، شش آیهٔ اول حدید (بعد از بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ تا وَ هُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُوْرِ) و آخر حشر از هُوَ اللهُ الَّذِي

لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ نَا آخر سوره را بخوان، و پس از آن بگوای کسی که چنانی با من چنین کن (یعنی حاجت خود را بخواه) که سو گند به خداوند اگر بر شقی بخوانی سعید می گردد. براء گفت: قسم به خدا من آنرا برای دنیا نمی خوانم. امام عليه السلام فرمود: همین صواب است، رسول الله صلى الله عليه وآله مرا هم اینچنین وصیت فرمود جز اینکه مرا امر کرد که خدا را بدان در کارهای بزرگ و دشوار روزگار بخوانم. و بدانکه هیچ حاجتی برای انسان شریف تر و عزیز تر از قرب الی الله نیست که لقاء الله است و «رسالة لقاء الله» ما در وصول بدان زاد راه است.

۳۹- قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ - الی قوله سبحانه - «رَبَّنَا عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْكَ أَنَبْنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ» * رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَاعْفِرْ لَنَا رَبَّنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (ممنوحه: ۵ و ۶). (۷۸)

۴۰- «رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِمَنْ دَخَلَ بَيْتِي مُؤْمِنًا وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا قَبَارًا» (آخر سورة نوح). (۷۹)

این چهل کلمه مبارک منتخب و مؤثر این بنده است و دیگری شاید کلمات دیگر را برگزیند که قرآن را با هر نفس مستعد تجلّی خاص است، و هر کس را در کنار این مآذبه الهی طعمه و لقمه به فراخور اوست و به اندازه خود از آن بهره مند است.



ادعیه حائز لطائفی خاص اند که در روایات یافته نمی شود

ادعیه مأثوره هربك مقامی از مقامات انشائی و علمی ائمه دین است. لطائف شوقی و عرفانی و مقامات ذوقی و شهودی که در ادعیه نهفته اند و از آنها مستفاد می شوند در روایات وجود ندارند و دیده نمی شوند زیرا در روایات مخاطب مردم اند و با آنان محاورت داشتند و به فراخور عقل و فهم و ادراک و معرفت آنان با آنان تکلم می کردند و سخن می گفتند نه به کُنه عقل خودشان هر چه را که گفتنی بود. فی التماسی عن الصادق علیه السلام : ما تكلم رسول الله صلی الله علیه و آله العباد بكنه عقله قط. (۸۰)

و روایت دیگر نیز قال رسول الله صلی الله علیه و آله : إنا معاشر الأنبياء أمرنا أن نكلم الناس على قدر عقولهم ^(۸۱) (سفينة البحار ج ۲ ص ۲۱۴ مادة عقل عن ط ۱۶۱) اما در ادعیه و مناجاتها با جمال و جلال و حسن مطلق، و محبوب و معشوق حقیقی به راز و نیاز بودند لذا آنچه در نهانخانه سر و نگارخانه عشق و بیت المعمور ادب داشتند به زبان آوردند و به کُنه عقل خودشان مناجات و دعا داشتند. مثلاً سید بن طاووس در «مجتبی» (ص ۲۳ ط ۹) آورده است: الدعاء المروى عن مولانا علی بن موسی الرضا علیه السلام : یا بَدی، یا بَدیع، یا قَوی، یا مَنیع، یا عَلِی، یا رَفیع، صَلِّ عَلَی مَنْ شَرَفْتَ الصَّلَاةَ بِالصَّلَاةِ عَلَيْهِ. (۸۲)

دعای عرفه حضرت امام سید الشهداء علیه السلام در توحید، و دعای زیارت جامعه کبیر حضرت امام علی نقی علیه السلام در ولایت و بیان مقام انسان کامل ولی، عدیل یکدیگر در

این دو اصل اصیل و رکن رکن معارف انسانی اند.

توقيع مبارك حضرت بقية الله - عجل الله تعالى فرجه الشريف - در بیان مقام انسان لسانی است که باید گفت: كُلُّ الصَّيْدِ فِي جَوْفِ الثَّوْرِ. شیخ عارف حافظ رجب برسی صاحب «مشارق انوار الیقین» بعضی از فقره های آنرا شرح کرده است (ص ۱۳۹ ط بمبئی) بلکه بعضی از دانشمندان پیشین بر آن شرحی نوشته است که نسخه ای از آن در تصرف راقم است چنانکه بر زیارت جامعه شروح بسیار نوشته اند. خداوند سبحان توفیق نیل به لباب صحف مکرمه منطق اهل بیت عصمت و وحی را به همگان مرحمت بفرماید.

توقيع شریف را سید اجل ابن طاوس در «اقبال» به اسنادش بدین صورت روایت کرده است: و من الدعوات فی کلّ یوم من رجب مارویناه ایضاً عن جدی ابی جعفر الطوسی - رضی الله عنه - فقال: أخبرنی جماعه عن ابن عباس قال: ما ُخرج علی ید الشیخ التکبیر ابی جعفر محمد بن عثمان بن سعید - رضی الله عنه - من الناحیه المقدسه ما حدثنی به خیر بن عبد الله قال: کتبتہ من التوقيع الخارج إلیه: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، اُدْعُ فِي كُلِّ يَوْمٍ مِنْ أَيَّامِ رَجَبٍ:

اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُكَ بِمَعَانِیْ جَمِیعِ مَا یَدْعُوکَ بِهِ وَ لَآءُ اَمْرٍکَ، اَلْاُمَامُودُونَ عَلٰی سِرِّکَ، اَلْمُسْتَبْشِرُونَ (اَلْمُسْتَبْرُونَ - خ) بِاَمْرٍکَ، اَلْوَصِیُّونَ لِیَقْدِرَکَ، اَلْمُعْلِنُونَ لِعَظَمَتِکَ. وَ اَسْأَلُکَ بِمَا خَلَقَ فِیْهِمْ مِنْ مَّشِیَّتِکَ فَجَعَلْتَهُمْ مَّعَادِنَ لِتَعْلِمَاقِکَ، وَ اَرْکَانًا لِتَوْحِیدِکَ وَ اَبَاقِکَ وَ مَقَامَاقِکَ الَّتِی لَا تَقْطِیْلُ لَهَا فِی کُلِّ مَکَانٍ، یَعْرِفُکَ بِهَا مَنْ عَرَفَکَ، لَا فَرْقَ بَیْنَکَ وَ بَیْنَهَا اِلَّا اَنَّهُمْ عِبَادُکَ وَ خَلْقُکَ - الخ. (۸۳)

ضمیر را یک جا «هم» آورد و فرمود: فَجَعَلْتَهُمْ مَّعَادِنَ لِتَعْلِمَاقِکَ، و یک جا «ها» آورد و فرمود: لَا فَرْقَ بَیْنَکَ وَ بَیْنَهَا اِلَّا اَنَّهُمْ عِبَادُکَ، چنانکه حق سبحانه فرمود: وَ عَلَّمَ آدَمَ الْاَسْمَاءَ کُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلٰی الْمَلَائِکَةِ (بقره: ۳۲) فافهم. شگفت تر از این آنکه فرمود: لَا فَرْقَ بَیْنَکَ وَ بَیْنَهَا اِلَّا اَنَّهُمْ عِبَادُکَ وَ خَلْقُکَ.

مرتبۀ انسان کامل

و این همانست که باز آن وسائط فیض الهی فرمودند : فَرَزُّوْنَا عَنِ الرَّبُّوبِيَّةِ وَ قُوُوْنَا فِينَا مَا شِئْتُمْ^(۸۴) این چنین انسان را در اصطلاح صحیف عرفانی کون جامع گویند که از مرتبۀ غماء تا مقام عماء را که برزخ بین غیب مطلق و مرتبۀ واحدیت است حائز است، یعنی برزخ جامع بین حضرت وجوب و حضرت امکان است و صاحب قلب احدی جمعی است. و چنانکه اسم جلاله امام ائمة اسماء و قبله و کعبۀ آنانست، کون جامع که مظهر اتم این اسم شریف و به معنی واقعی و مطابقی کلمۀ آیه الله است اسم و قبله و کعبۀ کل است.

کعبه است کامل و همه طائف به گرد وی بنگر مقام مظهر اسم جلاله چیست مثلاً در حضرات خمس گویند : حضرت غیب مطلق ، و حضرت شهادت مطلقه، و حضرت غیب مضاف، و حضرت شهادت مضافه، و حضرت کون جامع.

و یا در اقسام پنجگانه نکاح گویند: اول آن توجه الهی ذاتی از حیث اسماء اول و اصلی که مفاتیح غیب هویت الهی و حضرت کونی است. و دوم آن نکاح روحانی، و سوم آن نکاح طبیعی ملکوتی، و چهارم آن نکاح عنصری سفلی، و پنجم آن اختصاص به انسان است که مجمع بحرین غیب و شهادت است.

و علامۀ قیصری به افتخای حضرت بقیة الله و تمتة النبوة و قطب الوری در «شرح فصوص الحکم» چه نیکو گفته است :

« و مرتبة الانسان الكامل عبارة عن جمع جميع المراتب الالهية والكونية من العقول والنفوس الكلية والجزئية و مراتب الطبيعة الى آخر تنزلات الوجود، وتسمى بالمرتبة العمائية أيضاً فهي مضاهية للمرتبة الالهية ، و لا فرق بينهما الا بالربوبية والمربوبية ، لذلك صار خليفة الله (ص ۱۱ ط ۱) . والكون الجامع هو الانسان الكامل المسمى بآدم، وغيره ليس له هذه القابلية والاستعداد» . (۸۵) (ص ۶۲) .

چون معدن کلمات الله است خلیفۀ الله است که به صفات مستخلف متصف است. و

اعظم شروط خلافت علم به جمیع مراتب و اهل هر مرتبه و علم به حقوق و احکام آنانست که چنین کسی باید مبین حقائق اسماء علی الاطلاق بوده باشد. بلکه این معدن کلمات الله را فوق مقام خلافت است زیرا که مقام خلافت ناظر به انباء و رسالت و وساطت است و ممکن است که انسان ولی کامل را الوکت نباشد، فافهم و تدبّر ترشد ان شاء الله تعالی.

سینه آن گنجینه قرآن فرقانست و بس	سینه سیمینه سرخیل خوبانست و بس
نغمه عنقای مغرب آید از آن سوی قاف	مشرق شمس حقیقت قلب انسانست و بس
قرصه مهر و مه اندر عرصه کیهان دل	روشنی شعله شمع شبستانست و بس
غرقه دریای نور وحدت اندر کثرتش	هر طرف رو آورد بر روی جانانست و بس
مائه دافق کون جامع از غمایش تا عماست	لوحش الله عقل در این نکته جیرانست و بس

تبصره: رجب ماه ولایت، و شعبان شهر رسول الله، و رمضان شهر الله است. و اهل ولایت در آغاز شهر ولایت آماده برای ادراک اسرار شهر الله به خصوص لیلۀ مبارکه قدر می شوند. و آن که گفته ایم رجب شهر ولایت است در صدور توفیق مبارك از حضرت ولی الله و امر آنجناب که اَدْعُ فِی كُلِّ یَوْمٍ مِنْ اَیَّامِ رَجَبٍ تَوَجَّهَ داشته باش. و در فصل پنجم در تأثیر اوقات به احوال ذاکر و داعی در این امر اشارتی خواهد آمد.



خداوند در هر چیز به کم اکتفا کرد مگر در ذکر و دعا

خداوند در هر چیز به کم اکتفا کرده است و حدّ برای آن معین فرموده است مثلاً نماز پنج مرتبه، روزه یکماه، زکوة از نصاب مقدار معینی، ولی برای ذکر حدّی معین نفرموده است. و این مطلب مضمون روایت است در کتاب دعای «اصول کافی» که ثقة الاسلام کلینی با سندش روایت کرده است عن ابن القدّاح، عن ابي عبد الله عليه السلام قال: ما من شيء الا والله عز وجل له حد ينتهي اليه الا الذكر فليس له حد ينتهي اليه: فرض الله عز وجل الفرائض فمن اداها فهو حدهن، وشهر رمضان فمن صامه فهو حده والحج فمن حج فهو حده الا الذكر فان الله عز وجل لم يرض منه بالقليل ولم يجعل له حدا ينتهي اليه. ثم تلا هذه الآية: «يا ايها الذين آمنوا اذكروا الله ذكرا كثيرا وسبحوه بكرة واصيلا» (احزاب: ٢٢). (٨٦)

فقال: لم يجعل الله عز وجل له حدا ينتهي اليه - الحديث (ج ٢ ص ٣٦١ معرب).
عدم حدّ ذکر برای این است که انسان باید جزئیات کار خود را موافق با حکم الهی قرار دهد و همواره با حفظ مراقبت و حضور به یاد حق سبحانه باشد رجال لا تلهيهم تجارة ولا بيع عن ذكر الله (نور: ٣٨). (٨٧)

وفي التافي بإسناده الى الحلبي عن ابي عبد الله عليه السلام قال: لا بأس بذكر الله وانت قبول فإن ذكر الله عز وجل حسن على كل حال، فلا تسأم من ذكر الله (ج ٢ ص ٣٦٠ معرب) بلکه دستور ذکر از شریعت مطهره در حدّ خلاء رسیده است. به «بازده رساله» ما رجوع شود (ص ٢٢٢ ط ١). (٨٩)

رساله نور علی نور، در ذکر و ذاکر و مذکور

تبصره: خداوند سبحان فرمود: **إِنَّ الصَّلَاةَ قَنَیْ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَكَذِکَرُ اللَّهِ أَكْبَرُ** (عنکبوت: ۴۶) . و فرمود: **أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِکْرِی** (طه: ۱۵). و رسول الله ﷺ گفت: **جَعَلْتُ قُرَّةَ عَيْنِی فِی الصَّلَاةِ** . صلوة سبب مشاهده است، و مشاهده محبوب قرّة عین محبّه است، زیرا که صلوة مناجات بین حق تعالی و عبد اوست چنانکه فرمود: **فَاذْکُرُونِی اذْکُرْکُمْ**، و رسولش فرمود: **الْمُصَلِّی یُنَاجِی رَبَّهُ** . (۹۳)

کیست مصلّی کسی کوست مناجی دوست

آه که شناختی سرّ عبادات را

طاعت عادی تو بُعد ز حق آورد

قرب بود در خلاف آمد عبادات را

و چون صلوة مناجات است پس صلوة ذکر حق است و کسی که ذکر حق کند همنشین حق است و حق همنشین او است، و کسی که جلیس ذاکر خود است او را می بیند و الاّ جلیس او نیست. لذا امیر علیه السلام فرمود: **کَمْ أَعْبُدْتُ رَبّاً لَمْ أَرَهُ** . (۹۴) پس صلوة، مشاهده و رؤیت است یعنی مشاهده عینی روحانی و شهود روحی در مقام جمعی است، و رؤیت عینی در مظاهر فرقی است. و به عبارت اخصر، مشاهده در مقام جمعی است و رؤیت در مظاهر فرقی . پس اگر مصلّی صاحب بصر و عرفان نباشد که نداند حق تعالی برای هر چیز و از هر چیز متجلّی است حق را نمی بیند .

حال بدان که کریمه: **وَ تَذِکَرُ اللَّهَ أَكْبَرُ لَکَ** وجه آن این است که: ذکر خداوند در نماز بزرگترین چیزی از اقوال و افعال که صلوة شامل آنها است می باشد یعنی هیچیک از آنها به بزرگی ذکر الهی نیست.

و وجه دیگر آن اینکه: ذکر خداوند عبدش را بزرگتر از ذکر عبد مر او را است زیرا که کبریا حق تعالی راست. پس عبارت هم شامل است ذکر خداوند عبدا را، و هم ذکر عبد خدا را چنانکه فرمود: **فَاذْکُرُونِی اذْکُرْکُمْ**، و فرمود: **جَزَاءُ وِفَائِهَا** . وفاق

جزاء از سنخ عمل است

مصدر دوم باب مفاعله است که از دو طرف است پس اذْکُرْکُمْ جزاء وفاق است. این تبصره خلاصه‌ای از سؤال یکصد و بیست و نهم باب هفتاد و سوم «فتوحات مکتبه» و فص محمدی «فصوص الحکم» است. واقعه‌ای شیرین اینکه: یکی از اهل ولاء که با هم موالات داشتیم در مراقبتی به لقاء مَنْ رَأَى فَقَدَرَأَى فَإِنَّ الشَّيْطَانَ لَا يَتَمَثَّلُ بِي تشریف حاصل کرده است از آن حضرت ﷺ ذکر خواست، فرمود: من به شما ذکر سکوت می‌دهم. و نیز واقعه‌ای شگفت برای راقم پیش آمده است که آن را در «دفتر دل» چنین ثبت کرده است:

شبی در را به روی خویش بستم	به کنج خانه در حیرت نشستم
فرو رفتم در آغاز و در انجام	که تا از خود شدم آرام و آرام
بدیدم بسا نخ و سوزن لبانم	همی دوزند و سوزد جسم و جانم
بگفتند این بود کيفر مرآنرا	رها سازد به گفتارش زبان را
چو اندر اختیار تو زبانت	نمی‌باشد بدوزند این لبانت
از آن حالت چنان بی‌تاب گشتم	که گویی گویی از سیماب گشتم
ز حال خویش دیدم دوزخی را	چشیدم من عذاب برزخی را

فَصَّ یُونسی «فصوص الحکم» در ذکر وادب مع الله است که سبب اختصاص فصّ بدان همان ذکر یونسی است. و در این فص و شروح آن حقایقی در ذکر است، و این کمترین را نیز در این مقام در شرح بر آن مطالب نفیس است. شیخ در فضیلت و اسرار ذکر لطائفی دارد از آن جمله گوید:

«و ما أحسن ما قال رسول الله ﷺ : أَلَا أَنْبَأُكُمْ بِمَا هُوَ غَيْرُكُمْ وَأَفْضَلُ مِنْ أَنْ تَلْقَوْا عَذَابَكُمْ فَتَضْرِبُوا رِقَابَهُمْ وَتَضْرِبَ رِقَابَكُمْ؟ ذِكْرُ اللَّهِ . وَ ذَلِكَ أَنَّهُ لَا يَعْلَمُ قَدْرَ هَذِهِ النَّشْأَةِ الْإِنْسَانِيَّةِ إِلَّا مَنْ ذَكَرَ اللَّهَ الذَّكَرَ الْمَطْلُوبَ مِنْهُ فَإِنَّهُ تَعَالَى جَلِيسُ مَنْ ذَكَرَهُ، وَالْجَلِيسُ مَشْهُودُ الذَّاكِرِ، وَ مَنْ لَمْ يَشَاهِدِ الذَّاكِرَ الْحَقَّ الَّذِي جَلِيسُهُ فَلَيْسَ بِذَّاكِرٍ» . (ص ۳۸۳ ط ۱)

یعنی: «چه نیکو فرموده است رسول الله ﷺ که: «آیا شما را خبر ندهم به آنچه که جهاد و غزوه شما در راه خداست؟ آن ذکر باری سبحانه است». زیرا قدر این نشأه را نمی داند مگر آن کسی که خدا را ذکر می کند به ذکر مطلوب، چه اینکه حق تعالی جلیس ذاکرش است، و جلیس، مشهود ذاکر است، و هرگاه ذاکر حق سبحانه را که جلیس اوست مشاهده نکند ذاکر نیست».

سعی کن که ذکر را قلب بگویند که عمده حضور قلب است و گرنه ذکر با قلب ساهی پیکر بی روان و کالبد بی جانست؛ و در حدیث آمده است که: لَيْسَ الذِّكْرُ قَوْلًا بِالنَّاسِ فَقَطْ^(۹۵). بلکه خداوند سبحان فرمود: وَ لَا قُطِعَ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَ اتَّبَعَ هَوِيَهُ وَ كَانَ أَمْرُهُ فُرْطًا (کهف: ۲۹).^(۹۶)

و فرمود: فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ^(۹۷) (زمر: ۲۳) و فرمود: وَ اذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَ خِيفَةً وَ دُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَ الْأَصَالِ وَ لَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ * إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَ يَسْبُخُونَهُ وَ لَهُ يُسْجَدُونَ (آخر اعراف).^(۹۸)

در این کریمه در مقام بسیار شامخ عنایت نیز تدبیر داشته باش که کسانی در نزد او هستند چگونه اند؟ آری آنکه با جمال و جلال و حسن مطلق محشور است سخنی جز او ندارد .

در اول ذکر آرد انس با یار	در آخر ذکر از انس است و دیدار
چنانکه مرغ تا بیند چمن را	نیارد بستنش آنگه دهن را
شود مرغ حق آن فرزانه سالک	که با ذکر حق است اندر مسالک
چگونه مرغ حق ناید به حق حق	چو می بیند جمال حسن مطلق
اگر خواهی که یابی قرب درگاه	حضور می طلب درگاه و بیگاه
اگر خواهی مراد خویش حاصل	ز یاد حق مشو بِكَ لحظه غافل
چو قلب آدمی گردید ساهی	ز ساهی می بینی جز سیاهی

تفکر افضل عبادات است

دل ساهی دل قاسی عاصی است دل عاصی است کوازیض قاصی است

و بخصوص که حق سبحانه فرموده است: أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي (طه: ۱۵). درست در آیه تأمل شود که حق تعالی صلوة را وسیله ذکر قرار داده است. شیخ بهائی در آخر شرح حدیث دوم کتاب «اربعین» گوید: «قال بعض الاکابر: انما کان الفکر افضل الأعمال لأنه عمل القلب و هو افضل من الجوارح فعمله اشرف من عملها، ألا ترى الى قوله تعالى: أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي؟ فجعل الصَّلَاةَ وسيلة الى ذکر القلب. والمقصود اشرف من الوسيلة».

در ترجمه «قطب شاهی» آن را چنین ترجمه کرده است: «بعضی از اکابر گفته اند: سبب اینکه مرتبه فکر بر مرتبه عبادت رجحان یافته آنست که فکر عمل قلب است و عبادت عمل جوارح و اعضا، و هیچ شک نیست که قلب اشرف از اعضا است. پس عمل او نیز اشرف باشد از عمل اعضا چنانچه آیه کریمه: أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي اشعار به آن دارد چه که مفسرین ذکر را در این آیه تفسیر به فکر کرده اند یعنی برپای دارید نماز را به واسطه فکر من، و مقرر است که مقصود اشرف از وسیله می باشد پس فکر که مقصود است اشرف باشد از نماز که وسیله و سبب حصول آنست».

ولکن حق این است که کلمه ذکر را ابهامی نیست که حمل بر فکر شود و به همان تعبیر قرآنی شیرین و دلنشین است که ذکر به یاد حق بودنست، هر چند فکر در عبارت فوق در این مقام به همان مفاد ذکر است. کیف کان مطلب مهم در ذکر قلبی این است که بدانی همانطور که طفل در مدت دو سال یا کمتر و بیشتر مطابق استعداد و اعتدال مزاجش از شنیدن کلام و اراده تکلم کم کم به نطق می آید و گویا می شود، قلب سالک صادق هم بر اثر مداومت در حضور و انصراف فکر به قدس جبروت و دوام ذکر حق، به نطق می آید که حتی ذکر قلب شنیده می شود، و این نطق نیز مانند نطق ظاهری بنابر استعداد باطنی سالکان متفاوت است. و خود

ذکر هم مطابق تقلّب قلب در اشخاص یا در يك شخص مطابق احوال و اوقات وی مختلف است که مطابق دوات ذکر و توجه قلبی الفاظ مناسب آن چون کلمه طيّبة لا اله الا الله ويا الله وياحي يا قيوم و نحو آنها مسموع می گردد.

و در این اطوار قلبی گاهی تمثلهایی نیز پیش می آید بلکه اشرف از تمثّل، کشفهای بی مثالی روی می آورد:

صعود برزخی چون گشت حاصل	بیابسی بس تمثلهای کسامل
مثالی همنشین و همدم تو	فزاید نور و بزداید غم تو
چو سرّ سالک آید در تمثّل	تمثلهاست در دور و تسلسل
که تا کم کم ز لطف لایزالی	بیابسی کشفهای بی مثالی
چو دادی تار و پودت رابه تاراج	عروج احمدی یابی به معراج

چون سخن از تمثّل پیش آمد گوییم: همه تمثلهای از ادراکات انسان است و در صقع ذات او مثال تمثّل می یابد. و چون آن را در چندین نکته «هزار و یک نکته» بیان کرده ایم و بسیاری از اشارات لطیف که در عداد اسرار و رموز معارف است در آن آورده ایم در اینجا به ذکر همین مطلب شریف نا گفته اکتفا می کنیم و آن اینکه: در روایات عدیده آمده است که پیغمبر اکرم و ائمه اطهار و نیز حضرت سیّد نساء عالمین صدیقه طاهره - سلام الله علیهم اجمعین - در وقت احتضار مؤمن برای او حاضر می شوند. این حضور همان تمثّل است که بر اثر حصول انصراف تام از این نشأه برای شخص حاصل می شود که صور بذر معارف و عقائد حقّه او و نتیجه اعمال وی می باشند. و اگر در غیر زمان احتضار چنین انصراف دست دهد تمثلهایی روی می آورند نظیر فتّمثّل لها بشراً سوّیاً، چون ملاک همان تمثّل است چنانکه در کلام الهی تمثّل به حکم کلمه «فا» متفرّع بر افعال قبل است که إِذِ اخْتَبَدَتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَاناً شَرْفِيّاً * فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَاباً فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا وَ بَعْدَ ذَلِكَ فَرَمُود: فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا، فتبصر. (۹۹) در لام «لها» هم دقت و تدبّر بسزا لازم است که لام اضافه

اعتباری نیست چنانکه گویی «هَذَا الْمَتَاعُ لِرَبِّدٍ» بلکه لام نسبت حقیقی مانند فَهْ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ است، فافهم.

البته در حضور آن بزرگان در چندین روایت تصریح شده است که به تمثّل است ولی می توان گفت که: تمثّل برای اکثری مردم است، و اوحدی از مردم را حضور آنان فوق تمثّل می باشد، تا جانت در چه پایه باشد، اگر مثالی باشد در مثال خود می بیند، و اگر عقلی باشد ادراک عقلی دارد، فتدبّر ترشد ان شاء الله تعالی.

و روایانی که تمثّل و حضور رسول و ائمه علیهم السلام در آنها آمده است گاهی پنج تن اصحاب کساء را اسم می برد، چنانکه در «بحار» از «محاسن» به اسنادش از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که وَ يُقَالُ أَمَامَكَ رَسُولُ اللَّهِ وَ عَلِيٌّ وَ فَاطِمَةُ علیهم السلام. و در روایت بعدش دارد که: أَمَّا فَاطِمَةُ فَلَا قَدْ كُتِبَ لَهَا (ج ۳ ط ۱ ص ۱۴۲). پس آنکه در روایات دیگر حضرت فاطمه - سلام الله علیها - اسم برده نشد، وجه آن از این روایت معلوم شده است، و سرّ آن شاید این باشد که علاوه بر اینکه باید مقام و عصمت زن محفوظ باشد و در زبان نیفتد، مبادا مقدّس متقشّفی تفوّه کند که چگونه هر کسی او را روایت می کند و حال اینکه نامحرم است؟ والله تعالی أعلم. به موضوع بحث که ذکر و دوام آن بود باز گشت کنیم :

شایسته است که به چند حدیث از غرر احادیث و دُرر کلمات اهل بیت عصمت و وحی در فضیلت ذکر و حثّ به دوام آن تَبَرَّكْ جوییم به رجاء آنکه نفس مستعدّی از آن توشه بردارد و بهره ای عائد ما گردد. پیش از نقل احادیث گوییم که: همت در استقامت باید نه قناعت به حال فقط که اصحاب حال ممکن است اهل قبل و قال شوند اما شهود طلعت سعادت و اعتلای به جنت قرب و مکاشفات انسانی اهل همت راست.

خداوند سبحان فرمود: إِنَّ الدِّينَ قَالُوا رَبَّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا فَتَنَزَّلَ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ (فصلت: ۳۱) ^(۱۰۱) وَ آثَرُوا اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَنَسْقِيَنَّهُمْ مَاءً غَدَقًا ^(۱۰۲) (جن: ۱۷). ماء غدق یعنی آب بسیار. و به روایت «مجمع البیان» امام صادق علیه السلام آن را

به علم کثیر تفسیر فرمود، قال: مَعْنَاهُ لَا فِدْنَاهُمْ عِلْمًا كَثِيرًا يَتَعَلَّمُونَهُ مِنَ الْأَيْمَةِ^(۱۰۳).
و به روایت «کافی»، امام باقر علیه السلام در تفسیر آن فرمود: يَعْنِي كَوَاسِطَهُمُ عَلَى
وَلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ وَالْأَوْصِيَاءِ مِنْ وَلَدِهِ عليه السلام وَ قَبَلُوا طَاعَتَهُمْ فِي أَمْرِهِمْ وَ
فَهَيَّيْهِمْ لَأَسْقِيَنَاهُمْ مَاءً غَدَقًا، يَقُولُ لَا شَرِيْنَا قُلُوبَهُمْ الْإِيمَانُ. (۱۰۴)

آب به علم تفسیر شده است، زیرا که آب صورت علم است چه اینکه علم
سبب حیات ارواح است و آب سبب حیات اشباح چنانکه ابن عباس ماء را در
این آیه أَتَزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً، به علم تفسیر کرده است. و ایمان نیز علم است زیرا که
ایمان تصدیق است و علم یا تصور است و یا تصدیق. بلکه علوم و ادراکاتی فوق
تصور و تصدیق و فوق طور عقل اند، و ایمان بر تمام مراتب و مراحل آن علوم و ادراکات
نیز صادق است.

و هر عمل و ذکر که کمتر از اربعین باشد چندان اثر بارزی ندارد و خاصیت
اربعین در ظهور فعلیت و بروز استعداد و قوه و حصول ملکه امری مصرح به در
آیات و اخبار است، و در ادامه عمل به یکسال تا ادراک لیلۃ القدر شود هم در جوامع
روایی از اهل بیت عصمت و وحی روایت شده است، چنانکه در نقل احادیث
مشاهده می گردد:

۱- رَوَى عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: ارْقَعُوا فِي رِيَاضِ الْجَنَّةِ، فَعَالُوا: وَمَا رِيَاضُ
الْجَنَّةِ؟ فَقَالَ: الذِّكْرُ غَدَوًا وَ رَوَاحًا. فَادْكُرُوا، وَ مَنْ كَانَ يَجِبُ أَنْ يَعْلَمَ مَنْزِلَتَهُ
عِنْدَ اللَّهِ فَلْيَنْظُرْ كَيْفَ مَنْزِلَتُهُ عِنْدَهُ فَإِنَّ اللَّهَ قَعَالِي يُنْزِلُ الْعَبْدَ حَيْثُ أَفْزَلَ اللَّهُ
الْعَبْدَ مِنْ نَفْسِهِ. إِلَّا إِنْ خَيْرَ أَعْمَالِكُمْ وَ أَرْكَهَا عِنْدَ مَلِيْعَتِكُمْ وَ أَرْفَعَهَا عِنْدَ رَبِّكُمْ
فِي دَرَجَاتِكُمْ وَ خَيْرَ مَا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ ذِكْرُ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَ قَعَالِي. أَخْبَرَ عَنِ
نَفْسِهِ فَقَالَ: أَنَا جَلِيسُ مَنْ ذَكَرَنِي. وَ أَيُّ مَنْزِلَةٍ أَرْفَعُ مِنْ مَنْزِلَةِ جَلِيسِ اللَّهِ قَعَالِي.^(۱۰۵)

(باب ۱۳ «ارشاد القلوب» دیلمی)

بیا بسا یاد او می باش دمساز بیا خود را برای او پرداز

گرت حفظ ادب باشد مع الله
بر آن می باش تا بسا او زنی دم
شوی از سرّ سرّ خویش آگاه
چهمی گویی سخن از بیش و از کم
لبانت را گشا تنها به یادش
هر آنچه جز به یادش ده به بادش
برون آ یکسر از وسواس و پندار
که تا بینی حقیقت را پدیدار
چو رستی از مناهی و ملامی
بتابد در تو انوار الهی

۲- کتاب دعای «کافی» (ج ۲ ص ۳۶۱ معرب) : فیما ناجی الله تعالی به
موسی علیه السلام قال: یا موسی لا تنسني علی کلّ حالٍ فإنّ نسياني يميت القلب. (۱۰۶)

۳- و نیز روایت فرموده است که : قال الله عز وجل لعيسى عليه السلام: يا عيسى
اذكرني في نفسك اذكرني في نفسي ، واذكرني في ملائكة اذكرك في ملائخير من ملائ
الآدميين . يا عيسى ائن لي قلبك واكثر ذكرى في الخلوات . واعلم ان سروري ان
قبصيص إلى ، وكن في ذلك حيا ولا تكن ميتا (ص ۳۶۴-ج ۲) . (۱۰۷)

۴- و نیز در «کافی» روایت کرده است بسنده عن أبي جعفر عليه السلام قال :
ما اخلص العبد اديمان بالله عز وجل اربعين يوما - او قال : ما اجمل عبد ذكر الله عز وجل
اربعين يوما - إلا زهده الله في الدنيا ، وبصره داعها ودواعها ، فأثبت الحكمة في
قلبه وأطلق بها إسنانه - الحديث (ج ۲ ص ۱۴) . (۱۰۸)

و سیوطی در «جامع صغیر» از خواجۀ عالم رحمۃ اللہ علیہ روایت کرده است که :
من اخلص لله اربعين يوما ظهرت بنابيع الحكمة من قلبه على لسانه . (۱۰۹)

۵- «اصول کافی» باب استواء العمل والمداومة عليه (ج ۲ ص ۶۷ معرب) :
عن أبي عبد الله عليه السلام قال : إذا كان الرجل على عمل فليدّم عليه سنة ثم يتحول عنه
إن شاء إلى غيره ، وذلك أن ليلة القدر يكون فيها في عامه ذلك ما شاء الله
أن يكون . (۱۱۰)

۶- و عنه عليه السلام : أحب الأعمال إلى الله عز وجل مداومة عليه العبد وإن قل (۱۱۱)

۷- و عنه عليه السلام : إياك أن تفرّض على نفسك فريضة فتغاريها اثنتي عشرة هلالا (۱۱۲)

۸- وَعَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: كَانَ عَلَى بَنِي الْحُسَيْنِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا يَقُولُ: إِنِّي لَأُحِبُّ أَنْ أَدَومَ عَلَى الْعَمَلِ وَإِنْ قُلْتُ (۱۱۳)

۹- وَعَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: مَا مِنْ شَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ عَمَلٍ يَدَومُ عَلَيْهِ وَإِنْ قُلْتُ. (۱۱۴)

این پنج روایت در بحث و ترغیب بر مداومت عمل اند، در برخی فرموده اند که خداوند سبحان دوام عمل را دوست دارد هر چند اندک باشد، و در برخی فرموده اند عمل را تا یکسال هلالی ادامه دهید تا عمل، لیلۃ القدر را ادراک کنید سپس اگر خواهید به عمل دیگر پیشی گیرید.

۱۰- قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: لَا تَكْثِرُوا التَّلَامَ بِغَيْرِ ذِكْرِ اللَّهِ فَإِنَّ كَثْرَةَ التَّلَامِ بِغَيْرِ ذِكْرِ اللَّهِ تَمَوِّتُ الْقُلُوبَ، إِنَّ أَبْعَدَ النَّاسِ مِنَ اللَّهِ أَثْقَلُ الْقُلُوبِ الْقَاسِي. (۱۱۵)

(اولین حدیث «امالی» شیخ طوسی و ج ۲ «اصول کافی» ص ۹۴ معرب)
۱۱- امام سجّاد علیه السلام در مناجاة الذاکرین گوید: وَ آتِصْنِي بِالدُّعَاءِ الْخَفِيِّ... فَلَا تَقْطَعَنَّ الْقُلُوبَ إِلَّا بِذِكْرِكَ... أَسْتَغْفِرُكَ مِنْ كُلِّ لَذَّةٍ بِغَيْرِ ذِكْرِكَ، وَمِنْ كُلِّ رَاحَةٍ بِغَيْرِ أُنْسِكَ، وَمِنْ كُلِّ سُرُورٍ بِغَيْرِ قُرْبِكَ. (۱۱۶)

نقل مطلبی بسیار شریف از «منیة المرید» عالم جلیل شیخ زین الدین علی بن احمد عاملی صاحب «شرح لمعه» مشهور به شهید ثانی - اعلی الله مقامه - در تبیین مراتب علماء و ذکر کردن قلب، در این مقام نیک مناسب می بینیم و آن اینکه:

«قال بعض المحققين: العلماء ثلاثة: عالم بالله غير عالم بأمر الله، وهو عبد استولت المعرفة الالهية على قلبه فصار مستغرقاً بمشاهدة نور الجلال والكبرياء فلا يتفرغ ليعلم علم الاحكام الا ما لا بد منه .

و عالم بأمر الله غير عالم بالله، وهو الذي عرف الحلال والحرام و دقائق الاحكام لا يعرف أسرار جلال الله.

و عالم بالله و بأمر الله فهو جالس على الحد المشترك بين عالم المعقولات و عالم المحسوسات فهو تارة مع الله بالحب له ، و تارة مع الخلق بالشفقة والرحمة .

اقسام علماء دين

فاذا رجع من ربه الى الخلق صار معهم كواحد منهم كأنه لا يعرف الله ، واذا خلا بربه مشتغلاً بذكره وخدمته فكأنه لا يعرف الخلق. فهذا سبيل المرسلين والصدّيقين. وهو المراد بقوله وَاللّٰهُ يَخْتَارُ مَا يَشَاءُ سائل العلماء، وخالف الحكماء، وجالس الكبراء. فالمراد بقوله : سائل العلماء، العلماء بأمر الله غير العالمين بالله ، فأمر بمسائلتهم عند الحاجة الى الاستفتاء. وأمّا الحكماء فهم الذين لا يعلمون أو أمر الله فأمر بمخالطتهم وأمّا الكبراء فهم العالمون بهما فأمر بمجالستهم لأنّ في مجالستهم خير الدنيا والآخرة. ولكل واحد من الثلاثة ثلاث علامات: فللعالم بأمر الله الذكر باللسان دون القلب، والخوف من الخلق دون الرب، والاستحياء من الناس في الظاهر ولا يستحيى من الله في السرّ. والعالم بالله ذاكر خائف مستح. أمّا الذكر فذاكر القلب لا اللسان، والخوف خوف الرجاء لا خوف المعصية، والحياء حياء ما يخطر على القلب لا حياء الظاهر. والعالم بالله وبأمره له تسعة أشياء: الثلاثة المذكورة للعالم بالله فقط، والثلاثة المذكورة للعالم بأمر الله فقط، مع ثلاثة أخرى: كونه جالساً على الحدّ المشترك بين عالم الغيب والشهادة ، و كونه معلماً للمسلمين، و كونه بحيث يحتاج الفريقان الأوّلان اليه وهو مستغن عنهما. فمثل العالم بالله وبأمر الله كمثل الشمس لا تزيد ولا تنقص، و مثل العالم بالله فقط كمثل القمر يكمل تارة وينقص أخرى، و مثل العالم بأمر الله كمثل السراج يحرق نفسه ويضيء لغيره» - انتهى.

ابن محقّق گوید: «علماء بر سه قسم اند: عالم بالله فقط ، و عالم بأمر الله فقط، و عالم بهر دو. اولی کسی است که معرفت الهی بر قلب او مستولی شد و در مشاهده نور جلال و کبریا مستغرق است و در علم به احکام فروع به حدّ ضرورت اکتفاء می کند. دومی کسی است که به دقائق احکام فرعی آشنا و به اسرار جلال الهی نا آشنا است. و سومی در حدّ مشترک و برزخ بین عالم معقول و عالم محسوس است که باری از روی دوستی به خداوند با اوست و باری از روی شفقت و رحمت به خلق با آنان. با خلق

رساله نور علی نور ، در ذکر و ذاکر و مذکور

چنان بسر می برد که گویی جز خلق نمی شناسد، و با خدایش چنان خلوت می کند و به ذکر او مشغول است که گویی جز خدا نمی شناسد . و این فرقه سوم مرسلین و صدیقین اند. و آنکه رسول الله ﷺ فرمود: «از علماء پیرس، و با حکماء آمیزش داشته باش، و با کبراء هم نشین باش» ، مراد از علماء عالم بامر الله است ، و حکماء عالم بالله ، و کبراء عالم به هردو .

و هر یک را سه نشانه است: عالم به امر الله را ذکر لسان و خوف و حیای ظاهری است، و عالم بالله را هم ذکر و خوف و حیاء است ولی ذکر قلبی، و خوف رجاء نه خوف معصیت، و حیای از آنچه بر دل خطور می کند نه حیای ظاهری. و عالم به امر الله و بالله را علاوه بر آن شش چیز سه دیگر است: یکی اینکه جالس بر حدّ مشترک بین عالم غیب و شهادت است و برزخ بین هردو است، دوم اینکه معلّم مسلمانان است، سوم اینکه آن دو فریق نیازمند بدو و وی از آنها بی نیاز است».

قیصری را در شرح فص یونسی «فصوص الحکم» بیانی در تعریف حقیقت ذکر و مراتب آن بنهایت بلند پایه و بغایت نیکو است که صاحب دل متوغل در توحید را بکار آید و آن اینکه : «حقیقة الذکر عبارة عن تجلیه لذاته بذاته من حیث الاسم المتکلم اظهاراً للصفات الکمالیّة و وصفاً بالنعموت الجلالیّة والجمالیّة فی مقامی جمعه و تفصیله كما شهد لذاته بذاته فی قوله : شَهِدَ اللهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ. وهذه الحقیقة لها مراتب :

أعلاها و اولیها ما فی مقام الجمع من ذکر الحق نفسه باسمه المتکلم بالحمد والثناء علی نفسه .

و ثانیها ذکر الملائكة المقرّبین وهو تحمید الارواح و تسبیحها لربّها.

و ثالثها ذکر الملائكة السّماویّة و النفوس النّاطقة المجرّدة .

و رابعها ذکر الملائكة الارضیّة و النفوس المنطبعة مع طبقاتها .

و خامسها ذکر الابدان و ما فیها من الاعضاء . و کلّ ذاکر لربّه بلسان یختصّ به،

فان ذکر الله سارّ فی جمیع العبد» (ص ۳۸۳ ط ۱) .

حقیقت ذکر و مراتب آن

عارف حسین خوارزمی در ترجمه آن گوید: «بدان که حقیقت ذکر عبارت است از تجلّی حق مرذات خود را به ذات خود از حیثیت اسم متکلم از برای اظهار صفات کمالیه و کشف نعوت جلالیه و جمالیّه، هم در مقام جمع و هم در مقام تفصیل چنانکه گواهی داد از برای ذات خود هم بذات خود که شَهِدَ اللهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ. و این حقیقت را مراتب است:

اعلی و اولاش (اولایش) آنست که متحقّق شود از حق در مقام جمع از ذکر اوسبحانه نفس خود به اسم متکلم به حمد و ثنا بر نفس خویش.
دوم ذکر ملائکه مقربین که آن تحمید ارواح و تسبیح ایشانست پروردگار خود را.

وسوم ذکر ملائکه سماویه و نفوس ناطقه مجرّده است.
و چهارم ذکر ملائکه ارضیه و نفوس منطبعه به حسب طبقاتش.
و پنجم ذکر ابدان است و آنچه در وی است از اعضاء. و هر یکی ذاکر پروردگار خویش است به لسانی که بدو اختصاص دارد، چنانکه شیخ بدین معنی اشاره می کند که «فان ذکر الله سار فی جمیع العبد» یعنی ذکر باری ساری در جمیع عبد است. یعنی در روح و قلب و نفس و قوای روحانیّه و جسمانیّه اوست بل در جمیع اجزایش. و این سریان نتیجه سریان هویت الهیه ذاکره مر نفس خود را به نفس خود است» - انتهى.

این ذکر ساری در جمیع عباد ساری در جمیع موجودات است زیرا بقای موجودات به هویت الهیه است که در همه ساری است بلکه موجودات جز شئون نوری و آیات اسمائی این هویت نیستند که هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ. لذا هر جا که این هویت است عین حیات و علم و شعور و دیگر اسماء جمالی و جلالی است هر چند هر موجودی به جهت ظهور دولت اسمی بدان اسم ظاهر غالب نامیده می شود و دیگر اسماء و صفات به لحاظ و اعتبار مادر تحت دولت و استیلاء آن اسم واقع می شوند. پس این هویت ساریه که به نام وجود مساوق حق است عین ذکر است و خود ذاکرو

رساله نور علی نور ، در ذکر و ذاکر و مذکور

مذکور است قَسَبَحُ لَهُ السَّمَوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَئِنْ لَأَتَفَقَّهُوْنَ قَسْبِیحَهُمْ (اسراء: ۴۵) . (۱۱۷)

چو يك نور است در عالی و دانی	غذای جمله را این نور دانی
بود بر سفره اش از مغز تا پوست	یکایک مغذی از سفره اوست
بر این خوان کرم از دشمن و دوست	همه مرزوق رزق رحمت اوست
ازین سفره چه شیطان و چه آدم	به اذن حق غذا گیرند با هم
چو رزق هریکی نور وجود است	به شکر رازقش اندر سجود است
همه حسن و همه عشق و همه شور	همه وجد و همه مجد و همه نور
همه حی و همه علم و همه شوق	همه نطق و همه ذکر و همه ذوق

و چون به سرایت ذکر در جمیع عبد آگاهی یافتی بر آن باش که یکپارچه ذکر باشی و به ذکر ت ذاکر که خودت ذکر و ذاکر و مذکور خودی، و آن مقامات پنجگانه ذکر را دارایی و در خودت داری و آن تویی و لا تَتَوَكَّلُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ (حشر: ۲۰) . مگر ندانستی که هر کجا سلطان وجود نزول اجلال فرمود جمیع عساکر اسماء و صفاتش ملتزم رکاب او هستند و کجا است که خالی از نور وجود است؟ و کدام موطن است که در حیطه این سلطان نباشد؟ و با نور وجود حقیقی که غیر متناهی است و به تعبیر دیگر وحدت شخصیت حقیقه حقیقه این وجود است، و به عبارت دیگر «بسیط الحقیقه کلّ الاشیاء» ، و به بیان مبین خود او که اَلصَّمَد است کدام ذره ای را با او بینونت شیء از شیء یعنی بینونت عزلی است هر چند بینونت وصفی است که از نقص آنها منزّه است .

توجه به مطلبی در ذکر که سر آن برهان لزوم ذاکر کامل با بدن طبیعی در نشأه عنصری و سلسله زمان است که دیگران به طفیل او بند ، در اینجا لازم است و آن اینکه: شیخ عارف محیی الدین عربی در فص یونسی «فصوص الحکم» و شارح آن علامه قیصری افاده فرموده اند که: «ولا بدّ أن یکون فی الانسان جزء بذکر به و یکون

حقیقت ذکر و مراتب آن

الحق جلّس ذلك فيحفظ باقى الاجزاء بالعناية كما يحفظ العالم بوجود الكامل الذى يعبد الله فى جميع أحواله لذلك لا تخرب الدنيا ولا يتأصل ما فيها مادام الكامل فيها أو من يقول : الله الله ، كما جاء فى الحديث الصحيح : لا تقوم الساعة و على وجه الأرض من يقول : الله الله . فذلك وجود العالم الانسانى لا يخرب ولا يفنى و يكون محفوظاً بالعناية الالهية مادام جزء منه ذا كراً للحق» (ص ۳۸۵ ط ۱) .

یعنی «چاره نیست از جزوی در انسان که ذا کرحق باشد، وحق جلّس آن جزء بود. پس این جزء به واسطه اختصاص به عنایت الهیه حفظ باقی اجزاء می کند لا جرم دوام و بقای سائر اجزاء به برکت آن جزء است چنانکه محفوظ بودن عالم به وجود کاملی است که در جمیع احوال به عبادت حق قیام می نماید و لهذا دنیا به سمت خرابی موسوم نمی شود و آنچه در وی است استیصال نمی پذیرد مادام که چنین کامل و حق جوی و الله گوی در وی است، چنانکه در حدیث صحیح آمده است : لا تقوم الساعة و على وجه الأرض من يقول : الله الله . پس همچنین عالم وجود انسانی خراب نمی شود و فانی نمی گردد بلکه محفوظ می باشد به عنایت الهیه مادام که جزوی ازو ذا کرحق باشد» .

ترجمه فوق را از شرح و ترجمه حسین خوارزمی نقل کرده ام و سخن بیشتر و براهین دیگر را در لزوم انسان کامل بسا بدن عنصری در نشأه طبیعی، از رساله «نهج الولاية» ابن کمترین طلب باید کرد .

و به عنوان مزید بصیرت در مراتب پنجگانه ذکر و سریان آن در همه مراتب شخص انسان این چند فقره کلام نبی و وصی را باید نصب العین قرارداد که نبی ﷺ در شب نیمه شعبان در سجده خود می گوید : سَجَدَ لَكَ سَوَادِي وَ عِبَالِي ، وَ آمَنَ بِكَ فُرَادِي^(۱۱۹) که هر پنج مرتبه را شامل است .

و وصی به تفصیل گوید : اَللّهُمَّ نَوِّرْ ظَاهِرِي بِطَاعَتِكَ ، وَ بَاطِنِي بِمَحَبَّتِكَ ، وَ قَلْبِي بِمَعْرِفَتِكَ ، وَ رُوحِي بِمُشَاهَدَتِكَ ، وَ سِرِّي بِاسْتِقْلَالِ اتِّصَالِ خَضْرَاكَ يَا ذَا الْجَلَالِ وَ الْاِكْرَامِ . (۱۲۰)

تبصره: حدیث لا یَقُومُ السَّاعَةَ وَ عَلٰی وَجْهِ الْأَرْضِ مَنْ یَقُولُ : اللَّهُ اللَّهُ در دو جای «اسفار» عنوان شده است، و مولی صدر در آن بیانی دارد، یکی در آخر فصل اول فن پنجم جواهر و اعراض (ج ۲ ط ۱ ص ۱۶۰)، و دیگر در آخر فصل سوم باب یازدهم کتاب نفس آن (ج ۲ ط ۱ ص ۱۵۷) و در حقیقت مأخذ گفتارش و معنایی که برای حدیث بیان فرموده است از همان موضع مذکور فصّ بونسی است. و نظر شریفشان در بیان حدیث و به خصوص درباره وجه الارض خیلی لطیف و دقیق است و مراجعه بدان برای کسی که زبان فهم است خالی از لطف نیست.

تبصره: خداوند سبحان در معارج قرآن فرمود: إِنَّ الْإِنْسَانَ خَلِیقَ هَلُوعًا * إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا * وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا * إِلَّا الْمُصَلِّينَ * الَّذِينَ هُمْ عَلٰی صَلَواتِهِمْ دَائِمُونَ (۲۰ - ۲۲)، و در نساء فرمود: فَإِذَا قَضَيْتُمُ الصَّلَاةَ فَادْكُرُوا اللَّهَ عِیمًا وَ قَعُودًا وَ عَلٰی جُنُوبِهِمْ (۱۰۴)، در آل عمران فرمود: الَّذِينَ یَذْكُرُونَ اللَّهَ عِیمًا وَ قَعُودًا وَ عَلٰی جُنُوبِهِمْ (۱۹۲)، و در طه فرمود: أَقِمْ الصَّلَاةَ لِذِكْرِی (۱۵) که صلوة را وسیله ذکر قرار داده است. و دانستی که مقصود اشرف از وسیله است، بنابراین در کریمه عَلٰی صَلَواتِهِمْ دَائِمُونَ دقت شود تا دانسته شود که دوام در ذکر دوام صلوة است و دائم الذکر، دائم الصلوة است. این نه قول من است، قول باقر علوم اولین و آخرین - صلوات الله علیه - است که در اول جزء دوم نوزدهم «بحار» از تفسیر عبّاشی روایت شده است:

أَبُو حَمْزَةَ الثُّمَالِیُّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلِیهِ السَّلَامُ قَالَ : لَا یَزَالُ الْمُؤْمِنُ فِی صَلَوةٍ مَا كَانَ فِی ذِكْرِ اللَّهِ إِنْ كَانَ عَائِمًا أَوْ جَائِسًا أَوْ مُصْتَطَجِمًا لِأَنَّ اللَّهَ یَقُولُ : الَّذِينَ یَذْكُرُونَ اللَّهَ عِیمًا وَ قَعُودًا وَ عَلٰی جُنُوبِهِمْ - الْآیَةُ . وَ فِی رِوَايَةٍ أُخْرَى عَنْ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلِیهِ السَّلَامُ مِثْلَهُ (ص ۳ ط ۱) . امام فرموده است: تا در یاد خدایی همواره در نمازی. خوشا آنان که دائم در نمازند .

اگر اهل نمازی و نیازی برون آ از دعاوی مجازی
بیا از صحبت اغیار بگذر بیا از هر چه جز از یار بگذر

در فضیلت ذکر لا اله الا الله

ترا زینت بود نام الهی به از این تاج کَرَمنا چه خواهی
عزیز من حیات تو الهی است که عقل و نقل دو عدل گواهی است
طبیعت بر حیانت گشت حاکم نباشد جز تو بر نفس تو ظالم
بیا نفس پلیدت را ادب کن حیات خود الهی را طلب کن

تبصره: الفاظی که ذکر در ضمن آن متحقق است بسیار است، نهایتش ارباب حال کلمه لا اله الا الله را اختیار کرده اند بنا بر چند وجه: از آن جمله یکی آنست که سرف آن از حروف اشرف اسماء که لفظ الله است ترکیب یافته و حروف بیگانه در میان نیامده.

دوم ذکر خفی که ایشان را نهایت اهتمام به شأن آن هست در ضمن آن بیشتر متحقق می شود، چه در حروف آن حرف شفوی که محتاج به حرکت لب باشد نیست، و می توان در میان مردم بروجهی به آن قیام نمود که کسی را اطلاع حاصل نشود بخلاف اذکار دیگر مثل سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَاللَّهُ أَكْبَرُ و امثال آن که نه بر این وجه است.

سوم آنکه اشتمال آن به حرف الف که اشرف حروف نهجی است و قوام جمیع حروف به اوست چنانچه هیولای حروفش گفته اند و در میان حروف او را قطب می گویند، بیشتر است از سایرین.

چهارم آنکه اشتغال به آن باعث در آمدن به حصن الهی است و رستگاری از عذاب او که لا اله الا الله حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي. و وجوه دیگر نیز گفته اند.

شیرین تر اینکه، مؤیدین جندی در شرح فصّ شَیْئِي «فصوص الحکم» در بیان مراتب توحید گوید: «انّ العامّة من أهل الله برون التّوحید و هو سِتّة و ثلاثون مقاماً کَلِّبَتْها نطق بها القرآن فی مواضع عدّة فیها ذکر لا اله الا الله فی کلّ موضع منها نعت مقام من مقامات التّوحید» (شرح جندی بر فصوص» ص ۲۶۰ و «مصباح الانس» ص ۱۹۵). (۱۲۲)

با توجه به توحید قرآنی که در «رساله وحدت از دیدگاه عارف و حکیم» بطور مستوفی بیان شده است، و با توجه به اینکه اسم جلاله امام ائمه اسماء است، و نیز با توجه به الوهت و اشتقاق معنی الله از آله ویا وله یا هاء کنایه و یا غیرها، عذوبت ذکر لا اِلهَ اِلَّا اللهُ در کام ذاکر شیرین تر خواهد بود. در «مصباح الانس» برخی از این مباحث عنوان شده است (ص ۱۲۰) و نکته ۶۳۳ «هزارویک نکته» در فضیلت لا اِلهَ اِلَّا اللهُ ^(۱۲۵) مطلوبست. و فکر و ذکر را دو بال مرغ جان ملکوتیت در طیران و عروج به اوج سعادتت بدان. و بدانکه خیالات تو تنها کاری که برای تو رسیده اند این است که تو را از سیر به دیار ملکوت یعنی از این طیران و عروج باز داشته اند. خیالات را برای حیوانات بگذار توانسانی با عقل و عاقل و معقول باش. زهد فروشی را حکایت کنند که این کریمه را انتخاب کرد و تلاوت می کرد:

قِيلَ يَا نُوحُ اهْبِطْ بِسَلَامٍ مِنَّا وَبَرَكَاتٍ عَلَيْكَ وَعَلَىٰ أُمَمٍ مِّمَّنْ مَعَكَ وَأُمَمٌ سَنُمَتِّعُهُمْ ثُمَّ يَمَسُّهُمْ مِنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ (هود: ۴۹) زیرا که چند حرف شفوی مکرر یعنی با و میم و واو در آن جمعند و مرائی را به کار آیند بخصوص ذیل آن و عَلَىٰ أُمَمٍ مِّمَّنْ مَعَكَ الخ.



در بیان عدد ماثور در بعضی ادعیه و اذکار

در بعضی از ادعیه و اذکار بیان عدد دعا و ذکر و یا عدد ایام آنها از معصوم صادر شده است. در حفظ عدد سهل انگاری نشود با اینکه اعمال مستحبته اند. و باید به دستور اهتمام داشت چه در حفظ و مراعات صورت آن و چه در عدد آن، یعنی هر چه دستور العمل است به هر صورت و عدد باید به همان منوال عمل شود و هیچ نحوه تخطی و مداخله در آن روا نبود چه عمل به دستور عددی خود يك نحو تأدیب و تعویذ نفس است. علاوه اینکه عالم جلیل محمود بن محمد دهمدار متخلص به عیانی و صاحب «مفاتیح المغالیک» در اول رساله «خلاصة جواهر الاسرار» گوید:

«حضرت امام به حق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام فرموده است که: بدانید اسماء الله به منزله دفائن اند و عدد به منزله ذراع آن مساحت، اگر ذراع کمتر فرانهی به دفین نرسی و اگر زیاده بگیری نیز نرسی بلکه در گذری».

فاضل شوشتری فتح الله بن محمد رضا حسینی مرعشی در اوائل کتاب شریف «وفق المراد فی علم الاوقاف والاعداد» گوید: «اکابر اهل تحقیق گفته اند که عدد به منزله حوض آبی است که در آن غسل ارتماسی کنند اگر عمق آب زیاده از حد باشد موجب غرق می شود و اگر کم، غوطه خوردن میسر نیست».

و گفته اند که عدد حکم دندانۀ کلید دارد که به زیاد یا کم نمودن آن در و ا نمی شود کما قبل: «الاعداد ارواح والحروف أشباح، والعدد کألسنان المفتاح اذا

نقصت أوزادت لا يفتح الباب . والزيادة على العدد المطلوب اسراف ، والنقص منه اخلال» (۱۲۶)

یکی از مشایخ روایت می کرد که در سوره مبارکه یس اسمی هست که بر طرف می شود به برکت آن کوری مادر زاد و پبسی . اورا گفتند که آیا اگر کسی تمام سوره را بخواند نفعی از این مقوله که می گویی به او خواهد رسید؟ جواب داد : هر گاه حکیم يك دوا را برای مرضی مقرر کرده باشد و آن دوا در دکان عطاری باشد و مریض برود و تمام ادویه دکان اورا بخورد آیا نفعی به او خواهد رسید؟ همچنین است این اعمال». این بود آنچه را شوشتری نقل کرده است .

و ما به ذکر دو حدیث شریف در این موضوع تبرک می جویم و بدان اکتفا می کنیم :

حدیث اول : ثقة الاسلام کلینی در کتاب دعاء «اصول کافی» (حدیث ۱۷ باب القول عند الاصبح والامساء ج ۲ ص ۳۸۳ معرب)، روایت فرموده است به اسنادش عن العلاء بن کامل قال : سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول : «و اذكُر رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ قَصْرًا وَ خِيفَةً وَ دُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ» عِنْدَ الْمَسَاءِ : لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ حْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ ، لَهُ الْمُلْكُ وَ لَهُ الْغَنَدُ يُحْيِي وَ يُمِيتُ وَ يُحْيِي وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ . قَالَ : قُلْتُ : بَيِّنْهُ الْخَيْرُ . قَالَ : إِنَّ بَيِّنَهُ الْخَيْرُ وَلَنْ يَكُنْ كُلُّ كَمَا أَقُولُ لَكَ عَشْرَ مَرَّاتٍ ، وَ أَعُوذُ بِاللَّهِ السَّمِيعِ الْعَلِيمِ حِينَ تَطْلُعُ الشَّمْسُ وَ حِينَ تَغْرُبُ عَشْرَ مَرَّاتٍ .^(۱۲۷)

در این حدیث ملاحظه می فرمایید که علاء خواست بینه الخیر را زیاده گراند و یا از روی استفهام گفت بینه الخیر اضافه شود ، امام فرمود که البته خیر در دست اوست، ولكن همانطور که من به تو گفته ام بگو .

حدیث دوم : دعای غریب است که شیخ اجل صدوق در «اکمال الدین» به اسنادش روایت فرمود : عن عبد الله بن سنان قال : قال أبو عبد الله عليه السلام سَتُصِيبُكُمْ شَبَهَةٌ فَتَتَّبِقُونَ بِهَا عِلْمَ يَرَى وَلَا إِمَامَ هُدًى ، لَا يَنْجُو مِنْهَا إِلَّا مَنْ دَعَا بِدَعَاءِ الْغَرِيبِ .

عدم جواز کم و زیاد نمودن در دعا‌های مأثور

قُلْتُ: وَكَيْفَ دُعَاءُ الْغَرِيقِ؟ قَالَ: تَقُولُ: يَا اللَّهُ يَا رَحْمَنُ يَا رَحِيمُ يَا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ ثَبِّتْ قَلْبِي عَلَى دِينِكَ . فَقُلْتُ: يَا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ وَالْأَبْصَارِ ثَبِّتْ قَلْبِي عَلَى دِينِكَ. فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ مُقَلِّبُ الْقُلُوبِ وَالْأَبْصَارِ وَلَنْ قَلَّ كَمَا أَقُولُ: يَا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ ثَبِّتْ قَلْبِي عَلَى دِينِكَ (بحار ط ۱ جزء دوم ج ۱۹ ص ۲۷۶) .

«عبدالله سنان گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: بزودی شبهه‌ای به شما می‌رسد پس بدون علتمی یعنی پرچم و نشانه‌ای راهنمایی کند و بدون پیشوایی هدایت نماید می‌ماند، از آن شبهه‌رهایی نمی‌یابد مگر کسی که دعای غریق بخواند. گفتم: دعای غریق چگونه است؟ فرمود: می‌گویی: يَا اللَّهُ يَا رَحْمَنُ يَا رَحِيمُ يَا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ ثَبِّتْ قَلْبِي عَلَى دِينِكَ. من گفتم: يَا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ وَالْأَبْصَارِ. امام فرمود: البته خدای عز و جلّ مقلب القلوب و الابصار است و لکن چنانکه می‌گوییم بگو: يَا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ ثَبِّتْ قَلْبِي عَلَى دِينِكَ».

در این حدیث می‌بینید که عبدالله سنان خواست وَالْأَبْصَارِ را اضافه نماید امام اجازه نفرمود، فتبصر .

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی



در بیان اوقات وامکنه دعا

اوقات را در تأثیر دعا و احوال داعی، دخلی بسزا است و اگر ابن الوقت و بالاتر از آن ابو الوقت شده‌ای طوبیٰ لك و حسن مآب. مطلقاً شب را در ادعیه و اذکار و خلوت و فکر شانی شایان است. لیل غیب است و انسان را به غیب و باطن می‌کشاند و می‌رساند.

بعضی از مشایخم از استادش حکایت کرد که گفت: خداوند سبحان می‌فرماید: **اللیلُ لی**.

حق تعالی فرموده است: **إِنَّ فَاكِهَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْأً وَأَهْوَمُ قِيلاً* إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْعًا طَوِيلًا** (مزل: ۷-۸). روز بر اثر کسب معاش و تحصیل معاد و نزاول هر کس در حرفه و صنعت و شغلی که دارد فراغ بال داشتن دشوار است مگر برای اوّحدی از افراد که مظهر اسم شریف یا مَنْ لَا يَشْغَلُهُ شَأْنٌ عَنْ شَأْنٍ می‌باشد که ضابطه جمیع حضرات است و او را حضرتی از حضرتی باز نمی‌دارد به تحقیقی که در فصّ اسحاقسی «فصوص الحکم» به منصّه ظهور رسیده است. اما شب هنگام انزوای از خلق و انقطاع از مشاغل روز است که انسان را به خلوت و وحدت می‌کشاند و خلوت و وحدت به توحّد می‌رسانند، و تا انسان به توحّد نرسیده است به ادراکات عقلی و سیر انفسی نائل نمی‌گردد که تعلق با تعقل جمع نمی‌شود. و ما هر چه را که ادراک می‌کنیم از حیث احدیّت و جودی خود ادراک می‌کنیم نه با تفرّغ بال.

اهمیت شب برای عبادت

وسیر نفس به تعبیر علامه ابن فتناری در «مصباح الانس» (ص ۲۹۵ ط ۱) عبارت از تلبس نفس به احوال متعاقبه است و این احوال واردات نوری است که عائد نفس مستعد صافی سائر می گردد، و شب را در صفای نفس و خروج آن دخیلی تمام است سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا حَكِيمًا^(۱۲۹) و وصف عنوانی عبد رفته است. وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدُ بِهِ خَافِلَةً لَّكَ عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا^(۱۳۰) (اسراء: ۲ و ۸۰). نکته ۴۸۳ «هزارویک نکته» در این مقام مطلوب است. (۱۳۱)

آیات و روایات در حشر و ترغیب در خلوت و تهجد شب و استغفار اسحار بسیار است. آن نیکبختی که در ورطه من کیستم افتاد به دنبال درمان دردش می رود و به نگهداشتن برنامه و یافتن استاد و دل به دست آوردن چاره خود می کند و چنین کس را با شب انس سرشار است که صاحب دل است و طالب دیدار است.

ز دل بسیار گفتمی و شنیدی	شب دیوانه دل را ندیدی
شب دیوانه دل یک طلسم است	که تعریفش برون از حد و رسم است
ادب کردی چو نفس بی ادب را	گشایی این طلسم بوالعجب را
دل دیوانه رند جهانسوز	چو شب آید نخواهد در پیش روز
بود آن مرغ دل بی بال و بی پر	که شب خو کرده با بالین و بستر
به شب مرغ حق است و نطق حق حق	چو می بیند جمال حسن مطلق
دلی کو بلبل گلزار یار است	شب او خوشتر از صبح بهار است
شب آید تا که دل در محق و در طمس	نماید سورت و اللیل را لمس
شب آید تا که انوار الهی	بتابد بر دل پاک از تباهی
خوشا صوم و خوشا صمت و خوشا فکر	خوشا اندر سحرها خلوت ذکر

شك نیست که مناسبات زمانیه از اتم مناسبات است چنانکه نفس کینونت در شهر الله مبارك رمضان برای نفوس مستعدّه اثر تکوینی دارد، و در نزل و قدوم ماه اصبّ رجب برای رجبیون شهود خاصّی است چنانکه در «فتوحات مکیّه» در وصف رجبیون عنوان شده است، و چندبار این شهود خاصّ رجبی به بعضی از

فقرا نیز روی آورده است والحمد لله رب العالمین. و سید بن طاوس در کتاب «اقبال» گفته است: ۱۰. اِنَّ لَّأَوْقَاتِ الْقَبُولِ أَسْرَاراً لِلَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ مَا نَعْرِفُ إِلَّا بِالْمَقُولِ (آخر^(۱۳۲) باب ۶ از اعمال ذی الحجة ص ۵۲۷ ط ۲). و برخی به معقول نیز شناخته می شود و با شعوری مرموز ادراک می شود.

دیلمی در باب بیست و یکم «ارشاد القلوب» آورده است که: قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ بَيْنَ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ رَوْضَةً يَرْقَعُ فِي نَوْرِهَا الْأَبْرَارُ، وَ يَتَنَعَّمُ فِي حَدَائِقِهَا الْمُتَّقُونَ - الحديث^(۱۳۳). مراد از روضه ما بین الطلوعین است، و نور - به فتح نون - به معنی شکوفه است.

در کتاب دعای «کافی» بابی در اوقات و احوال امید اجابت دعاء است (ج ۲ ص ۳۴۶) حدیث ششم آن به اسنادش از امام صادق علیه السلام است که فرمود: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: خَيْرُ وَقْتٍ دَعَوْتُمْ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فِيهِ الْأَسْحَارُ؛ وَقَلَاهُذِهِ الْآيَةُ فِي قَوْلِ يَعْقُوبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي. قَالَ: أَخْرَجَهُمُ إِلَى السَّحْرِ. (۱۳۴) و بدانکه امکنه را هم چون اوقات تأثیری خاص است و اگر فی مقعد صدق عِنْدَ مَلِيكَ مُقْتَدِرٍ قرار گرفته ای که «لیس عند ربك صباح ولا مساء» گوارا باد. و روایات در این باب نیز بسیار است. بلکه ارباب عزائم و مباشران اعمال غریبه از اوفاق و غیره در جمالی مکانی خاص می گزینند، و در جلالی مکانی خاص، چنانکه عیانی در «مفاتیح المغالیق» در هر یک از اعمال جمالی و جلالی بدان نص دارد و این کلامی حق است و بسط و تفصیل آن خواص را بکار آید، و نقل شواهد در هر یک از امور مذکوره موجب اطالۀ رساله می شود، علاوه اینکه بسیاری از آنها خارج از حد و حوصله اکثری است.

مثلاً در جوامع روایی آمده است که فرائض را در یک محل مخصوص و معین منزل بخوانید یعنی برای خود مصلائی خاصی برای ادای فرائض قرار دهید و در وقت احتضار شمارا در آنجا گذارند که موجب تخفیف شداید و غمرات موت

لزوم حضور قلب در دعا و عبادت

است. ولی نوافل را دراما کن متعدد بخوانید که برای شما شاهد باشند.

تبصره: آنکه گفته ایم انسان آنچه را ادراک می کند از حیث توحید و احدیت وجودی خود ادراک می کند از اینرو است که معانی را که علوم و حقائق اند صورت جمعی و وحدانی است که تفرق و تشتت از آن عالم طبیعت است و بین غذا و مغذی سخیّت شرط است، فافهم .

و این توحید و احدیت وجودی بدون اطمینان خاطر حاصل نمی شود و با اضطراب خاطر نبل به صور جمعی معارف الهی صورت نمی یابد، و همچنین با حدیث نفس و هوا جس نفسانی ذکر و دعا صافی و خالص نمی گردند و اثر شایسته نمی دهند. نمی بینی که حق سبحانه می فرماید: **يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً * فَادْخُلِي فِي عِبَادِي * وَأَدْخُلِي جَنَّتِي.** ^(۱۳۵) و در ربّ مضاف به خود هم تأمل و دقت بنما تا ببایی که ربّ تو کیست و هر کس می گوید ربّی و یا ربّ. این ربّ همان جدول وجودی هر کلمه نوری موجودی از ذره تا بیضا است که از بحر بیکران وجود مطلق و صمد حق منشعب است.

جدولی از بحر وجودی حسن بیخبر از جدول و دریا سستی

و این ارباب کلمات جزئیّه در راه استکمال اند که به ربّ کامل مکمل خود برسند که **أَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنتَهَىٰ .** آن ارباب نهرهایند و این ربّ رود نبل **قُلْ كُنْ** **الْبَحْرُ مِدَادًا لِّكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا** (کهف : ۱۱۰)، ^(۱۳۶)

این نکته علیا همانست که عارف صدر قونوی در تفسیر فاتحه افاده فرموده است، و علامه ابن فناری در «مصباح الأنس» نقل کرده است که:

وَإِنَّ الرَّبَّ اسْمَ كُلِّ سَارٍ بِجَمِيعِ مَعَانِيهِ فِي جَمِيعِ الْأَسْمَاءِ الْكَلِمَةِ وَالْجَزْئِيَّةِ و ظاهر فی کلّ اسم بحسبه ، فکلّ موجود حقیقته منشأ من حقیقة الهیة أصلیة أوفرعیة الی ما لا یتناهی ، کان الوجود المضاف الیه الظاهر فی المراتب الکونیة

روحاً و مثلاً و حساً متعیناً من حضرة اسم متعین بتلك الحقيقة الالهية فكان ذلك الاسم ربه المتولی لتربيته.

تا اینکه پس از بیان حکم عام و خاص ربوبیت گوید: «وَأَمَّا نَبِيِّنَا مُحَمَّدٌ ﷺ فَلَهُ الْمَنْهَلُ الْأَعْلَى وَهُوَ التَّجَلِّي الْأَوَّلُ الَّذِي نوره أَوَّلًا وَرَبَّهُ ثَانِيًا، وَهُوَ أَصْلُ جَمِيعِ الْأَسْمَاءِ وَالتَّعْيِينَاتِ الْعِلْمِيَّةِ وَالْوُجُودِيَّةِ وَمَنْتَهَاها كَمَا قَالَ تَعَالَى: وَآنَ إِلَهِي رَبَّكَ الْمُتَنَبِّهِي، وَقَالَ تَعَالَى: قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي - الْآيَةُ. فَإِنَّ رَبَّهُ هُوَ التَّجَلِّي الْأَوَّلُ الَّذِي هُوَ مَسْمُومِي هُوَ وَبِاطْنِ الْأَسْمِ اللَّهِ» (مصباح ص ۱۵۱). (۱۳۷)

در جنّت و اقسام آن و اضافه آن به ضمیر بای متکلم در کریمه یاد شده لطایفی در دو نکته ۷۰۷ و ۹۲۱ «هزار و یک نکته» آورده ایم رجوع شود. (۱۳۸)

خواجه طوسی در شرح فصل هشتم نمط نهم «اشارات» در بیان نفس مضطر به و مطمئن به بیانی شیرین دارد که به ترجمه آن اکتفا می کنیم:

«رباضت بهائم یعنی رام کردن آنها این است که راض آنها را از اقدام بر حرکاتی که بدان راضی نیست باز دارد و بر آنچه که بدان راضی است وادارد تا بر طاعت وی خو گیرند.

وقوه حیوانی که مبدأ ادراکات و افعال حیوانی در انسانست هر گاه طاعت قوه عاقله ملکه اش نشود به منزله بهیمه رام نشده است که گاهی شهوتش و گاهی غضبش او را به سوی ملایمش می خوانند. و این دو یعنی شهوت و غضب باری به سبب آنچه که قوه حیوانی به یاد آن می آید و باری به سبب آنچه که از حواس ظاهره بدو می رسند برانگیزاننده قوه متخیله و متواهمه اند، پس قوه حیوانی به حسب این دو اعی حرکات مختلف حیوانی می نماید و قوه عاقله را در تحصیل خواسته هایش استخدام می کند. لذا اوقوه امّاره ایست که از وی افعال مختلف به اختلاف مبادی صادر می شوند و قوه عقلیه از روی کره وی را فرمان می برد و پریشانست.

اما چون قوه عاقله او را به سبب منع کردنش از تخیلات و توهّمات و احساسات

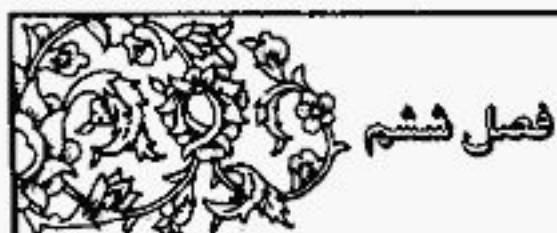
نفس مطمئنه مخاطب خداوند است

و از افاعیل بر انگیزاننده شهوت و غضب رام کرد و بر آنچه که مقتضای تعقل عملی است واداشت تا بر اطاعت او خوار گردد و در خدمت او ادب یافت و به امر او فرمان برد و از نهی وی سرپیچی نتواند کرد ، قوه عقلیه آرمیده می شود و از وی چنان افعال مختلف به اختلاف مبادی صادر نمی گردند و باقی قوا همگی فرمانبر اویند و وی را گردن می نهند»۔ پایان.

و چون نفس مطمئنّه شد مخاطّب به خطاب یا اَيَّتْهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي اِلَي رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَ ادْخُلِي جَنَّتِي می گردد. و در ربّ مضاف به کاف خطاب، و عباد و جنت مضاف به ياء متکلم باید خیلی دقت به کاربرد. نفس مطمئنّه شدن همان و مخاطّب به خطاب مذکور شدن همان. و به نکته ۷۰۷ و ۹۲۱ «هزار و یک نکته» رجوع شود.



مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی



در بیان طهارت داعی

شرط بسیار مهم تأثیر اذکار و ادعیه و اوراد و نظائر ها طهارت انسانست که صرف لقلقه لسان سودی نبخشد. بلکه مبدا موجب قساوت و بُعد هم بشود زیرا که ذکر عاری از فکر است یعنی قلب بی حضور است، و قلب بی حضور چراغ بی نور است و شخص بی نور از ادراک حقایق دور است. و مثل ذکر بی حضور مثل کوری است که در دست او مشعل نور است.

در این بیان رسای محقق **خواجہ نصیر الدین طوسی** در شرح فصل هشتم نمط نهم «اشارات» شیخ رئیس که در مقامات عارفین است دقت شود که گوید: «ان العبادۃ تجعل البدن بکلیتہ متابعاً للنفس، فان كانت النفس مع ذلك متوجهة الى جناب الحق بالفکر صار الانسان بکلیتہ مقبلاً علی الحق والافصارت العبادۃ سبباً للشقاوة كما قال عز وجل: فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ» (۱۳۹)

باید بود دائم در حضورش	که تا بینی تجلیهای نورش
حضور را فواید مستهام است	حضور را مقام لا مقام است

این کمترین بحث از طهارت و مراتب آن را در رساله «وحدت از دیدگاه عارف و حکیم» به تفصیل تحریر کرده است بدانجا رجوع شود (ص ۴۱-۴۶ ط ۱).^(۱۴۰) بطور اجمال بدان که گناه را مراتب است از گناه پیش پا افتاده چون سرقت و کذب تا انسان به جایی می رسد که عبادتش را گناه می بیند و بُعد خودش را که

نروم مراقبت در طهارت قلب

«وجودك ذنب لا يقاس به ذنب»^(۱۴۱) و ذنب دَنَس است، و طهارت شست و شوی ادناس و اقدار است از دنس ظاهری تا آنی که لا یقاس به ذنب. و به فرموده صادق آل محمد - صلوات الله علیهم - شراب طهور هل آتی، انسان را از هر گونه ذنب مطهر است. به رساله یاد شده رجوع شود.

بدانکه بذر سعادت، مراقبت است و مراقبت کشیک نفس کشیدن و پاسبان حرم دل بودن است و لا تقننوا کالتذین نسوا الله فمأثمهم أخصهم أولئک هم افساقون^(۱۴۲) (حشر: ۲۰). و تمام عبادات و ادعیه و اذکار برای به بار رساندن این تخم رستگاری است. همت بگمارتا این دستور بسیار بسیار گرانقدر را که در آخر «جامع الاخبار» منسوب به صدوق از کشاف حقائق امام به حق ناطق ابو عبد الله جعفر صادق - علیه الصلوة والسلام - روایت شده است حلقه گوش خود قرار دهی و آن اینکه: اَنْقَلَبُ حَرَمَ اللهِ فَلَا قَسْرَ فِي حَرَمِ اللهِ غَيْرَ اللهِ^(۱۴۳).

بیا بشنو حدیث عالم دل ز صاحب دل که دل حق راست منزل
امام صادق آن بحر حقایق چنین در وصف دل بوده است ناطق
که دل یکتا حرم باشد خدا را پس اندر وی مده جا ماسوا را
بود این نکته تخم رستگاری که باید در زمین دل بکاری
پس اندر حفظ او کن دیده بانی که تا گردد زمینت آسمانی

صائن الدین علی بن تر که در فصل پنجاه و هشتم «تمهید القواعد» کلامی به غایت کامل در بیان مراقبت دارد که: «انّ دوام المراقبة التي هي عبارة عن ملاحظة الحقيقة المطلقة في تنوعات تعيّناتها بحيث لا يغيب عن الواحد الظاهر بكثرة المظاهر، ممّا يستجلب تلك الكمالات ويستحصل به سائر العلوم والمعارف» - انتهى^(۱۴۴).

این معنی لطیف در دوام مراقبت اهل کمالی را که صفوت صفای خلاصه خاصّة الخاصّة اند به کار آید. جلعلنا الله وایاکم منهم بمنه و کرمه.

در آخر ماده غفل «سفينة البحار» گفته است: وَ عَنْ لُبِّ النَّبَايِدِ وَ هِيَ الْخَبْرُ: إِنَّ

أَهْلَ الْجَنَّةِ لَا يَتَحَسَّرُونَ عَلَى شَيْءٍ فَاقْبَهُمْ مِنَ الدُّنْيَا كَتَحَسَّرِهِمْ عَلَى سَاعَةِ مَرْتٍ مِنْ غَيْرِ ذِكْرِ اللَّهِ . (۱۴۵)

مهمترین شعب تزکیه ، تطهیر سرّ و ذات انسان از شک و ریب در ایمان بالله است که با نور معرفت از ظلمات اوهام و وساوس بدرآید و به جلّیت توحید حقیقی که توحید قرآنی است متحلّی گردد. و اگر همت بگماری که يك انسان قرآنی بشوی که در حقّ تو صدق آید لایمّه إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ خوشا به حالت.

حال بدانکه آنچه را می شنوی آنرا مس می کنی و آنچه را می گویی نیز اینچنین است . و آنچه را می خوری هم مس می کنی و همه انحاء ادراکات تو ممسوس تست و تمام احوال و نباتات و شئون و اطوار تو ممسوس تست، آن انسان قرآنی باش که لایمّه إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ . و با نامحرم جلیس مباش خواه نامحرم آشنا و خواه نامحرم بیگانه. و مقصودم از این نامحرم مطلق مسرد و زنی است که محرم ولایت الهی و ولایت اولیاء الله نیست. و بند هجدهم «دفتر دل» هم در این امر مطلوبست، و آن اینکه:

سخن بنیوش و میکن حلقه گوش	مکن این نکته را از من فراموش
حذر بی دغدغه از صحبت غیر	چه در مسجد بود غیر و چه در دیر
که اغیارند نامحرم سراسر	چه از مرد و چه از زن ای برادر
دل بی بهره از نور ولایت	بود نامحرم از روی درایت
ز نامحرم روانت تیره گردد	قساوت بر دل تو چیره گردد
چه آن نامحرمی بیگانه باشد	و یا از خویش و از همخانه باشد
ترا محرومی از نامحرمانست	که نامحرم بلای جسم و جانست
مرا چون دیده بر نامحرم افتد	ز اوج انجلاش در دم افتد
به روز روشن است اندر شب تار	به نزد یار خود دور است از یار
همین نامحرم است آن ناسناس	که استیناس با او آرد افلاس



در احتراز از دعای ملعون

غرض ما در این فصل احتراز از لحن در دعا است. یعنی سخن در دعای ملعون و اعراب ادعیه و اذکار است که عبارت دعا را صحیح باید خواند زیرا دعای ملعون به سوی خدا بالا نرود.

با اختلاف اعراب کلمات در معانی آنها نیز تغییر حاصل می شود و صورت مخالف با معنی می گردد و لفظ ملعون موجب نفرت طبع سامع می گردد. در «اصول کافی» از جمیل بن ذراج روایت شده است که قال أبو عبد الله عليه السلام: اعربوا حديثنا فإننا قوم فصحاء (ج ۱ ص ۲۲ معرب) و در روایت دیگر آمده است که آنحضرت فرمود: نحن قوم فصحاء إذا رويتم عنا فاعربوها («عدة الداعي» ص ۱۰ ط ۱). (۱۲۶)

از حضرت امام ابو جعفر جواد - علیه الصلوة والسلام - روایت است که قال: ما استوى رجلان في حب و دين قط إلا كان أفضلهما عند الله عز وجل أدبهما. قال: قلت: جعلت فداك قد علمت فضله عند الناس في النادی والمجالی فما فضله عند الله عز وجل؟ قال عليه السلام: ببراء القرآن كما أنزل، و دعائه الله عز وجل من حيث لا يلحن، و ذلك أن الدعاء الملعون لا يصعد إلى الله عز وجل. (باب ۲۹ «ارشاد القلوب دلیلی» و «عدة الداعي» ص ۱۰).

امام فرمود: «دومرد برابر در حسب و دین آن که ادیب تر است در نزد خدا

برتر است. راوی گفت: فدایت شوم هر آینه فضل ادیب را نزد مردم در انجمنها و مجالس دانستم فضل او نزد خدای عزوجل چگونه است؟ فرمود: زیرا قرآن را چنانکه نازل شده است قرائت می کند، و در خواندن خدای عزوجل دعا را درست می خواند چه اینکه دعای نادرست به سوی خدای عزوجل بالا نمی رود.

ابن فهد در «عده» گوید: «ان الاحکام تتغیر بتغیر الاعراب فی الکلام، ألا ترى الى قوله ﷺ حين سئل: اننا نذبح الناقة والبقرة والشاة وفي بطنها الجنين أنلقیه أم نأکله؟ قال ﷺ: کلوه إن شئتم فإن ذکاة الجنین ذکاة أمه. فبعض الناس یروی ذکاة الثانی (کذا الذکاة الثانیة ظ) بالرفع فیکون معناه ان ذکاة أمه تبیحها وهی کافیه عن تذکيته. وبعض رواها بالنصب فیکون معناه ان ذکاة الجنین مثل ذکاة أمه فلا بدّ فيه من تذکية له بانفراده ولا تبیحها ذکاة أمه. فافهم ذلك فانه من مفاصل الفهم و رقیق العلم».

یعنی «بادگر گونی اعراب، احکام نیز دگر گونی می شوند مثلاً از پیغمبر ﷺ پرسیدند که شتر و گاو و گوسفند را تذکیه می کنیم و در آنها جنین است. آیا آن را بپزند یا بخوریم؟ فرمود: اگر نخواهید بخورید زیرا که ذکات جنین ذکات مادر اوست. در این جمله ذکاة الجنین ذکاة أمه اگر ذکات دوم را به رفع بخوانیم معنای آن چنین است که ذکات جنین همان ذکات مادر اوست که جنین را نباید تذکیه کرد بلکه به تذکیه مادر، او نیز مذکّی است یعنی ذکات مادر مبیح اکل اوست. و اگر به نصب بخوانیم معنای آن چنین است که ذکات جنین مثل ذکات مادر اوست یعنی جنین را باید مثل مادرش تذکیه کرد که اگر شتر است به نحر و اگر گاو و گوسفند است به ذبح».

این سخنی سخت استوار است که معانی و احکام به تغیر اعراب متغیر می گردند و شواهد در پیرامون آن بسیار است. لذا می بینیم که اهتمام و عنایت علمای سابق ما در ضبط قراءات قرآنی و اجازات روایی تا چه اندازه بوده است چنانکه

لزوم رعایت اعراب صحیح در دعا

کتاب قراءات و درایه و اقسام اجازات گواهند. و کتب مربوطه در این امور و نقل و قایع قرائی و ادبی در آنها بدان حد است که ورود در آنها موجب خروج از موضوع رساله خواهد شد. و نه تنها مسلمانان اهتمام در قراءات داشتند بلکه در رسم الخط قرآن نیز همت گماشتند که به همان صورت مکتوب کتاب وحی محفوظ مانده است یعنی رسم الخط قرآن سماعی است و کتاب «نثر المرجان فی رسم نظم القرآن» تألیف عالم نبیل محمد غوث را در این امر اهمیت بسزا است.

تبصره: کلام امام جواد علیه السلام محمول بر ترغیب وحث فرا گرفتن علوم ادبی و ناظر به مدح و فضیلت آن علوم است که دعای به اعراب صحیح را کمال و رتبتی است که در ملحقون آن نیست نه اینکه اعراب و معرفت نحو یکی از شروط و آداب دعا باشد. عبارت دعا مقبول بودن که مراد از تعبیر به صعود آنست غیر از استجاب دعا و حال و دل شکسته داشتن است. صحت لفظ را شانی است و رتبت معنی را شانی دیگر و چون جمع شوند نور علی نور است. لذا منطق وحی و سفرای حق و هادیان خلق قاطبه مرد و زن اعم از عوام و خواص را به دعا و ذکر و رابطه با پروردگار دعوت فرمودند و بدانان وعده و نوید داده اند که لحن نادرستان به صورت دست در می آید و مقبول می شود که إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ، وَفِيهِ الْمَرْءُ خَيْرٌ مِنْ عَمَلِهِ، و در هر دو حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله است و در عین حال آنانرا به فرا گرفتن علوم ادب خوانده اند.

مثلاً اگر عوامی به زبان عامیانه رائج وصیت کند که فلانی را از ثلث مال من محروم نکنید، یقین داریم مراد این است که او را محروم نکنید که وصی باید از ثلث مال موصی به طور متعارف چیزی به او دهد. و رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: سین بلال در نزد خداوند شین است.

و فرمود: إِنَّ الرَّجُلَ الْأَعْمَىٰ مِنْ أُمَّتِي لَيَقْرَأَ الْقُرْآنَ بِعَجْمِيَّةٍ فَتَعْمَرُهُ الْمَلَائِكَةُ عَلَى عَرَبِيَّةٍ (عدة الدمی ص ۱۳ ط ۱). (۱۲۸)

وفی الکافی بإسناده الی حفص، عن موسی بن جعفر (علیه السلام): یا حفص من مات من شیعتنا ولم یُحسِن القرآن علّم فی قبره یرفع الله به من درجته - الحدیث. (ص ۲۴۳ ج ۲ معرب)، (۱۴۹)

ابن فهد - رضوان الله تعالی علیه - در «عدة الداعی» نقل کرده است که: جاء رجل إلی امیر المؤمنین (علیه السلام) فقال: یا امیر المؤمنین إن بیلالاً کان یناظر الیوم فلاناً فجعل ینحّن فی کلامه و فلاناً یُعرب و یضحک من بیلال. فقال امیر المؤمنین (علیه السلام): یا عبد الله انما یراد إعراب الکلام و تقویمه لتقویم الأعمال و تهذیبها، ما ینفع فلاناً إعرابه و تقویمه کلامه إذا كانت أفعاله ملحونة کُنْج نَحْنُ ؟ و ما ذایضرب بیلالاً نَحْنُ فی کلامه إذا كانت أفعاله مقومة أحسن تقویم و مهذبة أحسن تهذیب؟.

یعنی: «مردی نزد امیر المؤمنین (علیه السلام) آمد و بدان حضرت عرض کرد که: بیلال با فلانی مناظره می کند و الفاظ وی ملحون است و آنکس عبارتش معرب و صحیح است و به بیلال می خندد. امام فرمود: ای بنده خدا اعراب و تقویم کلام برای تقویم و تهذیب اعمال است، آنکس را اگر افعال او نادرست باشد اعراب کلامش سودی ندهد، و بیلال را که افعالش بدرستی آراسته است لحن الفاظش زیانی نرساند».

آری با الفاظ بازی کردن و عبارت پردازی کردن حرفی است و دل آگاه و سوز و گداز داشتن و با حسن مطلق بسر بردن امری دیگر است. و چه بسا ارباب مقال و سرگرم به قیل و قال و انباشته از اصطلاحات اند که دل مرده و روح افسرده دارند همانطور که در «دفتر دل» ثبت است:

گمانت این که با خرج عبارات به کرّ و فرّ و ایماء و اشارات

سوار رفرفسنی و براقی ورم کردی و پنداری که چاقی

نحوی و صرفی بودن حرفی است و آدم بودن و سلوک الی الله داشتن امر دیگر،

اگر در یکجا جمع شدند چه بهتر. و مطلب عمده این است که جوهر نفس داعی

لزوم رعایت اعراب صحیح در دعا و قرآن

ملحون نباشد. آیا ماجرایی مرد نحوی را در کشتی با کشتیبان که عارف رومی در مجلد اول «مثنوی» آورده است شنیده‌ای؟

آن یکی نحوی به کشتی در نشست	رو به کشتیبان نمود آن خود پرست
گفت هیچ از نحو خواندی گفت لا	گفت نیم عمر تو شد بسر فنا
دل شکسته گشت کشتیبان ز تاب	لیک آندم گشت خاموش از جواب
باد کشتی را به گردابی فکند	گفت کشتیبان بسان نحوی بلند
هیچ دانسی آشنا کردن بگو	گفت فی از من تو سبّاحی مجو
گفت کلّ عمرت ای نحوی فناست	زانکه کشتی غرق در گردابهاست

در عین حال باید سعی شود که قرآن کریم و ادعیه اعم از مأثور و غیر مأثور صحیح قرائت شود. فی التّحافی عن ابی عبد الله علیه السلام قال: أَعْرَبَ الْقُرْآنَ فَيَأْتِهِ عَرَبِيٌّ (ص ۲۵۰ ج ۲ معرب). و مع ذلك فاقْرَأُوا مَا قَسَمَ مِنَ الْقُرْآنِ (المزمل : ۲۱) (۱۵۱) تدبّر ترشد ان شاء الله تعالی .

تبصره: روایت ذکات جنین، صحیح آن این است که ذکات دوم مرفوع و خبر اول است که ذکاة جنین همان ذکاة اُمّ او است بلی اگر جنین زنده خارج شود باید او را نحر یا ذبح کرد. و شقوق بحث آن موکول به کتب فقهی است و روایات مربوط به آن در سماء و عالم «بحار» و اقوال طائفه‌ای از علماء نقل شده است (ج ۱۲ ط ۱ ص ۸۱۸). ورود بحث در آن سبب خروج از موضوع رساله می‌شود. مرحوم مجلسی در همین مورد بعد از نقل اخبار گوید: «واعلم أنّ المقطوع به فی کلام الاصحاب أنّ تذکّیة الامّ تکفی لتذکّیة الجنین وحلّه اذ انتمت خلقته وأشعرو وأوبر. والحکم فی الاخبار مختلف فی بعضها منوط بتمام الخلقة، و فی بعضها بالشّعروا لوبر، و فی بعضها بالشّعور، و فی بعضها بتمام الخلقة والشّعروکان بینها فلازم فیحصل الجمع بین الجميع كما قال فی «س»: ومن تمام الخلقة الشّعروا لوبر،

رسالة نور علی نور ، در ذکر و ذاکر و مذکور

والمشهور بین المتأخّرين أنّه لا فرق بین أن تلجّه الروح و عدمه لا إطلاق
التّصوّر^(۱۵۲) . آنگاه حدیثی را که از «عده» ابن فهد نقل کرده ایم فرموده است
از عامّه روایت شده است : « و قد روی العامّة عن النّبی ﷺ : انا نذبح
النّاقة - الحدیث . (۱۵۳) »



مرکز تحقیقات کتاب و تیر علوم اسلامی



در دعای مأثور و غیر مأثور

در این فصل بحث از دعای مأثور و غیر مأثور است و نتیجه مستفاد آن برای اهل بصیرت بسیار گرانقدر است. مأثور آنست که از پیغمبر و امام منقول است. و خواندن غیر مأثور خواه شخص را قدرت آن باشد که از خود انشاء کند، و یا دیگری انشاء کرده است بخواند، جائز است و کسی آن را حرام ندانسته است و مانع نشده است چنانکه در ابتدای تصنیف و تألیف و وعظ و خطابه و صلوة جمعه و عیدین و نظیر آنها حق سبحانه را هر کس به لسان خود حمد و ثناء می کند، و سیره علماء بر این ساری است و آن را روا دارند. نقل نکته ۸۸۴ «هزار و یک نکته» در بیان این مطلب لازم است که آنچه را در این فصل باید بگوئیم در آنجا بطور اجمال گفته شده است، و آن اینکه: اهل بصیرت باید به ذیل این حدیث شریف توجه تام داشته باشند:

فی کتاب الطبّ لأبی عتاب عبدالله بن بسطام و أخیه الحسین بن بسطام النیسابوریین: و حدّثنا أبو عتاب عبدالله بن بسطام قال: حدّثنا محمد بن خلف قال: حدّثنا الوشاء قال: حدّثنا عبدالله بن سنان، عن أخیه محمد بن سنان قال: قال جعفر بن محمد علیهما الصلوة والسلام: ما من أحدٍ تخوفُ البلاء فتتقدّم فیهِ بالدعاء إلّا صرّی الله عنه ذلک البلاء. اما علیمت أنّ امیر المؤمنین علیه السلام قال: إنّ رسول الله ﷺ قال: یا علی! قلت: کبیک یا رسول الله! قال: إنّ الدعاء برّد البلاء و قد أبرم إجراماً.

قال الوشاء: فقلت لعبدالله بن سنان: هل فی ذلک دعاء مؤثّر؟ قال: أما

إِنِّي فَقَدْ سَأَلْتُ عَنْ ذَلِكَ الصَّادِقَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ : نَعَمْ ، أَمَّا دُعَاءُ الشَّيْعَةِ الْمُسْتَغْفِرِينَ
فَفِي كُلِّ عَيْلَةٍ مِنَ الْعِيَالِ دُعَاءٌ مُوقَّتٌ ، وَأَمَّا دُعَاءُ الْمُسْتَبْصِرِينَ فَلَيْسَ فِي شَيْءٍ مِنْ
ذَلِكَ دُعَاءٌ مُوقَّتٌ لِأَنَّ الْمُسْتَبْصِرِينَ الْبَالِغِينَ دُعَاؤُهُمْ لَا يُحْجَبُ (ص ۳۳ ط ۱). (۱۵۴)

این نکته مستبصر را قرّة العین است. و برای بنی سید بن طاووس - رحمه الله -
در دعاء هلال شوال «اقبال» (ص ۳۰۵ ط رحلی) فرماید: «فصل فيما نذكره من كيفية
الدخول في شهر شوال و ما أنشأناه عند رؤية هلاله - الى قوله - و أمّا ما يقال
عند رؤية هلال شوال فقد قدّمنا في كتاب عمل الشهر دعاء أنشأناه يصلح لجميع
الشهور، فان لم يجده فليقل عند رؤية الهلال المذكور: اللهم انك قد مننت علينا
بضيء البصائر والابصار»^(۱۵۵) الخ، که از منشآت خود سید است و نظائر آن از علمای
مستبصر بسیار است. مرحوم استاد علامه طباطبائی صاحب «تفسير الميزان» می فرمود:
سید بن طاووس و ابن فهد صاحب «عدة الداعي» و سید بحر العلوم از کمال بوده اند.
علاوه اینکه ذیل حدیث مذکور سری مستسر برای اهل سرّ است و اشارات قرآنی
نیز بدان بسیار است از جمله در آیات سورة صافات تدبیر شود - انتهى .

این بود قسمتی از نکته یاد شده که نقل آن را در اینجا لازم دانسته ایم. امام علی علیه السلام
فرمود: دعاء موقت برای شیعه مستضعف است اما شیعه مستبصر برای او دعاء
موقت نیست که خود می داند چه بگوید و چگونه بخواند زیرا که بالغ است یعنی
به حد بلوغ عقلی و رشد فکری رسیده است و به زبان آمده است و به فعلیت رسیده
است. وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَى آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا (قصص: ۱۵). (۱۵۶)

قرآن کریم بسیاری از غرر دعاها و حکم و کلمات برگزیدگان حق سبحانه
را نقل فرموده است این بزرگان خودشان منشی آنها بوده اند و از دیگری ذکر و
دعا نگرفته اند. آری انسان مستبصر بالغ چنین است که خود لسان الله می گردد و
به بلوغ کمال خود می داند که چگونه بخواند و ادب مع الله را مراعات
کند و او را با چه زبانی وصف کند .

و آنکه گفته ایم: از جمله در آیات سوره صافات تدبیر شود، غرض ما این است که خداوند سبحان در آن فرموده است: سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ * إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ^(۱۵۷) (۱۶۰-۱۶۱). و به تقریر دلپذیر صاحب «تحفة الملوك في السير والسلوك»: «یعنی ایشان می توانند ثنای الهی به آنچه سزاوار بارگاه اوست بجا آورند، و صفات کبریایی را بشناسند و این غایت مرتبه مخلوق است و نهایت منصب ممکن. و تا بنا بر حکمت به امر خداوند بی ضنّت از زمین دل ظاهر نشود بنده این جرعه را نتواند کشید، و تا طی مراتب عالم ممکنات را نکند و دیده در مملکت وجوب و لاهوت نگشاید به این مرتبه نتواند رسید. آری تا کشور امکان را درنوردد پا بر بساط عیند ربهم نتواند گذاشت، و لباس حیات ابدیه نتواند پوشید و حال آنکه بندگان مخلص را عطای حیات ابدیه ثابت و در نزد پروردگار خود حاضرند و لَا قَحْشَبَنَ الدِّينَ قَتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَالًا بَلْ أَحْيَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ^(۱۵۸) و رزق ایشان همان رزق معلوم است که در حق مخلصین فرمود: أَوْفَيْكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَعْلُومٌ^(۱۵۹).

تبصره: به مناسبت بحث در دعای غیر مأثور، اینک درباره حدیث من بلغ نیز به اختصار گوئیم: اگر دعائی روایت شده است ثوابی که در آن روایت راجع به آن دعا مذکور است به خواننده آن داده می شود هر چند واقعاً از معصوم نباشد چنانکه در روایات فریقین آمده است، و به همین حکم است اگر طریق روایت دعا ضعیف و اسناد آن سست باشد و آن که آگاه به ضعف سند است به قصد قربت مطلق دعا را می خواند نه به قصد ورود و خصوصیت.

در مجلد اول «بحار الانوار» (ص ۱۴۹ ط ۱) بابی بدین عنوان است: «باب من بلغه ثواب من الله على عمل فأتى به» آنگاه مرحوم مجلسی چند روایت از «ثواب الاعمال» صدوق و «محاسن» برقی و «کافی» کلینی در موضوع من بلغه نقل فرموده است از آن جمله اینکه: «سن: ابی، عن علی بن الحکم، عن هشام بن سالم، عن ابی عبد الله علیه السلام قال: مَنْ بَلَغَهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ شَيْءٌ مِنَ الثَّوَابِ فَعَمِلَهُ كَانَ أَجْرُ ذَلِكَ لَهُ وَإِنْ كَانَ

رساله نور علی نور ، در ذکر و ذاکر و مذکور

رَسُولُ اللَّهِ ﷺ كَسَمَ يَقْلَهُ^(۱۶۰) . و بعد از نقل ابن حدیث فرموده است : «هذا الخبر من المشهورات رواه الخاصة والعامة بأسانيد ورواه ثقة الاسلام في الكافي» الخ . در کتب اصول فقه نیز در پیرامون آن بحث شده است و ردّ و ایراد به میان آورده اند. ورود در هر بحث موجب خروج از موضوع رساله می شود. نکته ۶۴۶ «مزارویك نكته» نیز در این موضوع است. (۱۶۱)





در اختلافات سنوح احوال دعوات ونحوه افاضه القاءات

دو مطلب در این فصل برای اهل ذکر و دعا و وحدت و خلوت و سلوک و ریاضت که به کمال انقطاع الی الله نائل آمده اند اهمیت بسزا دارد که حقیقتاً سهل انگاری در توجه بدین دو مطلب نارواست و باید این کنوز اسرار را قدر دانست.

مطلب اول اینکه: در کتب و رسائل ارباب سیر و سلوک مثل «تحفة الملوك» سبقت بحر العلوم و غیرها، سنوح احوالی از خودشان در اثناء سیر و سلوک خبر می دهند مثلاً در همین «تحفه» فرماید: «و از جمله آثار، به صدا آمدن قلب است، و در مبادی آوازی مانند آواز کبوتر و قمری از او ظاهر شود، و بعد از آن صدائی چون انداختن مهره در طاس که در آن پیچد مسموع شود» - الخ .

و همچنین دیگران حکایاتی از خود دارند. غرض این است که آگاهی بدین گونه احوال رهنم نشود که باید به همان کیفیت برای توهم پیش آید چه اینکه وجودات مقبضه را احکام متخالفه است و هر يك را حکمی خاص . برای هر شخص به وفق اقتضای استعداد و ترکیب مزاج و قابلیت او در اثنای سیر و سلوک وارداتی روی می آورد . همانطور که چهره ها و لهجه ها مختلف اند استعدادها نیز مختلف اند و مطابق اختلاف استعداد واردات قلبی و آثار وجودی و استفاضه فیض الهی مطلقاً گوناگون اند و الله فَضَّلَ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ فِي الرِّزْقِ (نحل : ۷۲) ، وَ لَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ (اسراء : ۵۶) ، ذَلِكَ الرِّسْلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ (۱۶۳)

(بفره : ۲۵۴) . پس اگر پشت به این ده و رو به شهر آورده ای این نکته حلقه گوشت باد و فراموش مباد .

آن که از «تحفه» نقل کردیم که از جمله آثار به صد آمدن قلب است، در قصیده لامیة دیوان این کمترین چند اثر گفته آمد از آن جمله اینکه :

شبی در انتظار مقدم دوست	زمزگانم شدی باران و ابل
بشستم دیدگانم را که یارم	ببینم روی آن نیکو خصائل
بناگه ماسوی در لرزه آمد	که گویی شش جهت بودی زلازل
صداهای مهیب رعد آشام	چنان کز قلعه ها آید جنادل
همی گفتم که رو آورد دشوار	همی گفتم که اللهم سهّل
همی گفتم قیامت گشت فائز	همی گفتم که اللهم مهّل
که نا لطف جناب دوست ما را	رهانید از چنان احوال هائل

مطلب دوم اینکه: آنچه عائدت می شود و القاعات و تمثلاتی که به تو روی می آورد، همه درونی اند نه بیرونی، و به عبارت روشن تر همانطور که در فصل پنجم گفته ایم هر يك از کلمات وجودی جدولی از بحر وجود است که آن بحر ملکوت اوست فَسَبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (یس : ۸۴) . این انتساب (۱۶۴) کلمات نوری موجودات به وجود حقیقی که حق سبحانه است همانست که کمال اهل توحید فرموده اند: «هویة کلّ شیء فی الحقیقة شعاع هویتة» . و از این شعاع (۱۶۵) تعبیر به ربّ شیء و سرّ و حصّة وجودی او نیز می شود. این حدیث صادقی است سلام الله تعالی علیه: يَنْفَعُ نُورُنَا مِنْ نُورِ رَبِّنَا كَشَعَاعِ الشَّمْسِ مِنَ الشَّمْسِ . (۱۶۶)

وایضا : إِنَّ رُوحَ الْمُؤْمِنِ لَأَشَدُّ اقْتِصَالًا بِرُوحِ اللَّهِ مِنْ اقْتِصَالِ شَعَاعِ الشَّمْسِ بِهَا (۱۶۷)

(کافی معرب ج ۲ ص ۱۳۳) . پس تعبیر به شعاع ناصّ است که اشیاء به تمامشان از علم به عین نازل نشده اند بلکه نازل شده اند درحالی که متصل به اهل خودشانند و اصلشان همان ملکوتشان است که بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ، فافهم .

طهارت باطن شرط نزول القاءات الهی است

در میان این جدولها انسان بزرگترین جدول بحر وجود است. اگر این جدول درست تصفیه و لایروبی شود مجرای آب حیات و مجلای ذات و صفات می گردد. غرض اینکه آنچه بر تو فائض می شود در تو فائض می شود *أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا* (رعد: ۱۸). و در تو کارخانه ای به نام دستگاه خیال است که از قدرت کامله حق سبحانه معانی را صور می دهد، هر معنی را به صورتی مناسب وی که مظهر اسم شریف مصور است. پس بدان که در تحصیل علوم و معارف و اعتلای به مقام قرب الی الله و لقاء الله به انتظار اینکه چیزی از خارج حقیقت تراز در درآید و در نزد تو صورت یابد و حضور بهر رساند نباید باشی بلکه آن علوم و معارف و تمثلات آنها همه در تو تحقق می یابند، و آن اعتلاء ارتقا و اشتداد وسعه وجودی تو به حسب کمال یعنی اتصاف گوهر ذات تو به صفات ربوبی و تخلیق تو به اخلاق الهی است. و بیان نحوه این فیضان و مسائل دیگر در حول این امور را به نحو مستوفی در کتاب «دروس اتحاد عاقل به معقول» مدلل و مبرهن ساخته ایم الحمد لله رب العالمین.

و بدان که چون این جدول تصفیه و لایروبی شود، انوار الهی زلال و صافی در وی پدید آید، و گرنه مثل حقائق الهیه در جداول مثل باران که از آسمان نازل می شود پاک و پاکیزه است و در جداول و مجاری و اودیه و لجنهای زمین رنگ و بو می گیرد خواهد بود.

در باب دهم «مصباح الشریعة» آمده است که:

«وَلْتَكُنْ صَفْوَتُكَ مَعَ اللَّهِ كَمَا لِي فِي جَمِيعِ طَاعَاتِكَ كَصَفْوَةِ الْمَاءِ حِينَ أَنْزَلَهُ مِنَ السَّمَاءِ . یعنی: «باید صفای تو با خدای تعالی در همه طاعات تو مانند صفای آب زمانی که خداوند آنرا از آسمان فرو می بارد بوده باشد» .

و نیز بدان که اگر چاهی حفر کنی که به آب نرسیده باشد، و بخواهی از بیرون سطل سطل از اینجا و از آنجا در او آب بریزی بالأخره آن چاه مفید نمی افتد و آب نمی دهد و به کارت نمی آید، و آن وقت چاه آب خوراکی نافع خواهد بود

که به آب رسیده است و از خود او آب بجوشد که هر چه بکشی جریان آب بیشتر و گوارا تر خواهد بود، مثل شخص انسان نیز اینچنین است از فرا گرفتن يك اصطلاح و مفهوم از این، و فرا گرفتن يك اصطلاح و مفهوم از آن بخواهد به فعلیت برسد و به کمال خود نائل آید مثل آن چاه به آب نرسیده و از اینجا و از آنجا پیمانه در او آب ریختن است. سعی کن تا به آب برسی با اینکه از آب بریده نیستی. و چون به آب رسیده‌ای آنوقت است که حسن حال داری و ابتهاج تو به وصف نمی آید. در دعای مأثور آمده است که: *اَللّٰهُمَّ غَيِّرْ سَوْءَ حَالِنَا بِحَسَنِ حَالِكَ*. پس خدای تعالی حسن حال دارد، آری این حسن حال همانست که شیخ در فصل هجدهم نمط بهجت و سرور «اشارات» فرمود: «أجل مبنهج بشيء هو الاول بذاته». فافهم.

و نیز بدان که احوال این جدولها در مکاشفات و مشاهدات انسان حتی در رؤیاهای مناماتش اثر می گذارد و آنها را رنگ می دهد، پس درست بیندیش و در راه تحصیل عقائد حقه در کنف استادی تربیت شده و راه پیموده خویش را رهایی دهی و سعادت ابدی را به دست آوری *إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِيَتَى هِيَ أَقْوَمُ*.

تبصره: در اقسام القاءات و تمیز صحیح آنها از سقیم در نفحة دو ازدهم «نفحات» صدرالدین فونوی (ص ۹۷ ط ۱ چاپ سنگی) و در «مصباح الانس» علامه ابن فناری (ص ۱۵ ط ۱) و در شرح علامه فیصری بر دیباچه «فصوص الحکم» شیخ عارف محیی الدین عربی (ص ۵۵ و ۵۶ ط ۱) به طور مستوفی و مفصل عنوان شده است، اگر خواهی رجوع کن که مائده‌هایی پر از عائده و فائده‌اند.



در ادب مع الله

غرض ما در این فصل این است که مطلب اہم در دعا ادب مع الله است و آن به هفت قلم آراسته می شود :

الف - در ادب مع الله حضور قلب باید که در خطاب و مناجات توجه به حق باید و گر نه دعاء با انصراف قلب به غیر و عدم توجه به حق سبحانه محض سوء ادب است، و این دعا قرب نیاورده بعد می آورد. بر آن باش تا مقام عندیت را حائز شوی فی مقام صدق عند ملیک مقتدر، که عبد الله عند الله است. به نکته ۴۸۳ «هزار و یک نکته» رجوع شود. (۱۶۹)

همه عند الله ای خواجه گر عبد اللهی همه اُنست به خدا هست اگر انسانی ب - و دیگر ادب مع الله ایجاب می کند که بدون اذن و امر به تصرف در برنامه ای از برنامه های چرخ نظام تکوینی، و حکمی از احکام کتاب تشریعی، دست تصرف به چیزی دراز نکند. و اگر چیزی به تو دادند ادب اقتضا می کند که در ازای آن عبد شکور باشی نه اینکه بی اجازه مولی آن را به هر نحو بخواهی صرف کنی. وجه بسیار از اولیاء الله که به آنان دست تصرف عطاء شده است و لکن ادب و معرفتشان مانع از اعمال تصرف شده اند. همانطور که در فصل لوطی «فصوص الحکم» آمده است: «فان أوحى إليه بالتصرف بجزم تصرف، وان منع امتنع، وان خیر اختیار ترك التصرف الا أن يكون ناقص المعرفة» - الخ.

ترجمه آن به تحریر حسین خوارزمی اینکه: «اگر وحی آید به تصرف تصرف

کند ، و اگر وحی آید به منع تصرف ممتنع گردد . و اگر تخیر کرده شود میان تصرف و ترك تصرف ، اختیار ترك تصرف کند . پس ظاهر شود به مقام عبودیت ، و تصرف را به حضرت حق باز گذارد از برای تأدب به آداب عبودیت و ملازمت آنچه ذات او اقتضاء می کند از عجز و ضعف ، مگر که مخیر ناقص المعرفة باشد پس تصرف کند و طریق تأدب بین بدی الله را مسلوک ندارد به واسطه آنکه نداند که وصف ذاتی اضعف و فقر و مسکنت و عجز است و وقوف نزد ذاتیات اشرف و اعلی است . و ملاحظه این معنی نکند که تخیر در حق او شاید که ابتلاء من الله باشد ، اما چون عارف کامل می داند که تأثیر و تصرف بنده را عارضی است و ذاتی حق است و مخصوص به حضرت او پس هر گاه که تصرف کند در عالم به همت ، آن تصرف از امر حق باشد .

چه دگر ادب مع الله اقتضاء می کند که از او جز او را نخواهی که این عبادت احباب و احرار است . این امر از بلند همتی عبد است . کسانی که دون همت اند به وفق دنائت خود طلب دارند . یکی از مشایخ ما - رضوان الله تعالی علیه - ما را ترغیب می فرمود به مثل دعای سحر حضرت امام محمد باقر علیه السلام (اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُكَ مِنْ بَهَائِكَ بِاِبْهَاهٍ وَكُلِّ بَهَائِكَ بِنَبْیٍ ...) که در آن بهاء و جمال و جلال و عظمت و نور و رحمت و علم و شرف است و حرفی از حور و غلمان نیست ، اگر بهشت شیرین است ، بهشت آفرین شیرین تر است .

چرا زاهد اندر هوای بهشت است چرا بیخبر از بهشت آفرین است
در این معانی در دیگر رسائل چون رسالة «لقاء الله» و «مجموعه مقالات» به تفصیل بحث کرده ایم و روایاتی از غرر احادیث نقل نموده ایم ، نیاز به اعاده و تکرار نیست .

و مطلبی که در اینجا توصیه آن مهم است اینکه: سعی کن حرکت تو چون حرکت ایجاد باشد . حرکت ایجادی حرکت حبتی است و از آن تعبیر به سیر حبتی نیز می شود . و این حرکت فوق حرکت طبیعی اعم از نقلی و جوهری و حرکات اعراض

سیر الی الله باید سیر حبی و ایجادى باشد

است که در فلسفه عنوان می شود و در حقیقت شأنی از شئون حرکت حبی و ظلتی از آنست. اصطلاح سیر حبی مأخوذ از مأثور کُنتُ كَنَزًا مَخْفِيًا فَأَحْبَبْتُ أَنْ أَعْرِفَ^(۱۷۱) است. «الحركة التي هي وجود العالم حركة الحب، و قد نبه رسول الله ﷺ على ذلك بقوله: كُنتُ كَنَزًا مَخْفِيًا لَمْ أَعْرِفْ فَأَحْبَبْتُ أَنْ أَعْرِفَ. فلولاً هذه المحبة ما ظهر العالم في عينه، فحر كنه من العدم الى الوجود حركة حب الموجد لذلك»^(۱۷۱) الخ (فص موسى «فصوص الحکم»، شرح قیصری ص ۲۵۶).

غرض اینکه چنانچه از آن سوی سیر حبی است سعی کن که ترا نیز از این سوی سیر حبی باشد. و دانستی که «السیر عبارة عن تلبس الاحوال المتعاقبة»^(۱۷۲) برای عبد سالك هیچ نهجی شیرین تر از سیر حبی نیست.

جهان در سیر حبی شد همویدا تو می گو جمله شد از عشق پیدا
نباشد غیر حبی هیچ سیری نه خود سیر است عشق و نیست غیری

در باب بیستم «مصابح الشریعة» آمده است که: قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَقَدْ دَعَا اللَّهُ مَرَّةً فَاسْتَجَابَ لِي، وَكَسَيْتُ الْحَاجَةَ لِأَنْ اسْتَجَابَتْهُ بِإِقْبَالِهِ عَلَيَّ عَبْدِهِ عِنْدَ دَعْوَتِهِ أَعْظَمُ وَأَجَلُ مِمَّا يُرِيدُ مِنْهُ الْعَبْدُ وَ لَوْ كَانَتْ الْجَنَّةُ وَ نَعِيمُهَا الْأَبَدَ وَلَكِنْ لَا يَعْقِلُ ذَلِكَ إِلَّا الْعَالِمُونَ الْعَابِدُونَ الْمُحِبُّونَ الْعَارِفُونَ صَفْوَةَ اللَّهِ وَخَوَاصَّهُ^(۱۷۳)
د - دگر اقتضای ادب مع الله این است که خدای عزوجل را به اسمای حسنی بخوانیم. وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا. (۱۷۴)

در این کریمه دقت در امر ادعوه بها شود که دعوت حق تعالی باید به اسماء حسنی باشد هر چند که او را اسمای غیر متناهی است. و اسماء و صفات عین ذاتند و همه اسمای او حسنی اند و لکن سخن در ادب دعاء است. حق سبحانه را اسمای حسنی غیر متناهی است مطلبی است، و دعوت او به لحاظ ادب داعی به اسمای حسنی بوده باشد مطلبی دیگر است. در این مقام باید از اهل سر و آداب دانان حرف بشنوی و سخن بیاموزی تا اهل تمیز گردی.

در این مثل که به عرض می رسانیم اگر دقت شود شاید تا اندازه ای به مقصود

نزدیک گردیم : انسانی به شما احسانی کرده است و می‌خواهید او را بستایید و با به اسمی بخوانید، این انسان را اوصاف و اسماء گوناگون است که همه آنها در حفظ نظام وجود انسانی او اصیل‌اند و با فقدان یکی از آنها نقص و اختلال در نظم او پیش خواهد آمد و انسان سالم و تمام نخواهد بود. مثلاً عطسه و تنفس و اکل و قوای هضم و بیه و غضب و دفع و جذب و نظائرها که هر یک آنها در کمال او دخیل‌اند و چه بسا که با فساد و عدم یکی از آنها باقی نماند و تن به مرگ دهد، اما چون بخوای او را بخوانی و وصف کنی ادب اقتضاء می‌کند که نداء و وصف به اسمائی خاص باشد چون یا محسن و یا کریم و یا جواد و یا واهب و یا معطی و نظائر آنها، نه اینکه خطاب کنی به یا عاطس و یا متنفّس و یا من له قوّة الباء و نظائر اینها که هر چند برای انسان عنصری این احوال و اوصاف و اسماء ضروری و حسنی است و لکن ادب خطاب و محاوره اقتضا می‌کند که اسمای ادبی غیر این اسماء مانند اسمای دسته قبل بوده باشند. به همین وزن است سرّ کریمه و لیلّه الاسماء الحسنی

فادعوه بها، فافهم و تبصّر. مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

و از اینجا به معنی توقیفیت اسماء پی می‌بری که سرّ این حکم شریف اعنی توقیفیت اسماء چیست. آری این حکم شریف را اسرار دقیق دیگر نیز هست که در رساله «توقیفیت اسماء» آورده ایم و به تفصیل و مستقصی و مستوفی در مسائل توقیفیت اسماء بحث و تحقیق کرده ایم. (۱۷۵)

بعضی از مشایخ، صفات سلبیه را به همین معنی دانسته است، یعنی آن اسماء و صفاتی که اطلاق آنها در دعاء و نداء بر خداوند سبحان، از روی ادب حائز نمی‌باشد. و نعم ما قال. مع ذلك کله به این گفتار عارف رومی هم توجهی شود:

موسیا آداب دانسان دیگرند	سوخته جان و روانان دیگرند
عاشقانرا هر زمان سوزیدنی است	برده ویران خراج و عشر نیست
گر خطا گوید و را خاطی مگو	گر شود پسر خون شهید آنرا مشو

اصطلاحات عرفانی در آیات قرآن کریم

خون شهیدان را ز آب اولیتر است این خطا از صد صواب او لیتر است
تو ز سرستان قلاوژی مجو جامه چاکان را چه فرمائی رفو
ملت عشق از همه دنیا جدا است عاشقان را مذهب و ملت خدا است

تبصره: در عبارات سَلَاكَ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى نظمًا و نثرًا کلماتی از قبیل وجود و موجود و واجب الوجود بذاته و تجلّی و عشق و عاشق و معشوق و ساقی و جام و شراب و خمر و سکر و اشباه و نظائر آنها دیده می شود که دسته ای از آنها را مآخذ قرآنی و روایی است، و دسته دیگر بر اصطلاحات خاصّ این فریق است. همچنانکه ادیب و فقیه و اصولی و متکلم و محدث و قاری و غیرهم را اصطلاحاتی است و این اصطلاحات محض قراردادی هر طایفه راست که بر آن اصطلاح نه آیتی دارند و نه روایتی و نه لزومی به داشتن آنست... به ذکر چند آیت و روایت تبرک می جویم:

۱- إِبْعَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ * أُولَئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَعْلُومٌ * فَوَاقِهِ وَهُمْ مَعْرَمُونَ *
فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ * عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ * يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِبَنَاتٍ مِنْ مَعِينٍ * بِيضَاءَ
لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ * لَا فِيهَا غَوْلٌ وَلَا هُمْ عَنْهَا يُنْزَفُونَ (صافات: ۴۱ - ۴۸). (۱۷۶)

۲- مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ
لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ وَأَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ وَأَنْهَارٌ مِنْ عَمَلٍ مُصَفًّى وَلَهُمْ فِيهَا
مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَمَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ، الآية (محمد (ص): ۱۶). (۱۷۷)

۳- إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَعِيمٍ - الی قوله سبحانه - يَتَنَزَّعُونَ فِيهَا
كَأْسًا لَا لَغْوٍ فِيهَا وَلَا تَأْنِيمٍ (طور: ۱۸ - ۲۲).

۴- إِنَّ يَلْمُتَّقِينَ مَفَازًا * حَدَائِقَ وَأَعْنَابًا * وَكَوَاعِبَ أَتْرَابًا وَكَأْسًا دِهَاقًا *
لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا كِدَابًا * جزاءً مِنْ رَبِّكَ عَطَاءً حِسَابًا (نبا: ۳۲ - ۳۷). (۱۷۸)

۵- وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ * أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ * فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ - الی قوله تعالى -
يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُخَلَّدُونَ * بِأَكْوَابٍ وَأَبَارِيقَ وَكَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ * لَا يُصَدَّعُونَ
عَنْهَا وَلَا يُنْزَفُونَ (واقعه: ۱۱ - ۲۰). (۱۷۹)

۶- إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ * عَلَى الْأُرَاقِكِ يَنْظُرُونَ * تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النُّعِيمِ * يَسْقُونَ مِنْ رَحِيقٍ مَخْتُومٍ * خِتَامُهُ مِسْكَ وَفِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ * وَمِزَاجُهُ مِنَ الْقَسْنَمِ * عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ (مطففين: ۲۳-۲۹). (۱۸۰)

۷- إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا * عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا * - الى قوله سبحانه - وَ يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِآدِيمٍ مِنْ فِضَّةٍ وَأَكْوَابٍ كَانَتْ قَوَارِيرًا * قَوَارِيرَ مِنْ فِضَّةٍ قَدَّرُوهَا تَقْدِيرًا * وَ يُسْقَوْنَ فِيهَا كَأْسًا كَانَ مِزَاجُهَا زَنْجَبِيلًا - الى قوله تعالى - وَ سَقِيمٌ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا * إِنَّ هَذَا كَانَ لَكُمْ جَزَاءً وَ كَانَ سَعْيُكُمْ مَشْكُورًا. (هل اتى: ۶-۲۳) (۱۸۱)

۸- در تفسیر وَ سَقِيمٌ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا، کلامی معجز نظام از سلاله نبوت صادق آل محمد - صلوات الله عليهم أجمعين - مروی است که مسحه‌ای از علم الهی و قبسی از نور مشکوة رسالت و نفعه‌ای از شمیم رباض امامت است، و آنرا امین الاسلام طبرسی در تفسیر شریف «مجمع البیان» بدین صورت روایت کرده است:

أَيُّ يَطْهَرُهُمْ عَنْ كُلِّ شَيْءٍ سِوَى اللَّهِ إِذْ لَا طَاهِرَ مِنْ كُدُّشٍ شَيْءٍ مِنَ الْأَكْوَانِ إِلَّا اللَّهُ. رَوَاهُ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ. (۱۸۲)

چنانکه در دیگر کتب و رسائل گفته‌ام: من در امت خاتم صلوات الله علیه، از عرب و عجم کلامی بدین پایه که از صادق آل محمد - صلوات الله عليهم - در غایت قصوای طهارت انسانی روایت شده است از هیچ عارفی نه دیده‌ام و نه شنیده‌ام. حدیث به صورت مفرد یعنی رَوَى روایت نشده است بلکه به صیغه جمع یعنی رَوَوْهُ مروی است. پس حدیث خیلی ریشه دار است که جمعی آن را روایت کرده‌اند.

رَبَّ اِبْرَارٍ سَاقِي اِبْرَارٍ است و در این ربّ و اضافه آن به «هم»، هم مطلبی است که:

نهفته معنی نازك بسی است در خط بار تو فهم آن نکنی ای ادیب من دانم

تفسیر شراب طهور در قرآن

و در فصل پنجم بدان اشارتی نموده ایم . طهور در لغت عرب صیغه مبالغه طاهر است یعنی طاهر پاک است و طهور پاک پاک کننده . پس شرابی که از دست ساقیشان می نوشند، علاوه بر اینکه پاک است پاک کننده هم هست .

آب مضاف ممکن است که طاهر باشد اما مسلماً طهور نیست و لکن مطلق آن هم طاهر است و هم طهور .

این شراب ابرار را از چه چیز تطهیر می کند ؟ امام علیه السلام فرموده است از هر چه که جز خداست ، زیرا طاهر از دنس اکوان جز خدا نیست . دنس چرك است و اکوان موجودات . و مراد نقص امکانست که خداوند از نواقص ممکنات طاهر است زیرا که صمد حق است .

این شراب انسان را از ماسوی الله شست و شو می دهد و اینچنین انسان به نورشهود می یابد که *هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ* . و حقیقت *فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ* برایش تجلی می کند .

در عبارات اهل دل که خطاب به ساقی می شود و شراب طلب می کنند مراد همین *سَقِيهِمْ رَجْمُهُمْ* شراباً طهوراً است ، و شراب این آیه و خمر در آیات یاد شده را به فارسی تعبیر به «می» می کنند . و کاس را گاهی به قدح و گاهی به جام و پیمانه و پیاله تعبیر می نمایند . این عالم نامور روحانی جامع علوم عقلی و نقلی اسلامی ملا مهدی نراقی است که گوید :

فدای تو و عهد و پیمان تو	بیا ساقیا من به قربان تو
فتد در دلم عکس روحانیان	مئی ده که افزایشم عقل و جان
فلاطن مه ملک یونان زمین	شنیدم ز قول حکیم مهین
همه دردها را شفا و دواست	که می بهجت افزا و انده زداست
شمرده خبیث و نموده حرام	نه زان می که شرع رسول انام
نموده است نامش شراب طهور	از آن می که پروردگار غفور
بده يك قدح زان می غم گداز	بیا ساقسی ای مشفق چاره ساز

۹- تاسع «بحار» (ص ۵۸۰) به نقل از «خرائج» قطب راوندی، قال الباقر عليه السلام: خَرَجَ عَلَيَّ عليه السلام يَسِيرُ بِالنَّاسِ حَتَّى إِذَا كَانَ بِكَرْبَلَاءَ عَلَيَّ مِثْلَيْنِ أَوْ مِثْلَ قَدَمٍ بَيْنَ أُيُنُجِهِمْ حَتَّى طَافَ بِمَكَانٍ يُقَالُ لَهُ الْمُقَدَّدَانِ فَقَالَ عليه السلام: قُتِلَ فِيهَا مَا تُثَانِيهِ وَمَا تُثَانِيهِ كُلُّهُمْ شُهَدَاءٌ، وَمَسَاحُ رُكَّابٍ وَمَصَارِعُ عَشَاقٍ، شُهَدَاءٌ لَا يَسْبِقُهُمْ مَنْ كَانَ قَبْلَهُمْ وَلَا يَلْحَقُهُمْ مَنْ بَعْدَهُمْ. (۱۸۳)

در این حدیث کلمه عشاق ذکر شده که جمع عاشق است، و معشوق این عاشق حق سبحانه و تعالی است.

۱۰- باب عبادت «اصول کافی» (ج ۲ عرب ص ۶۸) بیاسناد به علی عمر و بن جمیع عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله: أَفْضَلُ النَّاسِ مَنْ عَشِقَ الْعِبَادَةَ فَعَانَقَهَا وَأَحْبَبَهَا بِقَلْبِهِ وَبِأَسْرَهَا بِجَسَدِهِ وَفَرَّغَ لَهَا، فَهُوَ لَا يُبَالِي عَلَى مَا أَصْبَحَ مِنَ الدُّنْيَا عَلَى عَرْشِ أُمِّ عَلِيٍّ عليها السلام. (۱۸۴)

این روایت «اصول کافی» است که رسول الله صلى الله عليه وآله فرمود: أَفْضَلُ النَّاسِ مَنْ عَشِقَ الْعِبَادَةَ ...

۱۱- ماده عشق «سفینه البحار» النبوی صلى الله عليه وآله: إِنَّ الْجَنَّةَ لَأَعْشَقُ لِسَلْمَانَ مِنْ سَلْمَانَ الْجَنَّةِ. (۱۸۵)

۱۲- «صحیفه ثانیة سید الساجدین عليه السلام» که عالم محدث جلیل شیخ حر عاملی صاحب «وسائل الشیعة» جمع آوری فرموده است. امام در مناجات العارفین آن صحیفه چنین خطاب دارد: إِلَهِي فَاجْعَلْنَا مِنَ الَّذِينَ قَوَّسَتْ أَشْجَارُ الشُّوقِ إِلَيْكَ فِي حُدَايِقِ صُدُورِهِمْ، وَأَخَذَتْ كَوْعَةً مَحَبَّتِكَ بِمَجَامِعِ قُلُوبِهِمْ: فَهُمْ إِلَى أَوْكَارِ الْأَفْعَارِ بَأْوُونَ، وَفِي رِيَاضِ الْقُرْبِ وَالْمُتَشَافَةِ يَرْقَعُونَ، وَمِنْ حِيَاضِ الْمَحَبَّةِ بِتَأْنٍ الْمَلَاطِفَةِ يَتَرَعَوْنَ. (۱۸۶)

امام می فرماید: «مارا از کسانی قرارده که جام ملاطفت را از حوضهای محبت سر می کشند».

ساقی حسن فدای تو خم ده پیاله چیست امروز ده به نقد و به فردا حواله چیست

بی‌شغلم و سزااست به خمخانه کار من مزدم قبول توست کتاب و قباله چیست
 ۱۳- محدث شهیر سید جزائری در «انوار نعمانیة» در عنوان نور فی الحب
 و درجانه روایت نقل کرده است از ابن عباس عَنِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ قَالَ : مَنْ عَشِقَ
 وَكَتَمَ وَعَفَّ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ وَادْخَلَهُ الْجَنَّةَ (ص ۳۰۳ طبع حاج موسی). (۱۸۷)
 و خود سید گوید: «الحب هو ميل الطبع الى الشيء الملتذ، فان تأكد
 ذلك الميل وقوى سمى عشقا»^(۱۸۸). تا اینکه در بیان مراتب آن گوید: «أما المرتبة
 الرابعة وهي العشق فاشتقاقه من العشقة وهي نبت يلتف على الشجرة من أصلها الى
 فرعها فهو محيط بها كما أن العشق محيط بمجامع القلب». تا پس از نقل حکایتی گوید:
 «وهذه الحالة قد كانت في الحب الحقيقي و ذلك أن أمير المؤمنين عليه السلام لما كانت
 النصال تلج في بدنه الشريف من الحروب كان الجراح يخرجها منه اذا اشتغل
 بالصلاة لعدم احساسه بها ذلك الوقت لاشتغال قلبه بعالم القدس وملك الجبروت -
 الى قوله - وهكذا عشاق الله سبحانه». (۱۸۹)
 و نیز سید در ص ۳۰۷ همان نور یاده شده امیرالمؤمنین علیه السلام را به
 سید عاشقین وصف می‌کند و می‌گوید: رَوَى أَنَّهُ قَالَ رَجُلٌ لِسَيِّدِ الْعَاشِقِينَ
 أمير المؤمنين عليه السلام: مَا بِأَلْوَجْهِكَ قَعْلُوهُ الْأَنْوَارُ وَأَنْتَ عَلَى هَذَا الْخَمْنِ وَالْجَمَالِ (۱۹۰)
 الحديث. و آن جناب يك محدث نامور از شاگردان صاحب «بحار الانوار» است.
 وجه خوش فرمود که: حبّ چون قوی گردد عشق نامیده می‌شود، و عشق از عشقه
 مشتق است و آن گیاهی است که آنرا به فارسی پیچک گوئیم، بر درخت می‌پیچد
 چنانکه از بیخ تا شاخه‌های آنرا فرا می‌گیرد. و حبّ چون قوی گردد چون عشقه
 همه قلب را فرا گیرد که عشق نامیده می‌شود.
 حال اگر يك شخص پلید حسب مفرط یعنی عشق غیر عقیف شهوانی به
 خواسته‌های نفسانی داشته باشد و روایتی هم در نکوهش چنین عشق مذموم هوی
 و هوس آمده باشد چه ربطی با عشق حقیقی با کمال مطلق و علاقه شدید و اکید به
 قرب الی الله و لقاء الله دارد تا بر سر الفاظ دعوا و نزاع باشد؟ سعی کن تادر حبّ

به خدا صادق باشی خواه در لفظ محبّ خوانده شوی و خواه عاشق . در «امالی» صدوق به اسنادش روایت شده است عَنِ الْمُفَضَّلِ قَالاً : سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْعِشْقِ، قَالَ : قُلُوبٌ خَلَّتْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ فَأَذْأَقَهَا اللَّهُ حُبَّ غَيْرِهِ^(۱۹۱) . بدیهی است که این حدیث در مذمت عشق نفسانی غیر عقیف است، و سخن در عشق حقیقی با خدا است و اطلاق عاشق و معشوق بر حق سبحانه و هیچگونه خطاب خلاف ادب نیست علاوه اینکه اجازه روایی را هم نقل کرده ایم.

مرحوم فیض صاحب «وافی» و «صافی» در رساله «گلزار قدس» نیز در این مقام همین بیان را دارد و خلاصه آن اینکه گوید: «وامّا آنچه گروهی از قاصران گمان کرده اند که نسبت عشق و محبت به جناب الهی روا نیست از جمود طبع ناشی شده و بنای آن بر قصور است از شناختن جناب الهی، و معنی عشق نیست مگر فرط محبت و استیلاى آن که در قرآن مجید از آن به شدت حبّ تعبیر شده چنانکه می فرماید : وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ .

داستان نصل با امیر المؤمنین علیه السلام را که از «انوار» سیّد جزائری نقل کرده ایم، عارف جامی نیکو به نظم در آورده است و آن را شیخ بهائی در دفتر چهارم «کشکول» نقل کرده است (ص ۴۱۲ ط ۱) :

شیر خدا شاه ولایت علی	صیقلی شرک خفی و جلی
روز اُحد چون صف هبجا گرفت	تیر مخالف به تنش جا گرفت.
غنچه پیکان به گل او نهفت	صد گل محنت ز گل او شکفت
روی عبادت سوی محراب کرد	پشت بمردد سر اصحاب کرد
خنجر الماس چو بند آختند	چاک به تن چون گلش انداختند
غرفه به خون غنچه زنگار گون	آمد از آن گلشن احسان برون
گل گل خونش به مصلّی چکید	گشت چو فارغ ز نماز آن بدید
این همه گل چیست ته پای من	ساختمه گلزار مصلّی من

استعمال لفظ شراب و تجلی در روایات

صورت حالش چو نمودند باز	گفت که سوگند به دانای راز
کز آلم تیغ ندارم خبر	گرچه ز من نیست خبردار تر
طایر من سدره نشین شد چه باک	گر شوم تن چو قفس چاک چاک
جامی از آرایش تن پاک شو	در قدم پاکروان خاک شو
شاید از آن خاک بگردی رسی	گرد شکافی و به مردی رسی

۱۴- ابن روایت را سید حیدر آملی در «جامع الاسرار» (ص ۲۰۵) و در «نقد النّقود فی معرفة الوجود» (ص ۶۷۶) از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده است. و نیز فیض کاشانی در ضمن کلمه نوزدهم «قرّة العیون» و کلمه سی و پنجم «کلمات مکتونه» گوید: روی مُحَمَّد بن جَمهور الإحسانی عَنْ امیرالمؤمنین علیه السلام إِنَّهُ قَالَ: إِنَّ بِلَهُ تَعَالَى شَرَاباً لِأَوْلِيَائِهِ إِذَا شَرَبُوا (مِنْهُ) سَكَرُوا، وَإِذَا سَكَرُوا طَرَبُوا، وَإِذَا طَرَبُوا طَابُوا، وَإِذَا طَابُوا ذَابُوا، وَإِذَا ذَابُوا خَلَصُوا، وَإِذَا خَلَصُوا طَلَبُوا، وَإِذَا طَلَبُوا وَجَدُوا، وَإِذَا وَجَدُوا وَصَلُوا، وَإِذَا وَصَلُوا اقْتَصَلُوا، وَإِذَا اقْتَصَلُوا لَافَرَقَ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ حَبِيبِهِمْ. (۱۹۲)

۱۵- قوله سبحانه و تعالى: فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَ خَرَّ مُوسَى صَعِقًا (اعراف: ۱۴۴). (۱۹۳)

۱۶- قَالَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الصَّادِقُ علیه السلام: وَاللَّهِ لَقَدْ تَجَلَّى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِخَلْقِهِ فِي كَلَامِهِ وَ لَكِنْ لَا يَبْصُرُونَ («قوت القلوب» ابوطالب مکی ج ۱ ص ۱۰۰ ط مصر، و «کشکول» شیخ بهائی ص ۶۲۵ ط ۱). (۱۹۴)

مانند همین کلام عرشی صادق آل محمد - صلوات الله علیهم - از سید اوصیاء امیرالمؤمنین علی علیه السلام در چند موضع روایت شده است، یکی در خطبه ۱۴۵ «نهج البلاغه»: فَتَجَلَّى سُبْحَانَهُ لَهُمْ فِي كِتَابِهِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونُوا رَأَوْهُ بِمَا أَرَاهُمْ مِنْ قُدْرَتِهِ. (۱۹۵)

و دیگر در خطبه ۱۸۴ آن: تَجَلَّى صَانِعُهَا لِلْعُقُولِ. (۱۹۶)

و دیگر در «روضه کافی» خطبه ای که در ذی قار اداء فرموده است (ص ۲۷۱ ط رحلی) و نیز در «وافی» فیض (ج ۱۴ ص ۲۲) : فَتَجَلَّى لَهُمْ سُبْحَانَهُ فِي كِتَابِهِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونُوا رَأَوْهُ .

و دیگر در خطبه ۱۰۶ «نهج» : أَلْحَمْدُ لِلَّهِ الْمَتَجَلَّى لِحَلْقِهِ بِخَلْقِهِ . (۱۹۷)

۱۷- فَهُوَ الَّذِي تَشْهَدُ لَهُ أَعْلَامُ الْوُجُودِ عَلَى إِقْرَارِ قُلُوبِ ذِي الْوُجُودِ . (۱۹۸)
(«نهج البلاغه» خطبه ۴۹) .

أَلْحَمْدُ لِلَّهِ الدَّالِّ عَلَى وَجُودِهِ بِخَلْقِهِ («نهج» خطبه ۱۵۰) . (۱۹۹)

الدَّالِّ عَلَى قِدَمِهِ بِحُدُوثِ خَلْقِهِ ، وَ بِحُدُوثِ خَلْقِهِ عَلَى وَجُودِهِ . (۲۰۰)
(خطبه ۱۸۳ «نهج»)

كَائِنْ لَاعَنَ حَدَثٍ ، مَوْجُودٌ لَاعَنَ عَدَمٍ («نهج» خطبه ۱) . (۲۰۱)

۱۸- امام سوم سید الشهداء علیه السلام در دعای عرفه فرموده است : كَيْفَ يَسْتَقْدِلُ عَلَيْكَ بِمَا هُوَ فِي وَجُودِهِ مُقْتَصِرٌ إِلَيْكَ («اقبال» سید بن طاوس ص ۳۴۹ رحلی) . (۲۰۲)

۱۹- و امیر المؤمنین علیه السلام در جواب سؤال رهبان از وجه الله فرموده است :
فَهَذَا الْوُجُودُ كُلُّهُ وَجْهَ اللَّهِ ، ثُمَّ قَرَأَ : فَأَيْنَمَا تَوَلَّوْا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ . (۲۰۳)

(«جامع الاسرار» سید حیدر آملی ص ۲۱۱)

۲۰- و نیز از جناب وصی حضرت امام علی علیه السلام سؤال کردند که وجود چیست؟ گفت: به غیر وجود چیست؟ («کشف الحقائق نفی ص ۳۱» .
بسی موجب شگفتی است که بعضی از منتحلین به دین حتی در اطلاق تجلّی و متجلّی و وجود و موجود به نزاع برخاسته اند .

شایسته است که برخی از اصطلاحات متوغلین در توحید و ارباب ذوق و عرفان و اهل ایمان و ایقان را برای زیادت بصیرت دیگران و آشنایی آنان عنوان کنیم :

انسان مرد کامل است نه صورت انسانیّه ، و در حدیث قدسی آمده است:

أَنِّسَانُ سِرِّي وَأَنَا سِرُّهُ . (۲۰۴)

پیرمغان امیرالمؤمنین علی علیه السلام است.

بزم مجلس خاص اهل حق است .

تجلی نور مکاشفه است که بر دل عارف سالک متجلی شود.

ترسا و ترسابقه مرد روحانی که از صفات ذمیمه نفس پاک است.

خرابات مقام فنا و خراباتی اهل فنا را گویند .

خال کنایه از وحدت ذات مطلقه است .

خط عبارت از ظهور تعلق ارواح به اجسام است .

خمّار و بادیه فروش پیران کامل و مرشدان واصل را گویند .

دیر مغان کنایه از مجلس عرفا و اولیاست.

رند اشاره به اولیا و عرفا است که وجود ایشان از غبار کدورات بشریت

صافی و پاک گشته است.

ساقی کنایه از فیاض مطلق است، و در بعضی مواضع مراد از ساقی کوثر است.

ساغر و صراحی مراد دل عارف است و آن را خمخانه و میخانه و میکده نیز گویند.

شاهد کنایه از معشوق است.

شراب کنایه از سکر محبت و جذبه حق است.

عشق کنایه از مقام ولایت مطلقه علویات عارفی است .

غمزه و کنار و بوسه کنایه از فیوضات و جذبات قلبی است .

قلندر کنایه از صاحب مقام اطلاق است حتی از قید اطلاق .

کلیسا و کنشت کنایه از عالم معنی و شهود است .

مشاهده و مکاشفه و محاضره حضور قلب انسانست .

زلف کنایه است از مرتبه امکانیه از محسوسات و معقولات .

تبصره: آنکه امام علیه السلام در تفسیر کریمه وَ سَقَّيْهُمْ رَبَّهُمْ شَرَاباً طَهُوراً فرمود:

این شراب ابرار را از هر چه جز خداست تطهیر می کند ، این همان معنی اشمخ

وارفع والاترین مقام وحدت است که محققان اهل الله تعالی در صحف نوری عرفانی عنوان کرده اند، از جمله عارف جندی در شرح فصل شیشی «فصوص الحکم» (ص ۲۶۰ ط ۱) و ابن فناری در «مصباح الأنس» (ص ۱۹۵) :

«ان العامة من أهل الله يرون التوحيد وهو ستة وثلاثون مقاماً كلياً كما نطق بها القرآن في مواضع عدة فيها ذكر لا إله إلا الله في كل موضع منها نعت مقام من مقامات التوحيد .

وأما الخاصة فيرون الوحدة فان التوحيد فيه كثرة الموحّد والموحّد والتوحيد وهي أغيار عقلاً عادياً ، والوحدة ليست كذلك .

و أما خاصة الخاصة فيرون الوحدة في الكثرة ولا غيرة بينها .

و خلاصة خاصة الخاصة يرون الكثرة في الوحدة .

وصفاء خلاصة خاصة الخاصة يجمعون بين الشهودين . و هم في هذا الشهود الجمعی علی طبقات: فکامل له الجمع، واکمل منه شهوده أن يرى الكثرة في الوحدة عينها ويرى الوحدة في الكثرة كذلك شهوداً جمعياً، ويشهدون العين الاحدية جامعة بين الشهودين في الشاهد والمشهود. واکمل وأعلى وأفضل أن يشهد العين الجامعة مطلقه عن الوحدة والكثرة والجمع بينها، وعن الاطلاق المفهوم في عين السواء بين ثبوت ذلك كلياً لها وانتفائه عنها. و هؤلاء هم صفوة صفاء خلاصة خاصة الخاصة .

يعنى: «عامته توحيد گویند، و خاصته وحدت بینند، و خاصة آنان وحدت در کثرت، و خلاصة اینان کثرت در وحدت، و صفاء این فریق کامل جامع شهودین است. و جمع شهودی به چند طبقه است: کاملی که گفته آمد، واکمل از وی کثرت را در وحدت عین وحدت، و وحدت را در کثرت عین کثرت بیند که عین احديت جامع بین الشهودین در شاهد و مشهود است. واکمل از وی آنکه عین جامع را مطلق از هر گونه اطلاق و تقييد می بیند و این صفوت صفا است». غرض اینکه شراب ظهور این رتبت اخير را که منتهی غایت آمال عارفان است می بخشد، خدا روزی همه کناد.

عارف کمالات را به خداوند و نقص را به خود نسبت می‌دهد

هـ - دیگر اقتضای ادب مع الله که بسیار بسیار اهمیت بسزا دارد، موضوع وقایه است زیرا *الْخَيْرُ بِيَدِكَ وَالشَّرُّ لَيْسَ إِلَيْكَ*. یعنی عبد خود را وقایه حق سبحانه قرار دهد تا به تقوای خواص متصف شود و متقی بسدین معنی گردد. زیرا که تقوای عوام اتقای از نواهی است، و تقوای خواص اتقای از اسناد کمالات و افعال و صفات به خودشان، و تقوای اخص از کمال اتقای از اثبات وجود غیر با حق سبحانه به حسب ذات و صفت و فعل است. و این سه وجه مراتب تقوای الله است که آن قبل از وصول به مقام جمع است. اما مراتب تقوای بالله و فی الله نزد بقای بعد از فنا است. و لازم هر مرتبه از مراتب تقوی فرقان است قوله تعالی: *إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُوا أَوْصِيَاءَهُ* (۲۰۵) پس اعظم و ارفع فرقانات مقام فرق بعد از جمع است (شرح قیصری بر «فصوص الحکم» ص ۱۹۹).

شیخ عارف در فص آدمی «فصوص الحکم» در تأدب در پیشگاه حق سبحانه به تفسیر کریمه *يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ تَمْسُكُكُمْ* (۲۰۶) جسته گوید: «فقوله: اتَّقُوا رَبَّكُمْ، اجعلوا ما ظهر منكم وقایه لربكم، واجعلوا ما بطن منكم و هو ربكم وقایه لكم فان الامر ذم و حمد فكونوا وقایته فی الذم، و اجعلوه وقایتكم فی الحمد تكونوا ادباء عالمین».

خوارزمی در بیان آن گوید: «چون شیخ استشهد به آیت کرد به ذکر مطلق آن قیام نمود و سالک را در حضرت حق تأدب تعلیم داد تا نوریست او زیادت شود و در مهالك اباحت نیفتد چه توحید افعال مقتضی خیر و ثمر است به حق. پس اگر سالک هر دو را به حق اسناد کند پیش از زکاء و طهارت نفس شاید که در بوادی اباحت هلاك شود و بعد از طهارت نفس به اسناد قبایح به حق موسوم گردد به نسبت اساعت ادب. لاجرم اتقا را به معنی اتخاذ وقایه داشت و گفت: معنی آیت این است که وقایه سازید آنچه ظاهرست از شما که آن جسد است با نفس منطبعه مررورد گار خود را یعنی نسبت کنید نقایص را با نفس خویش تا وقایه رب خود باشید در ذم».

و آنچه از شما باطن است و آن روحی است که تربیت شما می کند و قایه خوبش سازید در حمد یعنی نسبت کنید کمالات را به رب خود چنانکه حق سبحانه و تعالی از زبان ملائکه خبر می دهد که سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا . چه امر ذم است و حمد ، پس شما و قایه او باشید در ذم ، و او را و قایه خود سازید در حمد تا سلوک مسالك ادب و ابتهاج مناهج علم به تقدیم رسانیده باشید ، و در نسبت کمالات به حق شما را از ظهور انبیات و تقیید به قید هستی خلاصی دست دهد و شیطان را بر شما سلطانی نباشد . آری :

علتی بدتر ز پندار کمال نیست در جان تو ای مغرور ضال
 و شیخ در حکمت قدریه می گوید : لا قدرة ولا فعل الا لله خاصة . لا جرم^(۲۰۷)
 سرمایه هر کمال و پیرایه هر جمال اوست .

در قرآن کریم در ادب انبیاء علیهم السلام مع الله تعالی از چندین وجه باید ادب
 آموخت که إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ : (۲۰۸)

تعبیر حضرت آدم صلی مؤذّب به آداب الله چنین است : رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا
 وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ (اعراف : ۲۲) . و ابلیس بی ادب
 می گوید : فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ (اعراف : ۱۷) . آن فرخنده
 آیین ظلم را به خود نسبت می دهد و این کافر کیش اغوا را به حق تعالی .

حضرت ابراهیم خلیل الرحمن می فرماید : الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ * وَالَّذِي
 هُوَ يَطْعِمُنِي وَيَسْقِينِ * وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ * وَالَّذِي يُمِيتُنِي ثُمَّ يُحْيِينِ^(۲۱۱)
 (شعراء : ۷۹ - ۸۲) . بیماری را به خود نسبت می دهد و شفا و هدایت و اطعام و سقی
 و اماته و احیا را به حق سبحانه .

در ذکر بونسی از حضرت یونس پیغمبر علیه السلام دانسته ای که : وَ ذَا النُّونِ إِذْ
 ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ
 إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ - الآية (انبیاء : ۸۷) .

در دعا باید حد خویش را نگهداشت

و خداوند سبحان از ایوب پیغمبر عليه السلام حکایت فرموده است : **وَإِثُوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسْنِيَ الضُّرِّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ** (انبیاء: ۸۳) .
 و حضرت خاتم صلی الله علیه و آله را وصف فرموده است که : **وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ** (قلم : ۵) و با این وصف احدی را عدیل او نمی یابی .
 و - دیگر اقتضای ادب مع الله عدم اعتدای در دعاء است که **إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ** (اعراف : ۵۶) . **وَفِي الْمَجْمَعِ عَنْ أَبِي مجلز : قيل : هو أن يطلب منازل الأنبياء فيجاوز الحد في الدعاء** . (۲۱۴)

تبصره: در این مقام ارشاد به مطلبی ضروری است و آن اینکه مظاهر ولایت مطلقه و وسائط فیوضات الهیة انسانها را به ندای **تَعَالَوْا** به سوی خود که در قلّة شامخ معرفت قرار گرفته اند دعوت کرده اند یعنی ما را ببینید و به سوی ما بالاییاید، و دعوت آن ارواح طاهره و افواه عاطره، حاشا که به سخریّه و استهزاء و هزل و لغو باشد **هَآؤُلَآ أَتَتْخَذُكَ هُزُؤًا قَالِ أَعُوذُ بِاللهِ إِنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ** (بقره : ۶۷) (۲۱۵) پس اگر نیکبختی ندایشان را به حقیقت نه به مجاز لبیک بگویند تواند که به قدر همت خود به مقاماتی منیع و درجائی رفیع ارتقاء و اعتلاء نماید و به قرب نوافل بلکه به قرب فرائض نایل آید هر چند به فضل رتبت عبودیت و نبوت و رسالت و امامت تشریعی منادی دست نمی یابد. این امر همان ولایت تکوینی است که باید در کناره سفره رحمت رحیمیه تحصیل کرد . ما این مسائل را در رسائل «نهج الولاية» و «انسان کامل» از دیدگاه نهج البلاغه به میان آورده ایم و با برهان عقلی و نقلی و اشارات لطیف عرفانی بحث کرده ایم . و در «دفتر دل» نیز ثبت شده است که :

تَعَالَوْا را شنو از حق تعالی	ترا دعوت نموده سوی بالا
چه بودی مر تعالی را تو لایق	تَعَالَوْا آمدت از قول صادق
چه می خواهی در این لای و لجنها	چرا دوری ز گلها و چمنها
تویی آخر نگار همنشینش	بزرگی جانشین بی قرینش

نبودت هیچ فعل و تمیزی درین حدی که سلطان عزیزی
چه بعدی حال چون سرمایه داری به راه افتی و کام دل بر آری

لذا آنکه طلب منازل انبیا را تجاوز در دعا می داند باید فرق بین نبوت تشریعی و نبوت مقامی بگذارد. و نبوت مقامی را در اصطلاح خاصه اعنی اهل ولایت، نبوت عامه گویند، و گاهی به نبوت تعریف در مقابل نبوت تشریع نیز تعبیر می کنند. و شیخ رئیس نیز بدین نبوت عام در فصل دوم مقاله چهارم نفس «شفاء» که از غرر فصول کتاب نفس است ایمانی می فرماید (ص ۳۳۶ ج ۱ ط ۱). در نبوت عامه انباء و اخبار معارف الهیه است یعنی ولی در مقام فنای فی الله بر حقائق و معارف الهیه اطلاع می یابد و چون از آن گلشن راز باز آمد از آن حقائق انباء یعنی اخبار می کند و اطلاع می دهد. چون این معنی برای اولیاء است و اختصاص به نبی و رسول تشریعی ندارد در لسان اهل ولایت به نبوت عامه و دیگر اسمای یاد شده تعبیر می گردد.

خواجه طوسی در «تجربید» مطلبی بسیار شریف به این عبارت دارد: «وقصة مریم و غیرها تعطی جواز ظهورها علی الصالحین». (۲۱۶)

آری ظهور کرامات و خوارق عادت برای غیر پیغمبران هم جائز است چنانکه برای مریم - سلام الله علیها - و غیر وی که از انبیاء نبودند کرامات ظهور کرده است و لکن باید به آداب آنها بود تا چنان قابلیت حاصل شود. و اذکر فی الکتاب مریم إِذِ انْتَبَخْتُ مِنْ أَهْلِهَا مَعَاذَ شَرِّهَا * فَاتَّخَذْتُ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا (مریم: ۱۷ - ۱۸). و تأمل بنما در آل عمران که خداوند سبحان می فرماید: إِذْ هَاتَتْ امْرَأَتُ عِمْرَانَ رَبِّ إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُعَرَّرًا - اَلِی قَوْلِهِ تَعَالٰی - يَا مَرْيَمُ اقْنُتِي لِرَبِّكِ وَاسْجُدِي وَارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ (۲۱۸) (۳۶ - ۴۴)

نشد تا جان تو بی عیب و بی ریب دری روی تو نگشایند از غیب
در عین حال باید توجه داشت - چنانکه در پیش گفته ایم - عبادت حبشی باشد که عبادت احرار است نه برای ظهور کرامات و خوارق عادت و وصال حور و

زوم تعظیم اسماء خداوند در دعا

جَنّات که آن عبادت مزدوران است. تو بندگی کن، به از آنچه که می‌پنداری به تو می‌دهند. بلکه اگر عبادت قربة الی الله نباشد باطل است.

ز - دیگر اقتضای ادب مع الله تعالی تعظیم اسماء الله است مطلقاً چه به حسب لفظ و چه به حسب توجه و نیت و چه اسمای تدوینی و چه اسمای تکوینی. فتدبّر ترشد ان شاء الله.

در روایات می‌بینی که وسائط فیض الهی حق سبحانه را نام با تعظیم مثلاً به باریک و تعالی، و یا به عزّوجلّ و نحو آنها نام می‌برند. و همچنین است ادب تعظیم با اسمای شریف و وسائط فیض الهی - صلوات الله تعالی علیهم - حق سبحانه و تعالی به پیغمبر اکرم خطاب فرمود که: **عَظِّمُ اسْمَائِی**.

آری اگر در جایی خود مولی - جلّ شأنه - اجازه نفرموده است به همان نحو که امر فرمود باید امتثال شود مثل تکبیرة الاحرام و آن چنان است که مرحوم حجة الاسلام سید محمد باقر رشتی در «تحفة الابرار» به تفصیل افاده فرموده است که:

«تکبیرة الاحرام رکن نماز است پس اخلال به آن موجب بطلان نماز است خواه عمداً بوده باشد یا سهواً، تفاوتی در ایسن باب نمی‌باشد مابین آنکه اخلال به نفس آن بوده باشد یا به جزء آن یا به امر معتبر در آن. و اخلال به جزء اعم است از اینکه احد جزئین تکبیره بوده باشد، یا بعض اجزای هر یک از جزئین، خواه به تبدیل بوده باشد یا به اسقاط. بنابراین هرگاه اتیان به لفظ جلاله نماید بدون خبر، یا به عکس آن اگرچه در هر دو صورت محذوف منوی او بسوده باشد نماز باطل خواهد بود.

و همچنین در صورت تبدیل خواه تبدیل جلاله نماید به اسم دیگر از اسمای الهی جل جلاله مثل اینکه گوید: **الرحمنُ الجبَرُ**، **والعالیُّ الجبَرُ** و هكذا. یا تبدیل اسم تفصیل نماید به مثابه آن مثل اینکه گوید: **اللهُ اعظمُ** و نحوه. یا تبدیل هر دو نماید

رساله نورعلی نور، در ذکر وذاکر و مذکور

مثل: الرَّحْمَنُ أَعْظَمُ ونحوه. یا تبدیل اجزاء هر يك از جزئین که بوده باشد نماید.
از این قبیل است ادای حروف را از مخرج حرف دیگر نمودن مثل ادای
همزه از مخرج عین، یا ادای هاء از مخرج حاء، و هكذا در جمیع صور نماز باطل
خواهد بود.

و همچنین است حال در صورت زیادتى. خواه زیادتى کلمه بوده باشد مطابق واقع
دالّ بر تعظیم الهی جلّ شأنه مثل اینکه گوید: اللَّهُ جَلَّ شَأْنُهُ أَجْبَرُ، أَوْ اللَّهُ الْأَفْضَلُ أَجْبَرُ،
أَوْ اللَّهُ أَجْبَرُ مِنْ أَنْ يَوْصَفَ، أَوْ اللَّهُ أَجْبَرُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ، یا به نحو دیگر در جمیع
صور نماز محکوم به بطلانست.





در سر استجاب دعا

غرض ما در این فصل سر استجاب دعا است که دعا نیز از اسباب مؤثره است و مخالف سنت جاریه الهی نیست.

انسان در نسبت و اسناد و رابطه فروع و کيفر و پاداش به اصول و علل و موجبات آنها در تکوینات عاجز است، و به حکم عادت و مشاهده و تجربه برخی را به اصلش اسناد می دهد و می داند از اوست اما نمی داند که چگونه از او پدید آمده است و در ادراک سر و حقیقت آن ناتوان است. مثلاً اگر نشیده و یا ندیده بود که در نظام تکوین خوشه انگور از رز می روید چگونه آن را به ناک نسبت می داد؟ و به راستی خوشه انگور با مو چه سنخیت دارد؟ با اینکه می دانیم این میوه از آن به ظهور آمده است و این فرع بر آن اصل متفرع است.

اگر یکی از ما فرضاً به طور ابداع در این نشأه خلق می شد و این همه الوان میوه ها جدای از درختها و بوته ها را می دید چگونه می توانست مثلاً هریک از خوشه موز و خرما و انگور و نوت را به درختش نسبت دهد و بگوید هریک از این چهار خوشه از هریک از آن چهار درخت پدید آمده است.

و همچنین در جزای افعال و احوال و اقوال و نیات انسان می دانیم به حکم محکم برهان و منطق حق قرآن جزای وفاق است یعنی بین هر فعل و جزایش موافقت و مناسبت است و روی حساب است. خداوند سبحان در نبأ فرموده است: جَزَاءُ

وَلَهَا ، و فرموده است: جَزَاءٌ مِنْ رَبِّكَ عَطَاءٌ حِسَابًا، و فرموده است: وَ مَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ^(۲۱۹) (شوری: ۳۰). چنانکه بین غذاها و داروها بامزاج نسبتی خاص است و غذاها را در اعتدال مزاج و عدم آن دخلی تمام است. و چنانکه می دانیم در احکام الهی آنچه مأمور به است در آن مصلحتی است، و آنچه که منهی عنه است در آن مفسدتی است.

در بعضی از موارد نسبت بین فعل و جزاء را به خویی پی می بریم، و در بعضی موارد آگاهی اندکی بدان پیدا می کنیم، و در بعضی ها چیز کی می بوییم، و در بسیاری از موارد در وجه نسبت می مانیم چنانکه در وجه نسبت بین فواکه و دیگر اثمار با اصولشان عاجزیم.

مثلاً در مجلس هشتاد و چهارم «امالی» صدوق به اسنادش روایت شده است عَنْ مُجَاهِدٍ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ قَالَ: أَوْصَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: يَا عَلِيُّ لَا تَجَامِعْ أَمْرَأَتَكَ بِشَهْوَةِ امْرَأَةٍ غَيْرِكَ فَإِنِّي أَخْشَى أَنْ تُفْضِيَ بَيْنَهُمَا وَكَذَا أَنْ يَكُونَ مُخْتَلًا مُؤَدَّيًا مُخْتَلًا.

یعنی: «در وقت صحبت خیال زن دیگری را در خاطر نیاور که فرزند مختل آید». اهل نظر در وجه مناسبت بین فعل و جزای نکاح بدان وصف چیزی پی می برند و بدان آگاهی می یابند اما پی بردن به وجه مناسبت بین همین فعل و جزای آن که در این روایت آمده است و آنرا سیوطی در «جامع صغیر» نقل کرده است کسار آسان نیست و آن اینکه: مَنْ وَطَأَ امْرَأَتَهُ وَهِيَ حَائِضٌ فَقَضَى بَيْنَهُمَا وَلَدٌ فَاصَابَهُ جَذَمٌ فَلَا يَلُومَنَّ إِلَّا نَفْسَهُ. در این حدیث نیل به وجه علیت نکاح در حال حیض و معلول آن که مجذوم شدن ولد است، دشوار است و بسیار تحلیل طبّی و کاوش علمی به طرق عدیده لازم است تا علّت آن به دست آید. و از این گونه روایات بی شمار است که در فهم مناسبت بسیاری از آنها قادریم و در بسیاری از آنها عاجز.

آثار ثواب و گناه در شکل دادن به ذات انسان

و اگر در مبانی عقلی و طبیعی و روانشناسی درست تأمل شود یعنی به سر این قضیهٔ بنیّه که علم و عمل دو گوهر انسان سازند و اغذیه و اوقات و امکانه حتی احوال و امزجهٔ والدین در حین انعقاد نطفه و بعد از آن دخلی بسزا در نحوهٔ تکوّن ولد و اخلاق و اوصاف دیگر ظاهری و باطنی وی دارند به خوبی آگاهی حاصل گردد، معلوم شود که انسان ساخته از چه عواملی است. بلکه مشاهده می گردد که عوارض درونی انسانی بر اثر روی آوردن احوال گوناگونش خواه مادی و خواه معنوی در تغییر رنگ رخسار و دگرگونی مراجع و افکار و همهٔ آثارش اهمیت بسزا دارند و عواملی بسیار قوی اند. و انسان در حقیقت معجون افعال و احوال و نیّات و سعی خود است و به عبارت دیگر انسان اعمال خود است و جزاء نفس اعمال است إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ (هود : ۴۶) .

گناه و ثواب را، دعا و ذکر و حضور و مراقبت را نیز تکویناً در ذات انسان بلکه در بیرون از ذاتش آثار عجیب و غریبی است. چنانکه انسانی که فکرش را به دوام منصرف به قدس جبروت کرده است شروق نور حق در سرش صفا و جلالتی و نور و ضیائی پدید می آورد زیرا که خو پذیر است نفس انسانی و آنکه مصاحب با ملکوتیان است به خوی آنها در می آید و کسی که به صفات آنها متّصف شده است سعادتمند است و سعادت انسان همین است، و به قول شریف فارابی در «مدینهٔ فاضله» : «السَّعَادَةُ وَهِيَ أَنْ تُصِيرَ نَفْسُ الْإِنْسَانِ مِنَ الْكَمَالِ فِي الْوُجُودِ إِلَى حَيْثُ لَا تَحْتَاجُ فِي قَوَامِهَا إِلَى مَادَّةٍ ، وَ ذَلِكَ أَنْ تُصِيرَ فِي جَمَلَةِ الْأَشْيَاءِ الْبَرِيَّةِ عَنِ الْأَجْسَامِ فِي جَمَلَةِ الْجَوَاهِرِ الْمَفَارِقَةِ لِلْمَوَادِّ وَأَنْ تَبْقَى عَلَى تِلْكَ الْحَالِ دَائِمًا أَبَدًا إِلَّا أَنْ رَتَبَتْهَا تَكُونُ دُونَ رَتَبَةِ الْعَقْلِ الْفَعَّالِ . وَ أَنْتَمَا تُبْلِغُ ذَلِكَ بِأَفْعَالٍ مَا إِرَادِيَّةٍ ، بَعْضُهَا أَفْعَالٌ فِكْرِيَّةٌ وَبَعْضُهَا أَفْعَالٌ بَدَنِيَّةٌ » - الخ (ص ۶۶ ط مصر) . و آن کس که به صفات ملکوتیان در آمده است صاحب عزم و همت و اراده می گردد همستی که به قول شیخ اجل ابن سینا در فصل دوم مقالة چهارم کتاب نفس «شفاء» که از مهمترین فصول آنست : «و قد

یتفق فی بعض الناس أن تخلق فيه القوة المنخیلة شديدة جداً غالبه حتی انها لا تستولی علیها الحواس ولا تعصیها المصورة، وتكون النفس أيضاً قویة لا یبطل التفاتها الی العقل و ما قبل العقل انصبابها الی الحواس. فهو لاء یكون لهم فی البقطة ما یكون لغيرهم فی المنام^(ص ۳۶۶ ج ۱ ط ۱). بلکه به قول شیخ عارف صاحب «فصوص الحکم» در فص اسحاقی آن گوید : «بالوهم یخلق کل انسان فی قوة خیاله ما لا وجود له الا فیها، وهذا هو الامر العام، والعارف یخلق بهمته ما یكون له وجود من خارج محل الهمة ولكن لا تزال الهمة تحفظه» - الخ.

یعنی: «هر انسانی اعم از عارف به حقائق و صور از خواص، و غیر او از عوام قادر است که فقط در قوه خیال خود خلق کند نه در خارج آن، ولی عارف کامل متصرف در وجود با همت خود در خارج محل همت خلق می کند و همواره همت حافظ آن مخلوق اوست».

پس سر استجاب دعا را که به اذن الله تکوینی در نفوس انسانی تحقق می یابد از اینجا دریاب که بر دعا و ذکر و ثواب و گناه تکویناً آثاری مترتب است، و این امر مخالف با سنت جاریه الهی نیست هر چند در فهم نسبت میان گناه مثلاً با آثار سوء آن در بسیاری از موارد عاجزیم. و چون به روایات رجوع می کنیم می بینیم که سفرای الهی می فرمایند: حیوانات گوناگون صور ملکات انسانند و انسان منحرف مطابق ملکات زشتی که اکتساب کرده است در قیامت، با صوری که از آن ملکات می باشند محشور می گردد و به صورتهای آن حیوانات در می آید، چنانکه انسان در صراط مستقیم نیز از ملکات حسنه ای که کسب کرده است، صور ارواح طیبه و ملائکه عالین و مهیمین و سیماهای شیرین دلنشین در صقع ذات او متحقق می گردند و با آنها محشور خواهد بود، لذا بدن اخروی به مکسوب و مکتسب تقسیم می گردد که لها ما کسبت و علیها ما اکتسبت. و این ابدان را انسان با خود از این نشاء می برد یعنی بذر و ریشه آنها در اینجا تحصیل شده است - فافهم.

پاره‌ای از گناهان و عقوبات آنها

دعای معروف کمیل دعای خضر علیه السلام است که حضرت وصی علیه السلام آن را به‌شاه‌گردش کمیل تعلیم داد و به‌نام او شهرت یافت، تفصیل آن را در رساله «ولایت تکوینی» نوشته‌ام (مجموعه مقالات ص ۶۴ - ۶۶). (۲۲۲)

در دعای کمیل آمده است: **اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِيْ الذُّنُوْبَ الَّتِيْ قَهْتِكَ الْعِصْمَ ، اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِيْ الذُّنُوْبَ الَّتِيْ قُنَزِلَ النَّعْمَ ، اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِيْ الذُّنُوْبَ الَّتِيْ قَغِيْرَ النَّعْمَ ، اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِيْ الذُّنُوْبَ الَّتِيْ قَحِيْسُ الدُّعَاءِ ، اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِيْ الذُّنُوْبَ الَّتِيْ قُنَزِلَ الْبَلَاءُ .** (۲۲۳)

و در باب تفسیر ذنوب از «اصول کافی» (ج ۲ عرب ص ۳۲۴) از امام صادق علیه السلام روایت شده است که **قَالَ اَللّٰهُمَّ : اَلذُّنُوْبُ الَّتِيْ قَغِيْرَ النَّعْمِ الْبَقِيْ ، وَ اَلذُّنُوْبُ الَّتِيْ قُوْرِنُ النَّدَمِ الْقَتْلُ ، وَ الَّتِيْ قُنَزِلَ النَّعْمُ الظُّلْمُ ، وَ الَّتِيْ قَهْتِكَ السَّرُّ شَرْبُ الْخَمْرِ ، وَ الَّتِيْ قَحِيْسُ الرِّزْقِ الزُّنَى ، وَ الَّتِيْ قَعَجَلُ الْفَنَاءِ قَطِيعَةُ الرَّحِمِ ، وَ الَّتِيْ قَرَدُ الدُّعَاءِ وَ قَسْطَلِمُ الْهَوَاءِ عَقُوْقُ الْوَالِدَيْنِ .** (۲۲۴)

فهم ارتباط این گونه ذنوب با کبیر آنها که در این پنج فقره آمده است و ظاهراً امام علیه السلام بیان بعضی از مصادیق را فرموده است نه به‌نحو انحصار، برای اوّحدی از آحاد رعیت با تأمل و تفکر به‌دست می‌آید، و به همین وزان ظاهراً اینکه خداوند سبحان فرموده است: **إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْيِرُ مَا بَقِيْمٌ حَتَّى يَغْيِرُوا مَا بَأْتَقِيْمُهُمْ** (رعد: ۱۲) معلوم می‌گردد که آن فقره‌های دعا و نظائر آنها بیانگر همین کریمه‌اند. و لکن به باب عقوبات المعاصی از کتاب «کافی» (ج ۲ عرب ص ۲۷۷) و بساب اصناف عقوبات الذنوب از کتاب «وافی» فیض (ج ۳ ص ۱۷۳) رجوع شود می‌بینی که معصوم فرموده است: **إِذَا فَتَا الزُّكَا ظَهَرَتِ الزَّلَازِلُ .** و با اینکه و لَمْ يَمْنَعُوا الزَّكَاةَ إِلَّا مَنَعُوا الْقَطْرَ مِنَ السَّمَاءِ (۲۲۶) و مانند آنها از احادیث بسیار دیگر که در وجه ادراک علیّت بین ذنوب و عقوبات آنها عاجزیم، و معصوم آنچه را که می‌فرماید محض حقیقت است. و به مفاد این گونه روایات عارف رومی در اول دفتر اول «مثنوی» گوید:

ابر بر ناید پی منع زکات و از زنا افتد و با اندر جهات
هر چه آید بر تو از ظلمات و غم آن زبی با کی و گستاخی است هم

گویا انسان به فهم ارتباط دعا و اثر آن بهتر و روشن تر از نسبت بسیاری از
ذنوب و آثار آنها که عقوبات منفرع بر آنها است پی می برد. بدین بیان که آدمی
در توجه و ذکر و دعا به اخلاق ملکوتیان متخلق می گردد و به اوصاف عقول
قادسه متصف می گردد که واجد رتبه ولایت تکوینی و صاحب مقام «کن» می گردد،
و با چنین نفس قدسی اعتلاء به ملکوت یافته اقتدار بر تصرف در ماده کائنات می یابد
و خارق عادت و معجزه و کرامت از او بروز و ظهور می کند. و همه معجزات و
کرامات و خوارق عادات مبتنی بر این اصل قویم اند.

شیخ رئیس نمط دهم «اشارات» را که در اسرار آیات است در بیان همین
مطلب مهم قرار داده است. مرادش از آیات، غرائبی است که از اولیاء الله صادر
می شود، و مرادش از اسرار، وجوه و علل صدور آنها از آنهاست. و در این نمط شریف
همت گماشته است که ظهور این غرائب را بر مذاهب طبیعت و روش برهان عقلی
و مشهودات و مجربات عادی مردم بیان کند و حقاً نمطهای سوم و هفتم و هشتم و نهم
و دهم این کتاب عظیم در معرفت نفس یعنی روانشناسی از ذخائر بسیار گرانقدرند.
و نیز در آخر مقاله چهارم کتاب نفس «شفاء» بدان اصل قویم که اشارت
نموده ایم کلامی کامل در غایت اِتقان و احکام دارد که سزاوار است به نقل آن تبرک
جویم و به ترجمه آن تشرف یابیم. و دانسته باد که نقل کلام این اعظم نه از این روی
است که حق از رجال دانسته شود که سیره مقلدین است بلکه انتخاب قول حق
در تأیید مرام است که سنت محققین است. باری شیخ گوید:

«و کثیراً ما تؤثر النفس فی بدن آخر كما تؤثر فی بدن نفسها تأثير العين
العائنة والوهم العامل. بل النفس اذا كانت قویة شریفة شبيهة بالمبادئ اطاعها الغنصر
الذی فی العالم وانفعل عنها و وجد فی الغنصر ما يتصور فیها. و ذلك لأن النفس

تأثیر نفس در خارج از بدن خود

الانسانیه سبب آنکه غیر منطبعه فی الماده التي لها لكنّها منصرفه الهمّة اليها ، فان كان هذا الضرب من التعلّق يجعل لها أن تحيل العنصر البدني عن مقتضى طبيعته فلا بدع أن تكون النفس الشريفة القويّة جداً تجاوز بتأثيرها ما يختص بها من الأبدان اذا لم يكن انغماسها في الميل الى ذلك البدن شديداً قوياً، وكانت مع ذلك عالیه في طبقتها قويّة في ملكتها جداً، فتكون هذه النفس تبرى* المرضي وتمرض الأضرار، ويتبعها أن تهدم طبایع وأن تؤكّد طبایع وأن تستحيل لها العناصر فيصير غير النار ناراً وغير الأرض أرضاً، وتحدث أيضاً بارادتها أمطار* وخیصب كما يحدث خسف ووباء كلّ بحسب الواجب العقلي. وبالجملة فانه يجوز أن يتبع ارادته وجود ما يتعلق باستحالة العنصر في الأضداد فانّ العنصر بطبعه بطبعه و يتكوّن فيه ما يمثّل في ارادته اذا العنصر بالجملة طوع للنفس و طاعته لها أكثر من طاعته للأضداد المؤثرة فيه . وهذه أيضاً من خواصّ القوى النبويّة . وقد كنّا ذكرنا خاصيّة قبل هذه تتعلّق بقواها المنخيّلة، وتلك خاصيّة تتعلّق بالقوى الحيوانيّة المدركة، وهذه خاصيّة تتعلّق بالقوة الحيوانيّة المحرّكة الاجماعيّة من نفس النبیّ العظيم النبوة* (ص ۳۴۵ ج ۱ ط رحلی).

یعنی: «چه بسیار که نفس چنانکه در بدن خود تأثیر می کند، در بدن دیگر تأثیر می کند مانند تأثیر شور چشم و وهم کاری. بلکه هر گاه نفس قوی و شریف شبیه به مبادی باشد عنصر این عالم او را اطاعت کند و از وی منفعل شود و آنچه که در نفس تصور شده است در این عنصر موجود می گردد . و این مطلب بدین سبب است که بزودی بیان خواهیم کرد گوهر نفس بحسب ذات خود منطبع در ماده ای که مر او را است نیست بلکه نفس همت خود را بدان ماده که بدن او است منصرف گردانیده است. پس چون بدین تعلّق، عنصر بدنی را از مقتضای طبیعتش احاله می کند و دیگرگون می گرداند اگر نفس بدرستی شریف و قوی هر گاه در میل به بدنش سخت فرورفته نباشد تأثیرش به بدنهای دیگر که بدو اختصاص می یابند تجاوز کند، تازه ای نیست.

ومع ذلك اگر بحسب تکوین جداً در طبقه خود عالی و درملکت خود قوی بوده باشد، چنین نفس بیماران را شفا دهد و اشرار را بیمار گرداند و طبایعی را ویران و طبایعی را استوار کند و عناصر به اطاعت او استحاله شوند که آتش جز آتش و زمین جز زمین گردد، و به ارادت وی باران فرود آید و فراوانی روی نماید. چنانکه خسف و وباء پدید آید یعنی زمین فروبرد و بیماری و با حادث شود. همه این امور به حسب واجب عقلی است یعنی به اقتضای حکم محکم برهانست.

و به همین مضمون در فصل بیست و پنجم نمط دهم «اشارات» که در اسرار آیات است فرمود:

«و لعلک تبلغک عن العارفين أخبار تکاد تأتي بقلب العادة فتبادرالی التکذیب، و ذلك مثل ما یقال : ان عارفاً استسقى للناس فسقوا، أودعا علیهم فحسف بهم و زلزلوا أو هلكوا بوجه آخر ، أودعاهم فصرف عنهم الوباء والموتان والسيل و الطوفان، أو خشع لبعضهم سبع، أو لم ينفر عنهم طائر، أو مثل ذلك مما لا يؤخذ فی طریق الممتنع الصریح ، فتوقف و لاتعجل فانّ لأمثال هذه أسباباً فی أسرار الطبیعة و ربّما ینتئی لی أن أقصّ (أقصّ - خ) بعضها علیک».

یعنی: «شاید ترا از عارفان اخباری برخلاف عادت رسد که بنا بر این به تکذیب آنها مبادرت کنی چنانکه گویند: عارفی برای مردم باران خواست و باران آمد، یا برایشان شفا خواست و شفا یافتند، یا بر آنان نفرین کرد و زمین آنان را فرو برد و یا به زمین لرزه گرفتار شدند و یا به وجه دیگر هلاک شدند، یا آنان را دعا کرد و وباء و مرگ و سيل و طوفان از آنها دفع شد، یا درنده رامشان شد، و یا پرنده از آنها نرمید و مانند اینها که نباید در راه ممتنع صرف اخذ شود، پس توقف کن و شتاب مکن که امثال این امور را در اسرار طبیعت اسبابی است و شاید برایم میسر شود که برخی از آنها را برایت بخوانم» - انتهى.

نماز استسقاء در شریعت محمدیه - علی صادعها الصلوة والسلام - با

تأثیر نفوس به هنگام اجتماع آنها

جمعیت و دستورات خاصی بیان شده است که در تأثیر نفوس اهمیت بسزا دارند. و بطور اصل کلی نفوس مجتمع متحد را اثر يك نفس کلی الهی قوی است. و یکی از فضیلت‌های نماز جماعت و حلقه ذکر و مجتمع دعا این است که هر انسانی يك صفت یا بیشتر از اوصاف خوبی و کمالات انسانی را دارد و به فرض اگر يك انسان کامل باشد تا چه اندازه واسطه نزول برکات خواهد بود، انسانهای گرد آمده در صلوة و ذکر و دعاء کأن يك انسان کامل و یا ظلّ و مثال او را تشکیل می دهند که آن مجتمع نزول برکات خواهد بود. چنانکه به تعبیری تصور و صور علمی علل عالیّه، مبادی صور موجودات مادون خود باذن الله تعالی می باشند. پس تأثیر دعا و نفرین و ظهور معجزات و خوارق عادات و منامات همه مستند به علل و اسباب واجب خودند و رابطه بین این نحو آثار و عللشان برقرار است چنانکه بین آثار دیگر و عللشان در تسلسل اسباب و مسببات. هر چند علّة العلل و مسبب الاسباب علی الاطلاق حق مطلق در مظاهر و شئونش است زیرا که هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ (حدید : ۴) اللَّهُ يَبْدُوهُ الْخَلْقَ ثُمَّ يَعْبُدُهُ (یونس : ۳۶) وَ إِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأَمْرُ كُلُّهُ (هود : ۱۲۳). (۲۲۸)

ابن خلکان در شرح حال شیخ رئیس نقل کرده است که : «و کان اذا اشکلت علیه مسألة توضأ وقصد المسجد الجامع و صلتی و دعا الله عزّوجلّ أن یسهلها علیه و یفتح مغلقها» («تاریخ ابن خلکان» ج ۱ ط ۱ ص ۱۶۷). یعنی «هر گاه مسأله‌ای بر وی دشوار می شد، وضو می گرفت و به مسجد جامع می رفت و نماز می گزارد و خدای عزّوجلّ را می خواند که آن را بر وی آسان گرداند و آن در بسته را به روی او بگشاید».

در این کریمه و روایت آن به دقت توجه شود تا معلوم گردد که نفوس قدسی را باذن الله تعالی چگونه دست تصرف در ماده کائنات است: قوله عزّمن قائل: فَلَمَّا آسَفُونَا انْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ (زخرف : ۵۷). و فی التکافی والتوحید عن الصادق علیه السلام قال فی هذه الآية: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَا يَأْسَفُ كَأْسَفِنَا

وَلَحِثَهُ خَلَقَ أُولِيَاءَ لِنَفْسِهِ يَأْسَفُونَ وَيَرْضَوْنَ وَهُمْ مَخْلُوقُونَ مَرْبُوبُونَ، فَجَعَلَ رِضَاهُمْ رِضَا نَفْسِهِ، وَ سَخَطَهُمْ سَخَطَ نَفْسِهِ (تفسیر صافی). (۲۳۰)

ملای رومی در «مثنوی» به مضمون آن گوید:

نسا دل مرد خدا نسامد به درد هیچ قومی را خدا رسوا نکرد

پس استجاب دعا امری خلاف سیرت و سنت الهی نیست بلکه یکی از علل و اسباب تحوّل و تبدّل در عالم طبیعت، نفس متّصف به صفات ربوبی و منخلق به اخلاق الهی است که باذن الله در ماده کائنات تصرف می کند، و باید به معنی واقعی این اذن توجه داشت که اذن تکوینی است که معیّت قیومیه با هر چیز دارد همانطور که در حدیث قدسی آمده است: **أَنَا بَدَأْتُكُمْ الْإِلَازِمُ بِمَا مُوسَى**، و در قرآن کریم به موسی و هارون **عَلَيْهِمَا السَّلَامُ** فرموده است: **لَا تَخَافَا إِنِّي مَعَكُمَا أَسْمَعُ وَأَرَى**، و نیز فرموده است: **وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ** (مؤمن : ۷۹، رعد : ۳۹). و از عیسی پیامبر - صلوات الله علیه - حکایت فرموده است که: **أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ أَنِّي أَخْلَقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ** و **أَبْرَى الْأَكْمَةِ وَالْأُذْرَى وَ أَحْيَى الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ** - الآية (آل عمران : ۵۰). (۲۳۳)

و نیز فرموده است : **وَإِذْ قُلْتُ مِنْ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنْفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي وَ قَبْرِي الْأَكْمَةِ وَالْأُذْرَى بِإِذْنِي وَ إِذْ قُورِحُ الْمَوْتَى بِإِذْنِي** (مائده : ۱۱۱) که معجزه را اسناد به حضرت عیسی **عَلَيْهِ السَّلَامُ** داد و در عین حال فرمود: **بِإِذْنِي** .

و به نوح نجی - سلام الله علیه - فرمود: **إِصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَ وَحِينَا** (هود : ۳۸، مؤمنون : ۲۸) و هم فرموده است: **وَ ظَلَّلْنَا عَلَيْهِمُ الْغَمَامَ وَأَنزَلْنَا عَلَيْهِمُ الْمَنِّ وَالسَّلْوَى** (اعراف : ۱۶۱) ^(۲۳۶) که ضمیر متکلم مع الطیر آورده است و فهم آن بسیار لطیف و دقیق است که هم فعل الله است و هم فعل نوح و موسی **عَلَيْهِمَا السَّلَامُ** است نه اینکه دو کس و دو فاعل مستقل بلکه فعل نوح و موسی نیست مگر فعل الله، فافهم.

تجرد نفس انسانی

و همچنین در آباتی که خداوند متعال فعلش را در مقام استیلا و سلطنت و قدرت مطلقه ضمیر متکلم و حده می آورد، و در مقامی که اسباب را دخالت می دهد ضمیر متکلم مع الغیر می آورد دقت بسزا لازم است.

تبصره: در سر استجاب دعا باید به این چند مطلب توجه داشت:

الف: نفس ناطقة انسانی موجودی مشترك بین طبیعت و عقل است لذا مبحث نفس نیز مشترك بین علم طبیعی و الهی است که برخی از مسائل آن به عنوان کتاب نفس در طبیعت مطرح می شود چون نمط سوم «اشارات» و کتاب نفس «شفاء» و غیرهما، و برخی در الهیات چون چهار نمط آخر «اشارات» و برخی از فصول الهیات «شفاء».

ب - مطلب دیگر توحید حق سبحانه و تعالی به منطبق کامل قرآنی یعنی توحید اسلامی که موضوع مباحث کتب حکمت متعالیه و صحف عرفانیّه است یعنی «انّ الباری تعالی کلّ الأشياء و مع کونه کلّ الأشياء لا یوجد فی شئ من الأشياء حتّی یكون هناك کثرة لا بالفعل و لا بالقوة»^(۲۳۷) فافهم. و از آن در اصطلاح فنی خودشان تعبیر به وحدت شخصی وجود می کنند که وجود مساوق حق است یعنی هوّا الأوّل و الآخر و الظاهر و الباطن (حدید: ۲). زبان ابراهیم خلیل و یوسف صدیق علیهما السلام است: قال بل ربّکم ربّ السموات و الأرض الذی فطرهن (انبیاء: ۵۷)، فاطر السموات و الأرض انت و لی فی الدنیا و الآخره (یوسف: ۱۰۲).^(۲۳۸) غرض در توجه به معنی فطر و فاطر در توحید حقیقی است.

چو ابراهیم و یوسف باش ذا کر	جناب حق تعالی را به فاطر
که بی دور و تسلسلهای فکری	بیابی دولت توحید فطری
ترا صد شبهه ابن کمونه	نماند خسر دلی بهر نمونه

ج - مطلب دیگر اینکه نفس ناطقة انسانی منطبق در ماده نیست و چون عاری از موادّ و قوه و استعداد است نسبت تعلق او با غیر از بدنش را امکان هست چنانکه

موجود مفارق عقلانی را که وجودی احدی الذات و ذو وضع نیست نسبت او با جمیع مادیات متساوی است. و به حکم برهان و عرفان بدن انسان از آن حیث که بدنست مرتبه نازله نفس است مطلقاً. و تعلق را انحاء گوناگون است که لازم نیست هر گونه تعلق نفس با غیر خود به نحوه تعلق او با بدنش باشد تا پنداری که از تعلق لازم آید که آن متعلق بدن نفس شود. و در این امر به مطلب شامخی که از حدیث شریف امام صادق علیه السلام در تثلیث عالم و آدم در ضمن شماره ۳۳ فصل اول گفته ایم ناظر باش.

د - مطلب دیگر در توحید و تجمیع و عزم و همت و اراده نفس است که اگر از رنگ تعلق رهایی یابد و صاحب همت باشد آثاری شگفت از وی صادر گردد. لذا ارواح کُمل توانند در آن واحد در اماکن مختلف حاضر باشند که بدون تنقید و انحصار در صور کثیره در آیند و آن صور بر او صادق آیند که همه از منشآت او و مثالهای قائم به او هستند به نحو قیام فعل به فاعل. در این معنی به فصل پنجم از فصول سابقه تمهید جملی «مصباح الانس» ابن فناری (ص ۳۷ ط ۱) رجوع شود که گوید: «الانسان الكامل مظهر له من حيث الاسم الجامع، و لذا كان له نصيب من شأن مولا» - الخ. (۲۴۰)

و همچنین قیصری در آخر فصل ششم مقدماتش بر شرح «فصوص الحکم» که گوید: «والنفوس الانسانية الكاملة أيضاً يتشكّلون بأشكال غیر أشکالهم المحسوسة و هم فی دار الدنيا لقوة انسلاخهم من أبدانهم، و بعد انتقالهم أيضاً الى الآخرة لازدياد تلك القوة بارتفاع المانع البدنی، و لهم الدخول فی العوالم الملكوتية كلها» - الخ (ص ۳۳ ط ۱). (۲۴۱)

و نیز در شرح فصّ اسحاقی گوید: «العارف یخلق بهمته أی بتوجهه و قصده بقوته الروحانية صوراً خارجة عن الخيال موجودة فی الأعبان الخارجية كما هو مشهور من البدلاء بأنهم يحضرون فی آن واحد فی أماكن مختلفة و يقضون

سراستجابات دعا تعلق نفس به همه چیزهاست

حوائج عبادالله (ص ۱۹۷ ط ۱) (۲۲۲)

وبدین مضمون عارف رومی در دفتر دوم «مثنوی» گوید :

شیرمردانند در عالم مدد آن زمان کافغان مظلومان رسد

بسانگ مظلومان ز هر جا بشنوند آن طرف چون رحمت حق می‌دوند

و همچنین عارف سید حیدر آملی در این موضوع در کتاب «أسرار الشریعة و أنوار الحقیقة» (ص ۱۶۰) بیانی شریف دارد . و نیز مولی صدر المتألهین در «مفاتیح غیب» گوید : «لولا اشتغال النفس بتدبیر قواها الطبیعیة وانفعالها عنها لكان لها اقتدار علی انشاء الأجرام العظيمة المقدار الكثيرة العدد فضلاً عن التصرف فیها بالتدبیر والتحریرك ایاهها» (ص ۲۷ ط ۱) (۲۲۳)

و فیض را نیز در «حق الیقین» (۳۱۲ ط رحلی) در این موضوع مطالبی شریف است . و بخصوص فصّ شبثی «فصوص الحکم» و مشروح و مفصل تر از آن او آخر «مصباح الأنس» که فصلی در سرّ دعا و احکام آنست (ص ۲۵۸ ط ۱) .

با در نظر گرفتن این مطالب که اصول و امتهات در معرفت به سرّ استجابات دعایند آگاه می‌شوی که انسان قابل حشر با همه است و از هیچ چیز بریده نیست، و به قدر ارتباطش با طبایع و نفوس و عقول تأثیر دارد و تأثر می‌یابد، و با این ارتباط و تعلق وحدت نظام انسانی و کیانی مطابق لسان حال و استعداد نفوس و حصول شرایط دعا مطلقاً چه له و علیه به استجابات رسد . وَاللّهُ يَقُولُ الْحَقُّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ .

تبصره: در دعا باید توجه داشت که هیچگاه داعی بادت خالی بر نمی‌گردد . زبان روایات در این امر بسیار شیرین است . اتمّ فوائد و أهمّ مصالح آن اصلاح جوهر نفس ناطقه و لسان استعداد است که انسان آنرا در دعا بر اثر تقرب به حق سبحانه تحصیل می‌کند . خلاصه آنچه که برای تحصیل آن به دعا نشسته‌ای بهتر از آنکه می‌خواهی عائدت می‌شود . و اگر آن حاجت مخصوص تو بر آورده نشد غمین مباش که تبدیل به احسن شده است . وَهَالِ رَبُّكُمْ اَدْعُوْكَ اَسْتَجِبْ لَكُمْ (غافر : ۶۱) (۲۲۴)

رساله نور علی نور ، در ذکر و ذاکر و مذکور

ادْعُونِيْ يٰعَنِىْ مَّرَا بِخَوَانِيْدَ كِهْ اَيْنَ دَعَا مَطْلَقاً مُسْتَجَابْ اِسْت. آرى پس از چند آيه بعد از آن فرمود : هُوَ الْحَيُّ لَا اِلَهَ اِلَّا هُوَ قَدْ دَعَاوُهُ مُخْلِصِيْنَ لَهٗ الدِّيْنَ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ . (۲۴۵)

الحمد لله رب العالمين كه رساله به اسم الهى افتتاح و به حمد الهى اختتام يافت ، و معنى نور على نور بر منصه ظهور نشست . و در شب يكشنبه دوازدهم جمادى الآخر ۱۴۰۶ هـ ق = ۱۳۶۴/۱۲/۳ هـ ش در بلد طبّيب و دارالعلم قسم به پايان رسيد .

حسن حسن زاده آملی



اضافات و توضیحات



مرکز تحقیق کتاب و تفسیر علوم اسلامی

باسمه تعالی

این بخش از رساله، شامل ترجمه آیات، روایات، ادعیه و اقوال حکماء و عرفاء است، بعلاوه برخی توضیحات لازم که از دیگر آثار علمی مؤلف محترم نقل شده است، و با شماره مسلسل در متن کتاب مشخص گردیده است.

واژه حجة الاسلام والمسلمین جناب آقای حسن رضائی که متون عربی ترجمه نشده رساله را به فارسی برگردانده‌اند تشکر و قدردانی می‌شود.



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

اضافات و توضیحات

- ۱- چون بندگان من درباره من از تو پرسند بگو من نزدیکم و به ندای کسی که مرا بخواند پاسخ می‌دهم، پس به ندای من پاسخ دهند و به من ایمان آورند تا راه راست یابند.
- ۲- به دعاء تمسک جوئید که به هیچ چیز همانند دعاء به خداوند نزدیک نمی‌شوید.
- ۳- و ذوالنون را آنگاه که خشمناک برفت و پنداشت که هرگز بر او تنگ نمی‌گیریم و در تاریکی نداداد هیچ خدایی جز تو نیست تو منزّه هستی و من از ستمکاران هستم. دعایش را مستجاب کردیم و او را از اندوه رهانیدیم و مؤمنان را این چنین می‌رهانیم.
- ۴- در شگفتم برای کسی که از چهار چیز بیم دارد، چگونه به چهار چیز پناه نمی‌برد؟
در شگفتم برای کسی که ترس بر او غلبه کرده، چگونه به ذکر «حسبنا الله ونعم الوکیل» پناه نمی‌برد. زیرا بتحقیق شنیدم که خداوند عزّوجلّ به دنبال ذکر یاد شده فرمود: پس (آن کسانی که به عزم جهاد خارج گشتند و تخویف شیاطین در آنها اثر نکرد و به ذکر فوق تمسک جستند) همراه با نعمتی از جانب خداوند (عافیت) و چیزی زائد بر آن (سود در تجارت) باز گشتند و هیچ گونه بدی به آنان نرسید.
- و در شگفتم برای کسی که اندوهگین است، چگونه به ذکر «لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین» پناه نمی‌برد. زیرا بتحقیق شنیدم که خداوند عزّوجلّ به دنبال ذکر فوق فرمود: پس ما (یونس را در اثر تمسک به ذکر یاد شده) از اندوه نجات دادیم و همین گونه مؤمنین را نجات می‌بخشیم.
- و در شگفتم برای کسی که مورد مکر و حيله واقع شده، چگونه به ذکر «أفوض امری الی الله إن الله بصیر بالعباد» پناه نمی‌برد. زیرا بتحقیق شنیدم که خداوند عزّوجلّ به دنبال ذکر

فوق فرمود: پس خداوند (موسی را در اثر ذکر یاد شده) از شر و مکر فرعونیان مصون داشت. و در شگفتم برای کسی که طالب دنیا و زیباییهای دنیا است، چگونه به ذکر «ما شاء الله لا قوة الا بالله» پناه نمی برد. زیرا بتحقیق شنیدم که خداوند عزوجل بعد از ذکر یاد شده (از زبان مردی که فاقد نعمتهای دنیوی بود، خطاب به مردی که از آن نعمتها بهره مند بود) فرمود: اگر تو مرا به مال و فرزند، کمتر از خود می دانی پس امید است خداوند مرا بهتر از باغ تو بدهد...

ولفظ «عسی» در آیه اخیر به معنی ایجاب است یعنی امیدی است که بالضرورة محقق می گردد.

۵- قال جعفر بن محمد الصادق: وقد سأله عن شيء لحقه في الصلاة خر مغشياً عليه، فلما سري عنه قبل له في ذلك، فقال: ما زلت أردد الآية على قلبي حتى سمعتها من المتكلم بها، فلم يثبت جسمي لمعانية قدرته تعالى. (قوت القلوب ابوطالب مکی، ج ۱، ص ۱۰۰، ط مصر).
شیخ بهائی در اواخر کشکول (ص ۶۲۵، ط ۱) گوید: وروی فی الكتاب المذكور عنه - یعنی روی العارف القاسانی فی تأویلاته عن الامام الصادق علیه الصلاة والسلام - انه خر مغشياً عليه في الصلاة فسئل عن ذلك؟ فقال: ما زلت أردد الآية حتى سمعتها من المتكلم بها.
نقل الفاضل الميبدی فی شرح الديوان عن الشيخ السهروردي انه قال بعد نقل هذه الحكاية عن الصادق عليه السلام: ان لسان الامام في ذلك الوقت كان كشجرة موسى عند قول اني انا الله. وهو مذكور في الاحياء في تلاوة القرآن.

راقم حروف گوید: حدیث شریف در کلمه پنجاه کلمات مکنونه فیض نیز روایت شده است و در حاشیه چاپ هند آن مرقوم است که آن آیه ایاک نعبد و ایاک نستعین است. و آنکه امام فرمود: حتی سمعتها من المتكلم بها، سری غریب برای اهل سر است و در روایات دیگر نیز که معصوم می فرماید آیات قرآن را از خداوند شنیده ام اینچنین اند مثلاً شیخ صدوق در حدیث دوم مجلس امالی به اسنادش روایت می کند. (حدیث در صفحه ۱۳ نقل شده است).

حدیث سیزدهم کتاب فضل قرآن کافی (ج ۲، ص ۴۴۰، معرب) باسناده عن الزهري قال: قال علي بن الحسين عليهما السلام: لو مات من بين المشرق والمغرب لما استوحشت بعد أن يكون القرآن معي وكان عليه السلام إذا قرأ «مالك يوم الدين» يكررها حتى كاد أن يموت. سيد بن طاوس حدیث مذکور را در فلاح السائل چنین نقل فرموده است: فقد روى ان مولانا الصادق عليه السلام كان يتلو القرآن في صلوة فغشى عليه، فلما أفاق سئل ما الذي اوجب ما انتهت حالك اليه؟ فقال عليه السلام ما معناه: ما زلت اكرر آيات القرآن حتى بلغت الى حال كأني سمعتها مشافهة ممن انزلها على المكاشفة والعيان، فلم تقم القوة البشرية بمكاشفة الجلالة الالهية.

۶- ونامهای چیزها را به آدم پیاموخت سپس آنها را به فرشتگان عرضه کرد وگفت اگر راست می گوئید مرا به نامهای این چیزها خبر دهید. گفتند منزهی تو، ما را جز آنچه تو به ما آموخته ای دانشی نیست تویی دانای حکیم.

۷- آدم از پروردگارش کلمه ای چند فراگرفت پس خدا توبه او را پذیرفت زیرا او توبه پذیر و مهربان است.

۸- [آدم و حوا] گفتند ای پروردگار ما به خود ستم کردیم و اگر ما را نیامرزی و بر ما رحمت نیآوری از زیان دیدگان خواهیم بود.

۹- در کافی از امام باقر یا امام صادق علیهما السلام نقل شده که یکی از این دو بزرگوار فرمود: بتحقیق کلماتی را که حضرت آدم علیه السلام از خداوند فراگرفت و بدانها توبه اش مقبول درگاه حضرت احدیت شد عبارت است از اذکار زیر:

لا اله الا انت ... الخ، یعنی خدائی بجز ذات یکتای تو نیست. بارالها ترا ستایش و تقدیس می کنم. بد کردم و بخود ظلم روا داشتم، پس توبه ام را بپذیر و مرا مورد آمرزش قرار ده که تو بهترین آمرزندگان.

لا اله الا انت ... الخ، یعنی خدائی بجز ذات یکتای تو نیست. بارالها ترا ستایش و تقدیس می کنم، بد کردم و بخود ظلم روا داشتم پس مرا بیامرز و مورد رحمت قرار ده که

تو رحم کننده ترین رحم کنندگانی.

لا اله الا انت ... الخ، یعنی خدائی بجز ذات یکتای تو نیست. بارالها تراستایش و تقدیس می کنم، بدکرم و بخود ظلم روا داشتم پس توبه ام را بپذیر که تو توبه پذیر و مهربانی.

۱۰ - و هنگامی که ابراهیم و اسماعیل پایه های خانه خدا را بالا بردند گفتند ای پروردگار ما از ما بپذیر که تو شنوا و دانا هستی.

۱۱ - و خدای شما خدایی است یکتا، خدایی جز او نیست، بخشاینده و مهربان است.

۱۲ - برخی از مردم می گویند: ای پروردگار ما، ما را در دنیا چیزی بخش، اینان را در آخرت نصیبی نیست، و برخی از مردم می گویند: ای پروردگار ما، ما را هم در دنیا چیزی بخش و هم در آخرت و ما را از عذاب آتش ننگه دار. اینان از آنچه خواسته اند بهره مند می شوند و خدا به سرعت به حساب هر کسی می رسد.

۱۳ - بتحقیق قوم به تجربه یافته اند که مداومت بر ذکر «یا حی یا قیوم یا من لا اله الا انت» موجب حیات عقل است.

۱۴ - انسان کامل اسم اعظم الهی است:

در الله ذاتی و وصفی، و در اسم اعظم اشارتی می کنیم: برهان مطلب نخستین را در اول الهیات اسفار طلب باید کرد که از فصل نخستین تا هشتم موقف اول آن در توحید و معرفت الله ذاتی است، و هشتم آن در توحید و معرفت الله وصفی که الوهت یعنی وصف عنوانی اله و رب عالم بودن است چنانکه در مفتتح فصل گوید: فی اثبات وجوده والوصول الی معرفة ذاته، و در مفتتح هشتم گوید: فی ان واجب الوجود لا شریک له فی الالهية وان اله العالم واحد (ص ۱۹، ج ۳، ط ۱).

و نیز الهیت را در آخر فصل چهارم موقف ثانی الهیات معنی و تفسیر کرده است (ص ۲۹) و مقصود از تشعیب این است که همان ذات واجب الوجود یکتا اله و رب العالمین است فافهم، بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین.

سلطان بحث الوهت را بنحو مستوفی در مصباح الانس در شرح خاتمه تمهید جمعی

کلی طلب باید کرد (ص ۱۱۹ چاپ سنگی) و در شرح قیصری بر فصوص نوحی فصوص الحکم (ص ۱۴۸ ط ۱)، و بر ابراهیمی آن (ص ۱۷۳) و بر یعقوبی آن (ص ۲۱۷)، و در این بیان امام صادق علیه السلام در نیل بدین سر مقنع تدبر شود که فرمود: اسم الله غیره الخ (ج ۱، کافی، ص ۸۸، معرب) در مطلب نخستین به همین ایماء اکتفا می‌کنیم و در اسم اعظم به اجمال و اختصار سخن می‌گوییم:

بدانکه اسماء لفظی، اسماء اسماء و اظلال آنهایند و عمده خود اسمایند که حقائق نوریه و اعیان کونیه‌اند و به این ظل و ذی ظل اشاره کرده‌اند که للحروف صور فی عوالمها، چنانکه شیخ اکبر محیی الدین عربی در درمکنون و جوهر مصون در علم حروف آورده است و شیخ مؤید جندی هم در شرح فصوص گوید: اعلم الاسم الاعظم الذی اشتهر ذکره و طاب خبره و وجب طیه و حرم نشره من عالم الحقایق و المعانی حقیقة و معنی، و من عالم الصور و الالفاظ صورة و لفظاً الخ (ص ۷۰، ط ۱)؛ کیف کان در استرواح از این سر مقنع گوئیم: سر هر چیز لطیفه و حقیقت مخفی او است که از آن تعبیر به حصه وجودی آن نیز می‌کنند و همین سر و حصه وجودی، جدول از تباط به بحر بیکران متن اعیان است.

جدولی از بحر وجودی حسن بیخبر از جدول و دریاستی

حال بدانکه الوهت چون ظل حضرت ذات است و امهات اسماء الوهت که حی و عالم و مرید و قادراند به منزلت ظلال اسماء ذاتند، پس اعظم اسماء حقیقت الوهیت، اسم الله است. و اسم اعظم در مرتبه افعال اسم قادر و قدیر است که آماند زیرا اسم خالق و باری و مصور و قابض و باسط و امثال آنها بمنزله سده اسم قادرند.

و اعظمیت اسماء را مرتبت دیگر نیز هست که اختصاص به تعریف دارد، پس هر اسمی که در تعریف حق سبحانه اتم از دیگری است اعظم از آنست، خواه تعریف در مرتبت لفظ و کتابت باشد و خواه در مرتبت خارج از آن که عین خارجی خواهد بود و این راجع به همان سر و حصه یاد شده است که اسم اعظم اختصاص به انسان کامل می‌یابد، من رأی فقد رأی الله، پس وجود خاتم اعظم اسماء الله است و همچنین دیگر کلمات تامه و اسمای

حسنی الهی. تلك الرسل فضلنا بعضهم على بعض (بقره، ۲۵۴)، ولقد فضلنا بعض النبيين على بعض (الاسراء، ۵۶). ودر کافی به اسنادش از معاویه بن عمار از ابی عبدالله علیه السلام روایت کرده است: فی قول الله عزوجل والله الاسماء الحسنى فادعوه بها، قال: نحن والله الاسماء الحسنى التي لا يقبل الله من العباد عملاً الا بمعرفتنا (ج ۱، ص ۱۱۱، معرب).

اسم اعظم خاتم صلی الله علیه وآله نصیب کسی نمی شود، آری بدان قدر که به آن حضرت تقرب عینی جستی نه آینی، به اسم اعظم حق نزدیک شدی. وچون قرآن بین دفتین، صورت کتبی خاتم است این اسم کتبی نیز اسم اعظم است چنانکه دانسته شد. از این بیان تعریفی وجه جمع روایات عدیده در اسم اعظم را بدست آورده‌ای، حال با توجه به اصول مذکور در این چند نقل آتی دقت شود:

الف - در تفسیر اخلاص مجمع روایت شده است: عن امير المؤمنين عليه السلام انه قال رأيت الخضر في المنام قبل بدر ليلة فقلت له علمني شيئاً انتصر به على الاعداء فقال قل: يا هو يا من لا هو الا هو، فلما اصبحت قصصت على رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فقال يا على علمت الاسم الاعظم؛ الحديث.

ب - حجت کافی (ج ۱، ص ۱۷۹، معرب) باسناده عن ابی جعفر علیه السلام ان اسم الله الاعظم على ثلاثة وسبعين حرفاً وانما كان عند آصف منها حرف واحد فتكلم به فخسف بالارض ما بينه وبين سرير بلقيس حتى تناول السرير بيده ثم عادت الارض كما كانت اسرع من طرفة العين، ونحن عندنا من الاسم الاعظم اثنان وسبعون حرفاً، وحرف واحد عند الله استأثر به في علم الغيب عنده ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم.

ج - باب نوزدهم مصباح الشریعه: سئل رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم عن اسم الله الاعظم فقال كل اسم من اسماء الله اعظم ففرغ قلبك عن كل ما سواه وادعه بأى اسم شئت فليس في الحقيقة لله اسم دون اسم بل هو الله الواحد القهار. در حدیث معراجی که رسول الله صلى الله علیه وآله مخاطب به یا احمد یا احمد است امر به عظم اسمائی فرموده است. کَأَنَّ عارف بسطامی از این کلمه سامی اقتناص کرده است که شخصی از او پرسید اسم اعظم

کدام است؟ گفت تو اسم اصغر به من بنمای که من اسم اعظم به تو بنمایم، آن شخص حیران شد، پس گفت: همه اسماء حق عظیم اند.

د - باقر علوم الاولین و الآخرین علیه السلام در دعای عظیم الشأن اسرار شهر الله مبارک و غیر آن فرمود: اللهم انی اسألك من اسمائك باکبرها وکل اسمائك کبيرة.

ه - در تفسیر ابوالفتح رازی است که حضرت امام صادق را پرسیدند از مهمترین نام اسم اعظم، حضرت فرمود به او در این حوض سرد رو، در آن آب رفت و هر چه خواست بیرون آید فرمود منعی کردند تاگفت یا الله اغثنی، فرمود: این اسم اعظم است. پس اسم اعظم بحالت خود انسان است.

و - فی البحار باسناده الی ابی هاشم الجعفری قال: سمعت أبا محمد علیه السلام يقول: بسم الله الرحمن الرحيم أقرب الی اسم الله الاعظم من سواد العين الی بیاضها (ج ۱۹، جزء دوم، ص ۱۸، ط کمپانی). وقریب بدین حدیث در اول فاتحه تفسیر صافی آمده است: العیاشی عن الرضا علیه السلام انها أقرب الی اسم الله الاعظم من ناظر العين الی بیاضها. ورواه فی التهذیب عن الصادق علیه السلام.

ز - سید اجل علیخان شیرازی مدنی در کتاب کلم طیب نقل فرموده که اسم اعظم خدای تعالی آنست که افتتاح آن الله و اختتام آن هو است و حروفش نقطه ندارد و لا یتغیر قرائته أعرب أم لم یعرب و این در قرآن مجید در پنج آیه مبارکه از پنج سوره است: بقره و آل عمران و نساء و طه و تغابن. راقم گوید که آن شش آیه در شش سوره است که یکی هم در سوره نمل است:

الله لا اله الا هو الحي القيوم تا آخر آیه الكرسي (بقره ۲۵۶).

الله لا اله الا هو القيوم نزل عليك الكتاب بالحق مصدقا لما بين يديه وانزل التوراة والانجيل من قبل هدى للناس وانزل الفرقان (آل عمران ۳).

الله لا اله الا هو ليجمعنكم الی يوم القيمة لاریب فیہ و من أصدق من الله حدیثاً (نساء ۸).

الله لا اله الا هو له الاسماء الحسنی (طه ۹).

الله لا اله الا هو رب العرش العظيم (نمل ۲۷).

الله لا اله الا هو وعلى الله فليتوكل المؤمنون (تغابن ۱۴).

بلکه باید گفت که این اسم اعظم در هفت آیه قرآن کریم است که آیه شصت و سه سوره مبارکه غافر که سوره مؤمن است از آن جمله است ذلك الله ربكم خالق كل شئ لا اله الا هو فاني توفكون. این آیه کریمه همانست که عالم جلیل محمود دهدار متخلص به عیانی در کنوز الاسماء در تحصیل اسم اعظم فرموده است:

حـ در سوره انجیل بخوان بدرستی که همانست همان

هست در مصحف مابعد سه میم در میانهای سور در حم

زیرا حنه مادر مریم سلام الله علیهما است و آن سج است، و انجیل به بعد ابجدی م است که غافر قرآنست چه مؤمن چهلمین سوره آنست و بیت بعد توضیح قبل است زیرا که سه میم به بعد مذکور که آن را اعداد اجزای جفری و عدد وسط ابجدی نیز گفته اند، چنانکه ناظم در اول جواهر الاسرار آورده است و از حضرت وصی علیه السلام روایت کرده است، لط است که بعد سه میم غافر است، فتدبر. دل داده ای درباره همین آیه کریمه گفته است:

دلم در بسند دلداری سه دام است که نامش کعبه هر خاص و عام است

نشانت می دهم گرمی شناسی دو میم و چار کاف و هشت لام است

ح - در غالب مقامات مقالات بیت وحی که در زیر آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین از اسم اعظم سخن رفت، در الحی القیوم شرکت دارند.

در جواب سؤال صد و سی و یکم باب هفتاد و سوم فتوحات مکیه گوید: ما رأس اسمائه الذی استوجب منه جميع الاسماء؟ الجواب: الاسم الاعظم لامدلول له سوی عین الجمع وفيه الحی القیوم (ص ۱۳۳، ج ۲، ط بولاق).

شرط هر یک از اسمای ذات و صفات و افعال حیوة است و امهات اسماء و صفات هفت است: حیوة و علم و اراده و قدرت و سمع و بصر و کلام است که آنها را ائمه سبعه گویند و امام ائمه صفات حیوة است و امام ائمه اسماء حی که در اک فعال است، فبصر.

اضافات و توضیحات

اسم مفرد محلی به الف و لام، افاده استغراق و شمول می‌کند و جمله اسمیه بخصوص خبر محلی به الف و لام و مخصوصاً اگر کنایه در بین فاصله باشد، افادت انحصار بوجه اتم نماید، فافهم.

قیوم فوق قائم است، چنانکه کثرت مبانی حاکم است که هم قائم به ذات خود است و هم نگهدار غیر است، یعنی ما سواه قائم به او هستند، به این معنی که متن اعیان است و اعیان شئون و اطوار او، فهو سبحانه قیوم کل شیء مما فی السموات والارض، الممسک لهما أن تزولا ولئن زالتا ان أمسکهما من أحد بعده. و به این معنی لطیف قیصری در اول مقدمات شرح فصوص نظر دارد که فهو القیوم الثابت بذاته والمثبت لغيره.

خواجه طوسی در آخر نمط چهارم شرح اشارات شیخ رئیس در تفسیر آن گوید: القیوم بریء عن العلائق ای عن جمیع أنحاء التعلق بالغير، وعن العہدای عن انواع الاحکام والضعف والدرك وما یجرى مجرى ذلك، يقال فی الامر عہدة ای لم یحکم بعد، وفی عقل فلان عہدة ای ضعف، وعہدته علی فلان ای ما ادرك فیه من درك فاصلاحه علیه، وعن المواد ای الهیولی الاولى وما بعدها من المواد الوجودية، وعن المواد العقلية کالماهیات، وعن غیرها مما یجعل الذات بحال زائدة ای عن المشخصات والموارض التي یصیر المعقول بها محسوساً أو مخیلاً أو موهوماً.

این تفسیر بی‌دغدغه نیست، چه آن بر مبنای توحید متأخرین از مشاء است که تنزیهی است در عین تشبیه. سبحان الله عما یصفون، فتدبر. غرض اینکه چون ذات واجبی حی قیوم است و الحی امام ائمه است و القیوم قائم بذات مقیم ماسواه است، پس الحی القیوم اسم اعظم است الله لا اله الا هو الحی القیوم.

ط - در دو چوب و یک سنگ گوید (ص ۵۴): تقریر مهم، بعضی از بزرگان فرموده‌اند علم اسم اعظم الهی است. و شنیدم یکی از اکابر اهل معنی در اطراف اسم اعظم خیال کرد و بعد گفت عقیده دارم یقین اسم اعظم است ولی بشرط یقین و یقین دو قسم است: طریق و موضوعی و نیز فعلی است و انفعالی، فلیتدبر.

مرحوم کفعمی در مصباح، یقین را در عداد اسماء حق تعالی آورده است، در حرف یا در فصل سی و دو که در خواص اسماء حسنی و شرح آنها است چنین آورده است: اللهم انی اسألك باسمک یا یقین یا یدالواثقین یا یقظان لایسهو الخ، پس از بعضی از اکابر که در دو چوب و یک سنگ حکایت شد بر این مبنای رصین است.

آنکه فرمود: ولی بشرط یقین، چون خود یقین بسیار رصین و وزین است. در این دو حدیث شریف به دقت تدبر شود:

حدیث اول: فی الکافی عن ابی الحسن الرضا علیه السلام (حدیث سوم باب حدوث العالم واثبات المحدث از کتاب التوحید ص ۶۱ ج ۱ معرب) وساق الحدیث الی أن قال: فقال - ای رجل من الزنادقة قال - اوجدنی کیف هو واین هو؟ فقال: ویلک ان الذی ذهب الیه غلط هو این الاین بلا این وکیف الکیف بلا کیف فلا یعرف بالکیفوفیه ولا بأینوفیه ولا یدرک بحاسة ولا یقاس بشیء. فقال الرجل: فاذا انه لاشیء اذا لم یدرک بحاسة من الحواس؟ فقال ابوالحسن علیه السلام: ویلک لما عجزت حواسک عن ادراک انکرت ربوبیته ونحن اذا عجزت حواسنا عن ادراک اننا ربنا بخلاف شئی من الاشیاء. پس بدانکه یقین اسم حق تعالی است به اعتبار خروج آن از حد تشبیه، وبودن آن به خلاف شیء ای از اشیاء، فتدبر.

حدیث ثانی: فی الکافی باسناده عن اسحاق بن عمار قال سمعت اباعبدالله علیه السلام یقول ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم صلی بالناس الصبح فنظر الی شاب فی المسجد وهو یخفق ویهوی برأسه مصفراً لونه قد نحف جسمه وغارت عیناه فی رأسه، فقال له رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم: کیف اصبحت یا فلان؟ قال: أصبحت یا رسول الله موقناً، فعجب رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم من قوله وقال: ان لكل یقین حقیقة فما حقیقة یقینک؟ فقال: ان یقینی یا رسول الله هو الذی أحزننی واسهر لیلی وأظلماً هو اجری فعزفت نفسی عن الدنیا وما فیها حتی کأنی انظر الی عرش ربی وقد نصب للحساب وحشر الخلائق لذلك وانا فیهم وکأنی انظر الی اهل النار وهم فیها معذبون مصطرخون

وكانی الآن اسمع زفير النار يدور فی مسامعی، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لأصحابه: هذا عبد نور الله قلبه بالإيمان، ثم قال له ألتزم ما أنت عليه، فقال الشاب: ادع الله يا رسول الله أن ارزق الشهادة معك، فدعاه رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فلم يلبث أن خرج فی بعض غزوات النبی صلى الله عليه وآله وسلم فاستشهد بعد تسعة نفرو كان هو العاشر (باب حقيقة الايمان والیقین از کتاب الايمان والكفر، ج ۲، ص ۴۴، معرب).

از ظاهر حدیث بعد از آن استفاده می شود که شاب مذکور حارثة بن مالك است و در این حدیث به رسول الله صلى الله عليه وآله عرض كرد كه: وكانی انظر الى اهل الجنة يتزاوون فی الجنة وكانی أسمع عواء اهل النار فی النار. و این واقعه در مشنوی عارف رومی به زید بن حارثة اسناد داده شد آنجا که در اواخر دفتر اول گوید:

گفت پیغمبر صباحی زید را
کیف اصبحت ای رفیق با صفا. الخ
در علم حروف برخی از آنها را اسم اعظم دانسته اند و از علامه شیخ بهائی منقول است که:
ای که هستی طالب اسرار و رمز غامضات

اسمی از اسمای اعظم با تو گویم گوش دار. الخ
که ناظر به اوتاد بدوح است چه اجهزط و ازواج آن را در جداول اوفاق اسرار پرفتوح
و در عداد سر مقنع اند و دروس اوفاقی ما مستوفی در آن وافی و موفی است.
و نیز در اذر زولا در باب هفتاد و سوم فتوحات مکیه از سؤال صد و سی و یک تا سؤال
صد و چهل و سه از صد و پنجاه و پنج سؤال حکیم محمد بن علی ترمذی و جواب آنها، از
اسم اعظم سخن رفت.

اسمای الهی گاهی به هو منتهی می شود، و گاهی به ذوالجلال والاكرام، و گاهی به الله
و تبارك و تعالی، و گاهی به هو الاول والاخر والظاهر والباطن. اولی در حدیث یاد شده
خضر، دومی در سوره الرحمن، و سومی در اول سوره حدید. و گاهی به ائمه سبعة: الحی،
العالم، المرید، القادر، السميع، البصیر، المتكلم. و گاهی به تسعة و تسعین که از فریقین
بصور عدیده مأثور است؛ ان الله تسعة و تسعین اسماً مائة الا واحداً من احصاها دخل الجنة.

وگاهی به هزار و هزار و یک، چون جوشن کبیر و غیر آن. وگاهی به چهار هزار، کما روی عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم انه قال ان الله اربعة آلاف اسم الحدیث (بحار، ج ۲، ط کمپانی، ص ۱۶۴)، وگاهی به و لا یعلم جنود ربک الا هو (المدثر، ۳۲).

در این زمینه به باب ما اعطی الائمة علیهم السلام من اسم الله الاعظم از کافی (ج ۱ ص ۱۷۹ معرب) و به جزء دوم مجلد نوزدهم بحار (ص ۱۸، ط ۱) رجوع شود که روایات صادره از مخزن ولایت در اسم اعظم همه نور است. در مصباح الانس در مقام سوم از فصل دوم تمهید جمعی (ص ۱۱۵-۱۱۷) انصافاً در اسم اعظم تحقیق دقیق و شریف و عمیق دارد. دفتر دل نگارنده هم در این مقام از لطف بهره‌ای شاید داشته باشد. والله سبحانه ولی التوفیق.

۱۵ - عارف مولی عبدالرزاق در شرح منازل السائرین فرماید: وقد جرب القوم ان الاکثار من ذکر یا حی یا قیوم یا من لا اله الا انت یوجب حیوة العقل. (ص ۳۵ و ۳۶، چاپ سنگی، ط ۱). کلمه اکثار را در حصول نتیجه دخیلی تمام است که همت در استقامت باید، نه حال فقط که اصحاب حال ممکن است اهل قیل و قال شوند، اما شهود طلعت سعادت و اعتلای به جنت قرب و مکاشفات انسانی اهل همت را است. و هر عمل و ذکر که کمتر از اربعین باشد چندان اثر بارزی ندارد و خاصیت اربعین در ظهور فعلیت و بروز استعداد و قوه و حصول ملکه، امری مصرح به در آیات و اخبار است. و در ادامه عمل به یک سال تا ادراک لیلۃ القدر شود هم در جوامع روایی از اهل بیت عصمت و وحی روایت شده است ففی باب استواء العمل والمداومة علیه من اصول الکافی (ج ۲، ص ۶۷، معرب) عن ابي عبدالله علیه السلام قال: اذا کان الرجل علی عمل فلیدم علیه سنة ثم یتحول عنه ان شاء الی غیره وذلک ان لیلۃ القدر یکون فیها فی عامه ذلک ما شاء الله ان یکون.

وعنه علیه السلام قال: أحب الاعمال الی الله عزوجل ما داوم علیه العبد و ان قل.

وعنه علیه السلام: ایاک ان تفرض علی نفسك فریضة فتفارقها اثنی عشر هلالاً.

وعنه علیه السلام قال: کان علی بن الحسین صلوات الله علیهما یقول انی لاحب ان اداوم

علی العمل وان قل.

و من ابی جعفر علیه السلام قال: ما من شیء أحب الی الله عزوجل من عمل یدوم علیه وان قل.

۱۶- نیست خدایی جز او که پیروزمند و حکیم است.

۱۷- ...ای پروردگار ما از آن پس که ما را هدایت کرده‌ای دل‌های ما را به باطل متمایل مساز و رحمت خود را بر ما ارزانی دار که تو بخشاینده‌ای.

۱۸- کسانی که می‌گویند: ای پروردگار ما ایمان آوردیم، گناهان ما را بیامرز و ما را از عذاب آتش حفظ کن.

۱۹- در آنجا زکریا پروردگارش را ندا داد و گفت ای پروردگار من مرا از جانب خود فرزندی پاکیزه عطا کن، همانا که تو دعا را می‌شنوی.

۲۰- ...ای پروردگار ما گناهان ما را و زیاده‌رویهای ما را در کارها بیامرز و ما را ثابت قدم گردان و در برابر کافران یاری کن، خدا پاداش این جهانی و پاداش نیک آن جهانی را به ایشان ارزانی داشت و او نیکو کاران را دوست می‌دارد.

۲۱- عیسی بن مریم گفت: بار خدایا ای پروردگار ما برای ما مائده‌ای از آسمان بفرست تا ما را و آنان را که بعد از ما می‌آیند عیدی و نشانی از تو باشد و ما را روزی ده که تو بهترین روزی دهندگان هستی.

۲۲- من از روی اخلاص روی به سوی کسی آوردم که آسمانها و زمین را آفریده است و من از مشرکان نیستم.

۲۳- بگو نماز من و قربانی من و زندگی من و مرگ من برای خدا آن پروردگار جهانیان است او را شریکی نیست، به من چنین امر شده است و من از نخستین مسلمانانم.

۲۴- آیه السخرة علی ما فی مجمع البحرين و فی غیره: می‌فرموده تعالی: ان ربکم الله الذی خلق السموات والارض فی ستة ايام ثم استوی علی العرش یغشی اللیل النهار یطلبه حیثاً والشمس والقمر والنجوم مسخرات بأمره الا له الخلق والامر تبارک الله رب العالمین

(الاعراف: ۵۵-۵۷).

آیه سخره به همین عنوان در السنه خواص صحابه بلکه غیر خواص نیز دایر بوده است و در جوامع روانی چون کوكب درّی درّ درخشان است و دستور العمل سائر در برنامه سالكانست و تأثیر آن در صفاء قلب و اطمینان نفس و نفی خواطر و ازاله شك و وسواس بعدد سبعین مرتبه مستعده را در مرتبت ايقانست، و دستور آن از حضرت وصی علیه السلام عین برهانست.

الحديث الاول من باب ما يفصل به بين دعوى المحق والمبطل في أمر الامامة من كتاب الحجة من اصول الكافي (ج ۱، ص ۲۷۹، معرب) باسناده الى ابي عبدالله عليه السلام قال بعث طلحة والزبير رجلا من عبد القيس يقال له خدّاش الى امير المؤمنين صلوات الله عليه وقالاه: انا نبعثك الى رجل طالما كنا نعرفه واهل بيته بالسحر والكهانة وانت أوثق من بحضرتنا من انفسنا من أن تمتنع من ذلك منه وان تحاجه لنا حتى تفقه على أمر معلوم - الى أن قال:

فلما أتى خدّاش امير المؤمنين عليه السلام... قال فانشدك بالله الذي هو اقرب اليك من نفسك الحائل بينك وبين قلبك الذي يعلم خائنة الاعين وما تخفي الصدور، أتقدم اليك الزبير بما عرضتك عليك؟ قال: اللهم نعم، قال لو كنت بعد ما سألتك ما ارتد اليك طرفك، فانشدك الله هل علمك كلاما تقوله اذا أتيتني؟ قال اللهم نعم، قال على عليه السلام: آية السخرة؟ قال نعم، قال فأقرأها وجعل على عليه السلام يكررها ويرددها ويفتح عليه اذا أخطأ حتى اذا قرأها سبعين مرة. قال الرجل: ما يرى امير المؤمنين عليه السلام أمره بتردها سبعين مرة، ثم قال له: أتجد قلبك اطمأن؟ قال: اي والذي نفسي بيده. الحديث. ملا صالح مازندراني در شرح اصول كافي (ج ۶، ص ۲۵۷، ط ۱) فرموده است: وفيه دلالة على أن قراءة هذه الآية سبعين مرة توجب صفاء القلب واطمينانه ورفع شكه ووساوسه.

و نیز مجلسی در مرآة العقول (ج ۱، ص ۲۵۲، ط ۱) فرموده است: وهذا يدل على ان قراءة هذا الآية سبعين مرة توجب رفع شر شياطين الجن والانس واطمينان النفس على

الاسلام والایمان وتنور القلب بالیقین.

وفی الحدیث ۱۶ من باب الدعاء عند النوم والانتباه من اصول الکافی (ج ۲، ص ۳۹۲، معرب) قال ابو عبد الله علیه السلام: من قرأ عند منامه آیه الكرسی ثلاث مرات، والآیه التي فی آل عمران «شهد الله انه لا اله الا هو والملائكة، وآیه السخرة وآیه السجدة، وكل به شیطانان یحفظانه من مردة الشیاطین، شأوا أو أبوا، ومعهما من الله ثلاثون ملكا یحمدون الله عز وجل ویسبحونه ویهللونه ویكبرونه ویستغفرون له الى أن یتبه ذلك العبد من نومه وثواب ذلك به. علامه مجلسی در مرآة در شرح آن گوید (ج ۲، ص ۴۹۵، ط ۱): آیه السخرة فی الاعراف: «ان ربکم الله الذی خلق السموات....» الی قوله: رب العالمین، وقیل الی قریب من المحسنین كما ذکره الشیخ البهائی (ره) انتهى.

راقم گوید آیه سخره از ان ربکم تا قریب من المحسنین است و مرحوم سبزواری نیز در جامع الدعوات (ص ۱۹) مانند شیخ بهائی تنصیف فرموده است که تا قریب من المحسنین است. ۲۵- و بر مردم مدین برادرشان شعیب را فرستادیم.... مهتران قومش که سرکشی پیشه کرده بودند گفتند: ای شعیب تو و کسانی را که به تو ایمان آوردند از قریه خویش می رانیم، مگر آنکه به آئین ما برگردید. گفت و هر چند از آن کراحت داشته باشیم؟ پس از آنکه خدا ما را از کیش شما رهانیده است اگر بدان باز گردیم بر خدا دروغ بسته باشیم و ما دیگر بار بدان کیش باز نمی گردیم مگر آنکه خدا آن پروردگار ما خواسته باشد زیرا پروردگار ما بر همه چیز احاطه دارد ما بر خدا توکل می کنیم، ای پروردگار ما میان ما و قوم ما بحق راهی بگشا که تو بهترین راهگشایان هستی.

۲۶- اگر باز گردند بگو خدا برای من کافی است، خدایی جز او نیست، بر او توکل کردم و اوست پروردگار عرش بزرگ.

۲۷- جز گروهی از آنها به موسی ایمان نیاوردند... گفتند بر خدا توکل کردیم ای پروردگار ما، ما را مغلوب این مردم ستمکار مکن و به رحمت خود ما را از این کافران رهایی بخش.

۲۸- ای پروردگار من مرا فرمانروایی دادی و مرا علم تعبیر خواب آموختی. ای آفریننده

آسمانها و زمین تو در دنیا و آخرت کار ساز منی، مرا مسلمان بمیران و قرین شایستگان ساز.
۲۹- بگو پروردگار من است، خدایی جز او نیست، بر او توکل کرده‌ام و توبه من بدرگاه اوست.

۳۰- ای پروردگار من مرا و فرزندان مرا بر پای دارندگان نمازگردان، ای پروردگار ما دعای مرا بپذیر، ای پروردگار ما مرا و پدر و مادرم و همه مؤمنان را در روز حساب پیامرز.
۳۱- پاره‌ای از شب را به نماز خواندن زنده بدار، این نافله خاص تو است، باشد که پروردگارت تو را به مقامی پسندیده برساند، بگو: ای پروردگار من مرا به راستی و نیکوئی داخل کن و به راستی و نیکویی بیرون بر و مرا از جانب خود پیروزی و یاری عطا کن.
۳۲- بدان بدرستی که برای صاحب مقام محمود (مقامی که نمازگزاران در شب بدان نائل می‌شوند) دعائی معین است. و آن عبارت است از قول خداوند تعالی خطاب به پیامبرش «صلی الله علیه و سلم» که او را بدان امر می‌کند و از وی می‌خواهد که بگوید: «وَقُلْ رَبِّ ادْخُلْنِيْ مَدْخَلَ صَدَقٍ وَاُخْرِجْنِيْ مَخْرَجَ صَدَقٍ وَاَجْعَلْ لِّیْ مِنْ لَّدُنْكَ سُلْطٰنًا نَّصِيْرًا وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ اِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوْقًا» (اسراء ۸۱-۸۲).

«وَقُلْ رَبِّ ادْخُلْنِيْ مَدْخَلَ صَدَقٍ» مراد به مدخل صدق همین مقام محمود است. پس بدرستی که این مقام - به نحو کمال - موقعی است ویژه محمد «صلی الله علیه و آله» و او در این مقام خداوند را به ستایشهایی می‌ستاید که معرفت احدی بدانها نمی‌رسد مگر زمانی که به مقام مذکور راه یابد.

«وَاُخْرِجْنِيْ مَخْرَجَ صَدَقٍ» یعنی (پیامبر صلی الله علیه و آله از خداوند می‌خواهد) هرگاه از مقام مذکور به دیگر مقامات منتقل شود. همانند موقع دخول بدان مقام، عنایت حق تعالی (که پیامبر را به مقام محمود مشرف نمود) همراه او باشد.

«وَاَجْعَلْ لِّیْ مِنْ لَّدُنْكَ سُلْطٰنًا نَّصِيْرًا» یعنی موقعی که منکرین شرافت مقام مذکور با من به منازعت بر می‌خیزند مرا به حجتی که یاورم باشد مجهز کن. چرا که صاحب مقام شریف همواره مورد حسد حسودان است. و از آنرو که نفوس قاصره، بدان مقام دسترسی ندارند،

واز نسبت نقص و قصور گریزانند و حالتی را که خود برآند بزرگ می‌شمارند همیشه در صدد عیب‌جوئی از آن مقامند.

«وقل جاء الحق وزهق الباطل ان الباطل كان زهوقاً» و بگو که حق آمد، و باطل هلاک گشت، چرا که باطل همیشه هلاک شدنی است. (فتوحات، ج ۱، ص ۱۶۵)

۳۳- آنانکه از پیش دانش آموخته‌اند چون قرآن برایشان تلاوت شود سجده‌کنان بر روی در می‌افتند و می‌گویند: منزّه است پروردگار ما، وعده پروردگار ما انجام یافتنی است.

۳۴- بگو سپاس خدایی را که فرزندی ندارد و او را شریکی در ملک نیست و به مذلت نیفتد که به یاری محتاج شود، پس او را تکبیرگوی تکبیری شایسته.

۳۵- آیا پنداشته‌ای که اصحاب کهف و رقیم از نشانه‌های شگفت‌انگیز ما بوده‌اند؟ آنگاه که آن جوانمردان به غار پناه بردند و گفتند ای پروردگار ما، ما را از سوی خود رحمت عنایت کن و کار ما را به راه رستگاری انداز.

۳۶- و ایوب را یاد کن آنگاه که پروردگارش را ندا داد: به من بیماری ورنج رسیده است و تو مهربانترین مهربانانی، دعایش را اجابت کردیم و آزار از او دور کردیم...

۳۷- و ذوالنون (یونس) را آنگاه که خشمناک گرفت و پنداشت که هرگز بر او تنگ نمی‌گیریم و در تاریکی ندا داد: هیچ خدایی جز تو نیست تو منزّه هستی و من از ستمکاران هستم. دعایش را مستجاب کردیم و او را از اندوه رهایی‌بخشیم و مؤمنان را این چنین می‌رهانیم.

۳۸- مرحوم استاد علامه طباطبائی فرمودند که مرحوم قاضی (استاد آنجناب عارف عظیم و سالک مستقیم حضرت آیه‌الله حاج سید علی قاضی تبریزی) اول دستوری که می‌دادند ذکر یونسی بود «لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین» (انبیاء، ۸۸) که در مدت یک سال در وقت خاص به حالت سجده تبار خوانده شود. و دیگر مسبحات است که هر شب تلاوت شود. فرمودند ولی در خبر مسبحات خمس است که سوره اعلی را ندارد و ما این حدیث را به مرحوم قاضی عرضه داشتیم و ایشان با وجود این، سخت مصر بودند که

مسیحات ست قرائت شود زیرا خودش هم چیزهایی می دانست که از اساتید سینه به سینه اخذ کرده بود.

راقم گوید که در اصول کافی در باب فضل قرآن (ص ۴۵۴، ج ۲، معرب) به اسنادش روایت فرمود عن جابر قال: سمعت ابا جعفر علیه السلام يقول: من قرأ المسبحات كلها قبل أن ينام لم يمت حتى يدرك القائم، وإن مات كان في جوار محمد النبي صلى الله عليه وآله وسلم. مرحوم فیض در بیان حدیث در وافی (ج ۵، ص ۲۶۹) فرمود: المسبحات من السور ما افتتح بسبح او يسبح. و مرحوم مجلسی در مرآة العقول (ج ۲، ص ۵۳۳، ط ۱) فرمود: قال فی مجمع البحار وفي الحديث يقرأ المسبحات أي سور في أولها سبح لله او سبحان او سبع اسم ربك الاعلى. قال وقال في التهذيب: المسبحات من السور ما افتتح بسبح او يسبح.

مسیحات ست، اول آنها سوره حدید است سبح لله، و پس از آن حشر سبح لله، و پس از آن صف سبح لله، و پس از آن جمعه سبح لله، و پس از آن تغابن يسبح لله، و پس از آن اعلی سبح اسم ربك الاعلى.

و بنا بر قول تهذیب و وافی، مسبحات خمس است. و بنا بر قول مجمع البحار، سور حدید و حشر و صف و اعلی و اسراء سبحان الذی اسرى بعبدہ لیلاً، مگر این که یسبح در طبع یا از قلم ناسخ ساقط شده باشد که آنگاه مسبحات سبع می شود.

در مجمع و صافی حدیث جابر یاد شده را در سوره حدید نقل کرده اند که باید بنظر ایشان حدید اول مسبحات باشد نه اسراء. و نیز سیوطی در درمنثور از عرباض بن ساریه روایت کرده است که ان رسول الله (ص) کان یقرأ المسبحات قبل أن یرقد وقال ان فیهن آية افضل من الف آية. و نیز از یحیی بن ابی کثیر قال کان رسول الله (ص) لا ینام حتی یقرأ المسبحات و کان یقول ان فیهن آية هی افضل من الف آية.

مرحوم ملا فتح الله در تفسیر منهج در اول سوره حدید حدیث عرباض را چنین نقل کرد: و از عرباض بن ساریه مرویست که آن حضرت پیش از آنکه در شب خواب می کرد مسبحات خمس تلاوت می کرد که آن سور حدید و حشر و صف و جمعه و تغابن است و می فرمود که

ان فیهن آیه الفضل من الف آیه در این سورتها آیتی هست که بهتر از هزار آیتست.

۳۹- نون، سوگند به قلم و آنچه می نویسد.... و چون صاحب ماهی مباش که با دلی پر اندوه ندا در داد، اگر نعمت پروردگارش نبود در عین بد حالی به صحرایی بی آب و گیاه می افتاد.
۴۰- و یونس از پیامبران بود چون به آن کشتی پر از مردم گریخت قرعه زدند و او در قرعه مغلوب شد و ماهی بلعیدش و او در خور سرزنش بود، پس اگر نه از تسبیح گویان می بود تا روز قیامت در شکم ماهی می ماند، پس او را که بیمار بود به خشکی افکندیم و بر فراز سرش بوته کدو رویاندیم و او را بر رسالت صد هزار کس فرستادیم آنها ایمان آوردند و تا زنده بودند بر خوردارشان دادیم.

۴۱- در تفسیر قمی «سورة یونس» وارد است که شخصی یهودی، امیر المؤمنین علیه السلام را راجع به زندانی که زندانش را به اطراف زمین گردانید، مورد سؤال قرار داد. پس آنگاه حضرت فرمود: ای یهودی: زندانی که زندانش را به اطراف زمین سیر داد عبارت است از ماهی معروفی که یونس «علیه السلام» در شکمش محبوس گشته بود تا اینکه یونس «علیه السلام» در دل تاریکی ها ندا در داد و گفت: لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین، که در این هنگام خداوند دعایش را اجابت کرد و به ماهی فرمان داد تا او را از شکم خود بیرون افکند. سپس ماهی وی را بر ساحل دریا انداخت.

۴۲- از امام باقر علیه السلام روایت شده که حضرت فرمود: یونس علیه السلام سه روز در شکم ماهی درنگ کرد و در تاریکی های سه گانه - تاریکی شکم ماهی، تاریکی شب، تاریکی دریا - ندا در داد و گفت: لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین، آنگاه خداوند دعایش را اجابت کرد - و سپس ماهی وی را بر ساحل افکند (تا آخر حدیث).

۴۳- در تفسیر «الدر المنثور» ذیل آیه شریفه «ن والقلم وما یسطرون» وارد است که ابن عباس از قول رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می کنند که آن حضرت فرمود: همانا اول چیزی که خداوند آفرید قلم و حوت است. خداوند (خطاب به قلم) فرمود: بنویس. (قلم) گفت: چه بنویسم؟ فرمود: هر چیزی را که تا روز رستاخیز بوجود می آید. سپس آن

حضرت آیه کریمه «ن والقلم وما یسطرون» را قرائت نمود (و فرمود) پس نون عبارت از حوت است و قلم هم که قلم است.

۴۴- از پیامبر عظیم الشان اسلام صلی الله علیه و آله روایت است که آن حضرت فرمود: همانا اول چیزی که خداوند آفرید قلم است. بعد از آن نون را که عبارت از دوات است آفرید. و سپس (خطاب به قلم) فرمود: بنویس... (تا آخر حدیث).

۴۵- و در مجمع البیان از امام باقر علیه السلام روایت است که آن حضرت فرمود: نون رودی است فراخ در بهشت. خداوند بدو فرمان داد سیاهی دوات (مرکب) باش. پس او بسته گردید در حالتی که سفیدتر از شیر و شیرین تر از انگبین بود، سپس خطاب به قلم فرمود: بنویس. پس قلم نوشت آنچه را که موجود بود و هر چه را که تا روز رستاخیز می بایست موجود شود.

۴۶- در خصال از امام علیه السلام روایت است که آن حضرت فرمود: برای رسول خدا صلی الله علیه و آله ده اسم است. پنج اسم (از آن ده اسم) در قرآن است و پنج اسم دیگر در قرآن نیست. پس آن پنج اسم که در قرآن است عبارتند از محمد، احمد، عبدالله، یس و ن. ۴۷- در اختصاص وارد است: این سلام رسول خدا صلی الله علیه و آله را، راجع به ن و قلم مورد پرسش قرار داد. آن حضرت فرمود: نون عبارت از لوح محفوظ است و قلم نوری است گسترده و درخشان. و آنچه گفته آمد همانی است که خداوند تعالی راجع به آن فرمود: «ن والقلم وما یسطرون» (تا آخر حدیث).

۴۸- ابراهیم کرخی گفت: جعفر بن محمد الصادق علیه السلام را، راجع به لوح و قلم مورد پرسش قرار دادم، آن حضرت فرمود: آندو عبارتند از دو فرشته.

۴۹- معاویه بن قره از پدرش نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله در تفسیر «ن والقلم وما یسطرون» فرمود: لوحی است از جنس نور و قلمی است از همان جنس، که روان می شود به آنچه تا روز رستاخیز می بایست موجود گردد.

۵۰- ابن عباس از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می کند که آن حضرت فرمود: نون

عبارت است از لوح محفوظ و قلم از جنس نوری است گسترده و درخشان.

۵۱- نیشابوری از برخی معتمدان نقل می‌کند: همانا ساحران از برخی ماهیان چیزی بیرون می‌آورند که بدان می‌نویسند. بنابراین نونی که به ماهی تفسیر شده عبارت از دوات است. و کمک می‌کند این معنی را گفتار مروی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و آن عبارت است از اینکه آن جناب فرمود: همانا اول چیزی که خداوند آفرید قلم است. بعد از آن نون را که همان دوات است آفرید. (تا آخر حدیث).

۵۲- نون، فرشته‌ای است که به قلم مدد می‌رساند و قلم نیز فرشته‌ای است که به لوح مدد می‌رساند. (تا آخر حدیث).

۵۳- دو عین است که هیچ نوشته‌ای نگاهشان نداشت. در هر یک از آن دو عین، دو عین دیگر وجود دارد. دو نون است که هیچ قلمی ننوشتشان در هر یک از آن دو نون دو نون دیگر وجود دارد.

۵۴- ابن فناری در خطبه مصباح الانس گوید: فالحمد بالالسنة الخمسة لهذه الحقایق الالهية فاعلة كانت او كونية قابلة يكون متحداً بك في ذاتك.

مراتب پنجگانه حمد را قیصری در شرح قصه یونسی فصوص الحکم (ص ۳۸۲، ط ۱) بیان فرموده است: واعلم أن حقيقة الذكر عبارة عن تجليه لذاته بذاته من حيث الاسم المتكلم اظهاراً للصفات الكمالية ووصفاً بالنعوت الجلالية والجمالية في مقامی جمعه وتفصيله كما شهد لذاته بذاته في قوله شهد الله انه لا اله الا هو. وهذه الحقيقة لها مراتب: اعلاها واوليها ما في مقام الجمع من ذكر الحق نفسه باسمه المتكلم بالحمد والثناء على نفسه. وثانيها ذكر الملائكة المقربين وهو تحميد الارواح وتسبيحها لربها. وثالثها ذكر الملائكة السماوية والنفوس الناطقة المجردة. ورابعها ذكر الملائكة الارضية والنفوس المنطبعة مع طبقاتها. وخامسها ذكر الأبدان وما فيها من الاعضاء وكل ذاكر لربه بلسان يختص به.

چنانکه مراتب حمد را پنج گفته‌اند، حضرات را نیز پنج گفته‌اند: الحضرات الخمس

هی حضرة الغیب المطلق، ومقابلتها حضرة الشهادة المطلقة، وحضرة الغیب المضاف المتقسم الى قسمین أحدهما أقرب من الغیب المطلق، وثانیهما أقرب من الشهادة، والخامسة الحضرة الجامعة للاربعة المذكورة وكل واحدة منها عالم خاص (ص ۲۸ و ۱۹۷ شرح قیصری بر فصوص، ط ۱، و ص ۱۰۳ و ص ۱۱۵ مصباح الانس، ط ۱).

ونیز نون را پنج مرتبه فرموده اند: قال مؤیدالدین الجندی فی شرح الفصوص: للنون الذی هو مجتمع مداد المواد الحرفیة النفسیة الرحمانیة من کونه ام الكتاب خمس مراتب الاولی التعین الاول الخ (ص ۱۳۳ مصباح الانس، ط ۱).

ونیز اقسام نکاحات را پنج گفته اند: واعلم أن اول النکاحات هو الاجتماع الاسمانی لایجاد عالم الارواح وصورها فی النفس الرحمانی المسماة بالطبیعة الكلية. الخ (شرح قیصری بر فصوص محمدی فصوص الحکم، ص ۴۷۹ ط ۱، و ص ۶۷۹ شرح جندی بر فصوص). ونیز عرش پنج است (عقلة المستوفی، ص ۵۲).

ونیز انواع قیامت را پنج گفته اند: وللساعة انواع خمسة بعدد الحضرات الخمس الخ (آخر فصل نهم فصول مقدمات قیصری بر شرح فصوص الحکم، ص ۴۱، ط ۱).

ونیز انواع قلب را پنج گفته اند: القلب النفسی، القلب الحقیقی المتولد من مشیمة جمعیة النفس، القلب المتولد من مشیمة الروح ای القلب القابل للتجلی الوجودی الباطنی، القلب الجامع المسخر بین الحضرتین حضرة الاسم الظاهر، وحضرة الاسم الباطن، والقلب الاحدی الجمعی. تفصیل انواع قلب در مصباح الانس بیان شده است (ص ۲۱ - ۲۶، ط ۱).

۵۵- دعائی که یونس علیه السلام در شکم ماهی خداوند را بدان دعا خواند عبارت است از
ولا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین، که هیچ مسلمانی خداوند را به این دعا
نخواند مگر آنکه خداوند دعایش را اجابت نمود.

۵۶- راه آشکار بر بندگان گفتار من است، وکیش وروش، کردار من، وحقیت اوصاف من.

۵۷- و یاد کن زکریا را آنگاه که پروردگارش را ندا داد ای پروردگار من مرا تنها وامگذار،
و نو بهترین وارثانی، دعایش را مستجاب کردیم و به او یحیی را بخشیدیم و زنش را برایش

شایسته گردانیدیم، اینان در کارهای نیک شتاب می کردند و با بیم و امید ما را می خواندند و در برابر ما خاشع بودند.

۵۸- آری گروهی از بندگان من می گفتند ای پروردگار ما ایمان آوردیم، ما را بیا مرز و بر ما رحمت آور که تو بهترین رحمت آوردگانی.

۵۹- خداوند! در هر یک از دل و گوش و دیده ام نوری قرار ده (که به مدد نور تمیز دهم و به مدد نور بشنوم و به مدد نور ببینم).

۶۰- فی کتاب مرقوم یشهده المقربون (مطلقین: ۲۱) سعی کن تا آن کتاب مشهود تو باشد، یعنی تا مقرب باشی و چون آن کتاب مشهودت شد به عین ثابت خود و دیگران آگاهی می یابی، حضور و مراقبت را در این معنی دخیلی تمام است. رسول (ص) فرمود: اللهم اجعل لی فی قلبی نوراً و فی سمعی نوراً و فی بصری نوراً. چون این نور حاصل شود خوشا بحالت. عزیزم جد و جهد نما تا کاملی را یابی و او تو را براه اندازد و از حفیض نقصان به اوج کمال رساند. این بیت را هم از این کمترین بشنو:

تحفه جان را چو سازی عقر راه قرب دوست
دوست را یابی به انواع عطایا و تحف

از آیه نور هم غافل مباش که عددش نور است چنانکه خودش نور عین و عین نور است. با آداب آن نور علی نور است.

۶۱- و آنان که می گویند ای پروردگار ما از همسران و فرزندانمان دلهای ما را شاد دار و ما را پیشوای پرهیزگاران فرما.

۶۲- همانا خداوند عزوجل مُلکش (عالم ماده) را مانند مَلکوتش (عالم مثال) آفرید و مَلکوتش را شبیه جبروتش (عالم عقول) بنیان کرد تا بوسیله مُلکش بر مَلکوتش و بوسیله جبروتش بر جبروتش استدلال کند.

۶۳- ای پروردگار من مرا حکمت بخش و مرا به شایستگان پیوندد و ذکر جمیل مرا در دهان آیندگان انداز و مرا از وارثان بهشت پر نعمت قرار ده.

- ۶۴- الله خدایی است که هیچ خدایی جز او نیست، پروردگار عرش عظیم است.
- ۶۵- کیفیت خواندن آن اسم در صورت آشکار کردن اعرابش یا عدم آن تغییر نمی‌کند.
- ۶۶- الله خدایی است که هیچ خدایی جز او نیست، زنده و پاینده است.
- ۶۷- الله خدایی است که هیچ خدایی جز او نیست، زنده و پاینده است که کتاب را به حق بر تو نازل کرد.
- ۶۸- الله خدایی است که هیچ خدایی جز او نیست و به تحقیق همه شما را در روز قیامت گرد می‌آورد.
- ۶۹- الله خدایی است که هیچ خدایی نیست جز او، نامهای خوب از آن اوست.
- ۷۰- الله خدایی است که هیچ خدایی جز او نیست، پروردگار عرش عظیم است.
- ۷۱- الله خدایی است که هیچ خدایی جز او نیست، مؤمنان البته بر خدای یکتا توکل کنند.
- ۷۲- این است خدای یکتا پروردگار شما، آفریدگار هر چیزی، خدایی جز او نیست، به کجا از ایمان روی برمی‌گردانید. (در باره نکته ۴۷۹ مراجعه شود به شماره ۱۴ توضیحات)
- ۷۳- آنان که عرش را حمل می‌کنند و آنان که برگرد آن هستند به ستایش پروردگارشان تسبیح می‌گویند و به او ایمان آورده‌اند و از او برای مؤمنان آمرزش می‌خواهند: ای پروردگار ما رحمت و علم تو همه چیز را فرا گرفته است، پس آنان را که توبه کرده‌اند و به راه تو آمده‌اند بیمارز و از عذاب جهنم نگهدار. وای پروردگار ما آنان را و هر که صالح باشد از پدران و همسران و فرزندان‌شان به بهشت‌های جاویدان که به آنها وعده داده‌ای داخل کن که تو پیروزمند و حکیمی، آنان را از عقوبات حفظ کن که هر که را در آن روز از عقوبات حفظ کنی بر او رحمت آورده‌ای و آن کامیابی بزرگی است.
- ۷۴- و فرشتگان به ستایش پروردگارشان تسبیح می‌گویند و برای ساکنان زمین آمرزش می‌طلبند.
- ۷۵- ای کسانی که ایمان آورده‌اید خدا را فراوان یاد کنید. و هر بامداد و شبانگاه تسبیحش گوئید. اوست که خود و فرشتگانش بر شما درود می‌فرستند تا شما را از تاریکی به روشنی

برند زیرا خداوند با مؤمنان مهربان است.

۷۶- ... می‌گویند ای پروردگار ما، ما و برادران ما را که پیش از ما ایمان آورده‌اند پیامرز و کینه‌کسانی را که ایمان آورده‌اند در دل ما جای مده، ای پروردگار ما تو مشفق و مهربان هستی.

۷۷- مطالب این نکته در شماره ۳۸ آمده است.

۷۸- ای پروردگار ما بر تو توکل کردیم و به تو روی آوردیم و سرانجام تو هستی. ای پروردگار ما، ما را چنان مکن که کافران خوار دارندمان و ما را پیامرز که تو پیروزمند و حکیمی.

۷۹- ای پروردگار من مرا و پدر و مادرم را و هر که را با ایمان به خانه من وارد شود و نیز مردان مؤمن و زنان مؤمن را پیامرز و ستمکاران را جز هلاکت میفزای....

۸۰- در کافی وارد است: امام صادق علیه‌السلام فرمود: رسول خدا صلی‌الله علیه و آله هیچگاه مطابق با عقل خود با بندگان سخن نگفت.

۸۱- رسول خدا صلی‌الله علیه و آله فرمود: ما گروه پیامبران ما موریم تا در خور عقل توده مردم سخن بگوئیم.

۸۲- دعایی که از مولایمان علی بن موسی الرضا علیه‌السلام روایت شده این است: یا بدیء... یعنی ای آغازگر، ای آفریدگار، ای توانمند، ای استوار، ای شریف، ای بلند مرتبه - رحمت فرست بر کسی که نماز را با درود فرستادن بر او فضیلت و شرف دادی.

۸۳- از جمله دعاهائی که در هر روز از ماه رجب خوانده می‌شود دعائی است که از طریق جدم ابی جعفر الطوسی رضی‌الله عنه نیز بر ما روایت شده. و آن از این قرار است که شیخ گفت: گروهی برایم از ابن عیاش نقل کردند که او گفت: از جمله توفیعاتی که بر دست شیخ بزرگ ابی جعفر محمد بن عثمان بن سعید رضی‌الله عنه از ناحیه مقدسه بیرون شد عبارت است از آنچه که خیر بن عبدالله برایم نقل کرد و گفت: خود من آن را از روی توفیق مبارک استنساخ نمودم. (در صدر توفیق چنین آمده) به نام خداوند بخشنده مهربان - بخوان در هر

روز از ایام رجب «اللهم انی اسئلك بمعانی... الخ» یعنی خداوند ترا به معانی همه آنچه که صاحبان امرت بدانها می خوانند، مورد سؤال قرار می دهم، آنانی که بر سر تو امین و به امرت شادمانند. و به ستودن قدرتت و آشکار ساختن عظمتت مشغولند. و (همچنین) ترا به مشیت که در حق آنان گویاست مورد سؤال قرار می دهم. (که طبق این مشیت) آنان را معادن کلمات وجودیت و ارکان توحید و آیات و مقامات، قرار دادی. ارکانی که در همه مکان ها در کارند و هیچ گونه بیکاری و مهملی برایشان متصور نیست. هر کس که ترا شناخت بدانها شناخت. میان تو و آنها هیچگونه جدائی نیست جز آنکه آنها بنده و مخلوق تو اند. (تا آخر دعاء).

۸۴- ما را از مقام ربوبیت پائین آورید، آنگاه آنچه می خواهید در حق ما بگوئید.

۸۵- مرتبه انسان کامل عبارت است از جامعیت جمیع مراتب الهیه (که عبارتند از اسماء و صفات باری تعالی و مظاهر آنها در حضرت علمیه) و کونیّه که عبارتند از عقول و نفوس کلیّه، عقول و نفوس جزئیّه، مراتب طبیعت تا نازلترین مرتبه وجود (یعنی هیولی). مرتبه انسان کامل را مرتبه عمائیّه نیز خوانند. بنابر آنچه که گفته آمد مرتبه انسان کامل مرتبه ای است نظیر مرتبه الهیه و فرقی میان این دو نیست جز آنکه مرتبه الهیه مرتبه ربوبیت است و مرتبه انسان کامل مرتبه مربوبیت. و بخاطر همین تشابه است که انسان کامل به مقام خلیفه اللهی شرافت یافته است. (ص ۱۱)

و کون جامع (جام جهان نما) عبارت از انسان کامل است که به آدم نام گرفته و جز او را لیاقت و استعداد چنین مقامی نباشد. (ص ۶۲)

۸۶- ابن قدام از امام صادق علیه السلام نقل کرد که آن جناب چنین فرمود: هر چیزی را حدی است که بدان پایان می پذیرد، مگر یاد خداوند که برای آن حدی وجود ندارد. مثلاً خداوند نمازهای پنجگانه را واجب ساخت که بجا آوردن آنها عبارت از حد آنهاست و یا اینکه روزه ماه رمضان را واجب قرار داد که روزه داری آن ماه حد آن است. و یا اینکه حج را واجب کرد که گزاردن آن حد آن است، مگر ذکر که خداوند از آن به کم راضی

نگشت و برایش حدی قرار نداد. سپس آن حضرت به کریمه «یا ایها الذین آمنوا اذکروا الله ذکراً کثیراً و سبّحوه بکرة و اصیلاً» (احزاب/ ۴۲) تمسک نمود. ای کسانی که ایمان آورده اید خدا را فراوان یاد کنید و هر بامداد و شبانگاه تسبیحش کنید.

۸۷- مردانی که هیچ تجارت و خرید و فروشی آنها را از یاد خدا باز ندارد.

۸۸- در کتاب شریف کافی سند به حلبی می‌رساند و او از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که آن حضرت چنین فرمود: ترا باکی نیست در حالی که بول می‌کنی به یاد خدا باشی. زیرا یاد خدا در همه حال نیکوست. بنابراین هیچگاه از یاد خداوند بستوه می‌آز آن ملول مباش.

۸۹- و از جمله احادیث همین دعا کافی است که نزد خروج از خلاء باید خواند که «الحمد لله الذی اذهب عنی الأذى و عافانی» در فقره دعا با این که به ظاهر قوه دافعه سبب دفع پلیدی است و آن را دفع می‌کند، دستور العمل امام (ع) این است که الحمد لله الذی اذهب عنی الاذى و عافانی، و این مقام فنای در توحید است لا اله الا الله وحده وحده و حده که تکرار ایماء به توحید ذاتی و صفاتی و افعالی است نه مجرد تأکید لفظی.

این سببها بر نظرها پرده هاست که نه هر دیدار صنعتش را سزا است دیده‌ای باید سبب سوارخ کن تا حجب را بر کنند از بیخ و بن تا مسبب بیند اندر لامکان هرزه بیند جهد و اسباب دکان فقره دعا را در نسخه قضا و قدر دهدار چنانکه بود نقل کرده ایم، در باب آداب الخلوة طهارت بحار الانوار (ص ۴۱ ط کمپانی) روایت کرده است که: سألو ابا عبدالله (ع) عن حد الخلاء اذا دخله الرجل؟ فقال (ع) اذا دخل الخلاء قال بسم الله فاذا جلس يقضى حاجته قال اللهم اذهب عني الأذى وهنأني طعامي فاذا قضى حاجته قال الحمد لله الذي اماط عني الأذى وهنأني طعامي، الحديث.

و روایات دیگر به این مضمون و قریب به آن آمده است که به جای اذهب عني الأذى، اماط عني الاذى روایت شده است.

- ۹۰- همانا نماز آدمی را از هر کار زشت و منکر باز می‌دارد و یاد خدا بزرگتر است.
- ۹۱- نماز بگزار تا مرا یاد کنی.
- ۹۲- آنچه که مایه خنکی، سرور و آرامش چشم من است در نماز قرار داده شده.
- ۹۳- حق تعالی فرمود: به یاد من باشید تا به یاد شما باشم. رسول خدا فرمود: نمازگزار با خدایش نجوا می‌کند.
- ۹۴- من خدائی را که نمی‌بینم عبادت و پرستش نمی‌کنم.
- ۹۵- ذکر در محدوده زبان خلاصه نمی‌شود.
- ۹۶- واز آنکه مادرش را از ذکر خود بی‌خبر ساخته ایم واز پی هوای نفس خود می‌رود و در کارهایش اسراف می‌ورزد پیروی مکن.
- ۹۷- پس وای بر سخت دلانی که یاد خدا در دلهایشان راه ندارد، اینان در گمراهی آشکار هستند.
- ۹۸- پروردگارت را در دل خود به تضرع و ترس بی‌آنکه صدای خود بلند کنی هر صبح و شام یاد کن واز غافلان مباش. هر آینه آنان که در نزد پروردگار تو هستند از پرستش او سر نمی‌تابند و تسبیحش می‌گویند و برایش سجده می‌کنند.
- ۹۹- آنگاه که از خاندان خویش به مکانی رو به سوی برآمدن آفتاب دوری گزیده میان خود و آنان پرده‌ای کشید و ما روح خود را نزدش فرستادیم... و چون انسانی تمام بر او نمودار شد (مریم: ۱۴).
- ۱۰۰- در موقع احتضار خطاب به مؤمن گفته می‌شود: رسول خدا، علی و فاطمه علیهم‌السلام پیش روی تواند. و در روایت دیگر امام علیه‌السلام خطاب به راوی می‌فرماید: اما تو نام فاطمه علیها‌السلام را به زبان میاور.
- ۱۰۱- بر آنانکه گفتند: پروردگار ما الله است و پایداری ورزیدند فرشتگان فرود می‌آیند.
- ۱۰۲- و اگر بر طریقه راست پایداری کنند از آبی فراوان سیرابشان کنیم.
- ۱۰۳- امام صادق علیه‌السلام فرمود: معنای «لَأَسْقِيَنَّهُمْ مَاءً غَدَقًا» عبارت از این است که:

- ما به آنان دانش فراوانی را که از پیشوایان دین می آموزند ارزانی می داریم.
- ۱۰۴ - امام باقر علیه السلام در تفسیر کریمه مورد بحث فرمود: یعنی اگر «جنّ و انس» بر ولایت و رهبری پیشوای مؤمنان علی علیه السلام و فرزندان او علیهم السلام پایداری ورزند و به فرمانشان گردن نهند، هر آینه دلهای آنان را از «نور» ایمان لبریز خواهیم کرد.
- ۱۰۵ - از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله روایت است که آن جناب فرمود: در باغهای بهشت بخرامید (واز نعمتهای بی انتهایش بهره مند شوید) پرسیدند: باغهای بهشت کدام است؟ فرمود: در بامداد و شبانگاه به یاد خداوند بودن. پس خدای را یاد کنید. هر کس دوست دارد پایه و منزلت خویش را نزد خداوند بداند پس بنگرد که پایه و منزلت خداوند نزد او چگونه است. زیرا رتبه هر کسی نزد خدا به اندازه رتبه خدا نزد وی است. آگاه باشید همانا بهترین و پاکیزه ترین کار شما نزد خداوند گارتان و مؤثرترین عمل در بالا بردن درجات شما نزد پروردگارتان، و بهترین چیزی که خورشید بر آن طلوع کرده است، یاد خداوند منزّه و متعالی از هر گونه پلیدی و کاستی است. خود او از خودش خبر داد و فرمود: من با کسی که مرا یاد کند هم نشینم چه منزلی بالاتر از منزلتِ هم نشین با خداوند تبارک و تعالی است؟
- ۱۰۶ - در آنچه که خداوند تعالی بدان با موسی علیه السلام نجوی کرد آمده که حق تعالی فرمود: ای موسی هیچگاه مرا فراموش مکن چرا که فراموش کردن من دل را می میراند.
- ۱۰۷ - خداوند عزّوجلّ به عیسی علیه السلام چنین فرمود: ای عیسی مرا در ضمیرت یاد کن تا ترا در ضمیرم یاد کنم. مرا در میان پیروانت یاد کن تا ترا در گروهی بهتر از گروه آدمیان یاد کنم. ای عیسی دلت را برایم رام ساز و در خلوتها زیاد به یاد من باش و بدان خشنودی من در این است که به من روی آری و از خود، شکستگی نشان دهی و (مواظب باش) تا در این عمل زنده باشی (و صادقانه پیش آیی) نه آنکه سرده وار عمل کنی (و حرکات همچون جسدی فاقد روح باشد).
- ۱۰۸ - در کتاب شریف کافی روایت است که امام ابو جعفر الباقر علیه السلام فرمود:

خالص نگردانید بنده ایمان به خدای عزوجل را (و یا اینکه فرمود: نیکو بجا نیاورد بنده‌ای یاد خداوند را) به مدت چهل روز مگر آنکه خداوند وی را نسبت به دنیا بی میل ساخت و درد و درمان آن را به او نمایاند و بعد از آن حکمت را در دل او استوار کرد و زبانش را بدان گویا ساخت (تا آخر حدیث).

۱۰۹- کسی که به مدت چهل روز اعمالش را برای خداوند تبارک و تعالی خالص گرداند چشمه‌های حکمت از دل او بر زبانش نمایان می‌شود.

۱۱۰- از امام صادق علیه السلام روایت است که آن جناب فرمود: هنگامی که آدمی عملی را انجام می‌دهد باید تا مدت یک سال بر آن مداومت داشته باشد، آنگاه در صورتی که بخواهد می‌تواند از آن عمل دست بکشد و به عمل دیگری پردازد و این همه برای آن است که شب قدر - که آنچه مورد خواست خداوند است در آن شب مقدر می‌گردد - در سال مزبور قرار دارد (و انسان مؤمن با مداومت یک ساله‌اش موفق به ادراک عمل شب قدر می‌گردد).

۱۱۱- و از امام صادق علیه السلام روایت شده که آن حضرت فرمود: محبوب‌ترین عمل نزد خداوند عزوجل عملی است که بنده بر آن مداومت داشته باشد هر چند که آن عمل اندک و ناچیز باشد.

۱۱۲- و نیز از همان حضرت روایت است که فرمود: مبدا عملی را بر خود واجب کنی و قبل از دوازده ماه آن را ترک گوئی.

۱۱۳- و نیز از همان حضرت روایت است که فرمود: علی بن الحسین صلوات الله علیهما همیشه می‌فرمود: من مداومت بر عمل را دوست دارم هر چند که آن عمل اندک و ناچیز باشد.

۱۱۴- از ابی جعفر الباقر علیه السلام روایت است که آن جناب فرمود: هیچ چیزی نزد خداوند محبوب‌تر از عملی که بر آن مداومت گردد نیست، هر چند که آن عمل اندک و ناچیز باشد.

۱۱۵- رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بدون یاد خداوند زیاده سخن مگوئید. زیرا

- که سخن زیاد - بدون یاد خدا - سختی دل را به دنبال دارد. همانا دورترین مردم از خداوند (صاحب) دل سخت است.
- ۱۱۶ - ... بوسیله ذکر خفی (در نهان به یاد تو بودن) وحشت را از دلم بزدا... پس دلها آرام بگیرند مگر به یاد تو... و از هر لذتی که بدون یاد تو حاصل شود و هر آسایشی که بدون انس با تو دست دهد و هر نشاطی که بدون نزدیکی با تو تأمین گردد آمرزش می طلبم.
- ۱۱۷ - هفت آسمان و زمین و هر چه در آنهاست تسبیحش می کنند و هیچ موجودی نیست جز آنکه او را به پاکی می ستاید ولی شما تسبیحشان را نمی فهمید.
- ۱۱۸ - از آن کسان مباشید که خدا را فراموش کردند و خدا نیز چنان کرد که خود را فراموش کنند ایشان نافرمانند.
- ۱۱۹ - (خداوند) سیاهیم (مرتبه طبیعت که بدن است) و خیالم (مرتبه مثال) و سفیدیم (مرتبه عقل) در برابر تو سجده می کند و قلبم به تو اذعان دارد.
- ۱۲۰ - بارالها ظاهرهم را به فرمانبرداری از او امرت و باطنم را به دوست داشتن ذات پاکت و دلم را به شناختن و روحم را به دیدن و سرم را به اتصال بی واسطه به حضرت منور گردان ای خداوند بزرگی و کرامت.
- ۱۲۱ - هر آینه آدمی حریص و ناشکیبا آفریده شده، چون شری بدو رسد بی قراری کند و چون مالی بدستش افتد بخل می ورزد، مگر نماز گزارندگان آنان که به نماز مداومت می ورزند.
- ۱۲۲ - و چون نماز را به پایان بردید خدا را ایستاده و یا نشسته و یا به پهلو خوابیده یاد کنید.
- ۱۲۳ - ابو حمزه ثمالی از امام باقر علیه السلام روایت می کند که آن جناب فرمود: مؤمن تا در یاد خداست همواره در نماز است، خواه ایستاده باشد یا نشسته و یا خفته. زیرا که خداوند (در وصف خردمندان) می فرماید: آنانی که در حالت ایستاده و نشسته و خفته، خدا را یاد می کنند.
- ۱۲۴ - همانا عامه اهل الله به توحید (که خود بنحوی موهم کثرت است) معتقدند. و توحید

- راسی و شش مقام کلی است. قرآن در مواضعی که بنحوی ذکر «لا اله الا الله» به میان آمده از آنها سخن گفته، بدین ترتیب که هر موضعی، بیان مقامی از مقامات توحید است.
- ۱۲۵- من قال لا اله الا الله دخل الجنة. در این چند حدیث شریف در فضیلت این کلمه مبارک دقت فرمایید تا ببینید کدام قائل لا اله الا الله داخل بهشت می گردد، روایات را از باب اول توحید صدوق و از نسخه ای که به تصحیح ملا خلیل قزوینی است نقل می کنیم:
- الف - باسناده عن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله: ما قلت ولا قال القائلون قبلی مثل لا اله الا الله.
- ب - وباسناده عن السکونی عن ابی عبدالله عن آبائه علیهم السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم: خیر العبادة قول لا اله الا الله.
- ج - وباسناده عن عبید بن زرارة قال قال ابو عبدالله علیه السلام: قول لا اله الا الله ثمن الجنة.
- د - وباسناده عن ابی بصیر قال قال ابو عبدالله علیه السلام: ان الله تبارک و تعالی حرم اجساد الموحدين علی النار.
- ه - وباسناده عن جابر بن عبدالله عن النبی صلی الله علیه وآله انه قال: الموجهتان من مات يشهد أن لا اله الا الله دخل الجنة، ومن مات يشرك بالله دخل النار.
- و - وباسناده عن انس عن النبی صلی الله علیه وآله قال: کل جبار عنید من أبی أن يقول لا اله الا الله.
- ز - وباسناده عن حرب بن زید بن خالد الجهنی قال: اشهد علی ابی زید بن خالد لسمعه يقول ارسلنی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فقال لی: بشر الناس انه من قال لا اله الا الله وحده لا شریک له فله الجنة.
- ح - وباسناده عن امیرالمؤمنین علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم: يقول الله جل جلاله لا اله الا الله حصنی فمن دخله أمن من عذابی.
- ط - وباسناده عنه علیه السلام قال سمعت النبی صلی الله علیه وآله وسلم يقول: قال الله

اضافات و توضیحات

جل جلاله انی انا الله لا اله الا انا فاعبدونی من جاء منکم بشهادة ان لا اله الا الله بالاخلاص
دخل فی حصنی، ومن دخل فی حصنی آمن من عذابی.

ی - وباسنده عن ثامن الحجج علیهم السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم:
ان لا اله الا الله كلمة عظيمة كريمة على الله عز وجل من قالها مخلصاً استوجب الجنة، ومن
قالها كاذباً عصمت ماله ودمه وكان مصيره الى النار.

یا - وباسنده عن محمد بن حمران عن ابی عبدالله علیه السلام قال: من قال لا اله الا الله
مخلصاً دخل الجنة واخلاصه ان تحجزه لا اله الا الله عما حرم الله عز وجل. ورواه ایضاً
باسنده عن زید بن ارقم عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم، بعینه.

یب - وباسنده عن اسحق بن راهویه قال لما وافی ابوالحسن الرضا علیه السلام بنیسا بور
وأراد أن يخرج منها الى المأمون اجتمع اليه أصحاب الحديث فقالوا له: یا ابن رسول الله
ترحل عنا ولا تحدثنا بحديث فنستفيد منه؟ وكان قد قعد فی العمارية، فاطلع رأسه وقال
سمعت أبی موسى بن جعفر يقول سمعت ابی جعفر بن محمد يقول سمعت أبی محمد بن
علی يقول سمعت ابی علی بن الحسین يقول سمعت ابی الحسین بن علی بن ابی طالب يقول
سمعت ابی امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب يقول سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
يقول سمعت جبرئیل يقول سمعت الله جل جلاله يقول: لا اله الا الله حصنی فمن دخل
حصنی آمن من عذابی. قال فلما مرت الراحلة نادانا بشروطها وانا من شروطها.

پس از آن، مرحوم صدوق گوید: قال مصنف هذا الكتاب من شروطها الاقرار للرضا
عليه السلام بانه امام من قبل الله عز وجل على العباد مفترض الطاعة عليهم.

جمع این احادیث شریف را، وجهی به مراتب جنت است؛ و وجه دیگر به کمال آن
فتبصر. در دیوان راقم مرقوم است که:

کاشتم در مزرع دل تخم توحید و دگر هیچ

هر چه امیدی که دارم از همین یکدانه دارم

۱۲۶- اعداد جانند و حروف کالبد. مثلاً عدد مثلاً دندانهای کلید است. که کلید هرگاه، دندانهایش زیاده یا کم گردد در ب را نمی گشاید. افزودن بر عدد مطلوب زیاده روی است و کم کردن از آن تباهی.

در اصطلاح علم حروف و اعداد در رشته های ارثماتیکی حرف را جسم و عددش را روح آن گویند. به قول عیانی در کنوز الاسماء

نزد اهل خرد و اهل عیان حرف جسم و عدد اوست چه جان
۱۲۷- علاء بن کامل گوید: شنیدم که امام صادق علیه السلام (در حالی که به فرموده خداوند در آخر سوره اعراف نظر داشت) می فرمود: شب هنگام، با حال زاری و بیم، بدون آنکه آوایت را آشکار کنی، پروردگارت را در ضمیرت یاد کن (و بگو): لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملك وله الحمد یحیی و یمیت و یمیت و یحیی و هو علی کل شیء قدير. علاء بن کامل گوید: من به حضور شریف امام عرضه داشتم: که جمله «بیده الخیر» را در این ذکر نیاوردید. (چطور است این را هم بر آن بیافزاییم؟) آنگاه حضرت فرمودند: گرچه خیر بدست خداست. ولی تو آنچه را که گفتم، همانطور (بدون آنکه چیزی بر آن بیافزایی) ده بار بگو. و نیز هنگام برآمدن آفتاب و هنگام فرو شدن آن ده بار بگو: «اعوذ بالله السميع العليم».

۱۲۸- هر آینه شب هنگام از بستر برخاستن موافقت زبان و دل را افزاینده تر است و بیان سخن را استوار دارنده تر که کارهای تو در روز بسیار است.

۱۲۹- منزّه است آن خدایی که بنده خود را در شب سیر داد.

۱۳۰- پاره ای از شب را به نماز خواندن زنده بدار. این نافله خاص تو است، باشد که پروردگارت ترا به مقامی پسندیده برساند.

۱۳۱- حق سبحانه فرمود: سبحان الذی اسراء بعبد لیلاً فرمود اسری بمحمد صلی الله علیه و آله و سلم چون این مقام برای عبد است و اشهد ان محمداً عبده و رسوله، پس اگر عبد شوی به اندازه بندگی خود قرب به آن مقام منیع پیدا کنی، اگر چه تمنی به مقام

محمّدی همان است که حق سبحانه فرمود: ادعوا ربکم تضرعاً وخفیة انه لایحب المعتدین (اعراف، ۵۵) در تفسیر مجمع آمده است: قیل هو ان یطلب منازل الانبیاء، ودر این معنی شیخ اکبر در فص عزیزی فصوص الحکم نیکو گفته است: وهذا الحديث قصم ظهور اولیاء الله لانه يتضمن انقطاع ذوق العبودية الكاملة التامة (ص ۳۰۸ ط ۱) ولی:

رو پی مصطفی شوی بوذر
فبض حق وقف خاص بوذر نیست
و در گلشن راز می خوانی:

تفرج کن همه آیات کبری
ببرو اندر پی خواجه به اُسری
دهد حق مر تو را هر چه که خواهی
نمایندت همه اشیا کمای
گدایی گردد از یک جذبه شاهی
به یک لحظه دهد کوهی بکاهی
فخر رازی در شرح اشارات شیخ طوسی در ضمن فصل پنجم نمط نهم که شیخ گوید:
اشارة، العارف یرید الحق الاول لالشی غیره ولا یؤثر شیئاً علی عرفانه الخ، آورده است
که: لقد روی فی الاخبار انه علیه السلام لما عرج به و وصل الی ما وصل الیه من المقامات
السنية والدرجات الرفیعة أوحی الله تعالی الیه وقال یمّ أشرفک؟ فقال علیه السلام: أريد أن
تشرّفنی بأن تنسبني الی نفسک، فنزل سبحانه الذی أسری بعبده لیلاً.

آیات و روایات در عبد و عبودیت بسیار است. فرق بین نبوت تشریعی و انبائی و نیز
بین احکام تکوینی و تشریعی لازم است تا بیان اسراء شیخ در باب سیصد و شصت
فتوحات مکیه و دیگر از عباد الله بر تو آسان شود و الله تعالی ولی التوفیق.

۱۳۲- همانا خداوند را برای اوقات قبول، اسراری است که جز طریق وحی، راهی برای
شناخت آنها نیست.

۱۳۳- امام علی بن الحسین علیهما السلام فرمود: همانا در حد فاصل میان شب و روز (از
برآمدن سپیده تا طلوع آفتاب) مرغزاری است که نیکوکاران در شکوفه هایش می خرامند
و پرهیزگاران در باغهایش متنعمند.

۱۳۴- رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بهترین وقتی که در آن خدای عزوجل را

می خوانید سحر هاست. سپس آن جناب به قول حضرت یعقوب علیه السلام که به فرزندانش گفته بود: «سوف استغفر لکم ربّی» یعنی بزودی برای شما از پروردگارم آمرزش می طلبم، اشاره کرد و فرمود: حضرت یعقوب خواسته فرزندانش را که طلب آمرزش بود تا سحر تاخیر انداخت.

۱۳۵- ای روح آرامش یافته. خوشنود و پسندیده بسوی پروردگارت بازگرد و در زمره بندگان من داخل شو و به بهشت من در آی.

۱۳۶- بگو اگر دریا برای نوشتن کلمات پروردگار من مرکب شود، دریا به پایان می رسد و کلمات پروردگار من به پایان نمی رسد هر چند دریای دیگری به مدد آن بیاوریم.

۱۳۷- همانا رَبّ اسمی است کلی که با همه معانی در جمیع اسماء کلی و جزئی سریان دارد و در هر اسمی، مناسب با همان اسم خود را نشان می دهد، پس حقیقت هر موجودی از حقیقت الّهیة اصلیه یا حقیقت الّهیة فرعیه ای که نهایی برایش متصور نیست، سرچشمه می گیرد. وجودی که به هریک از موجودات منسوب است و در مراتب کونیة (مرتبه روح - مرتبه مثال - مرتبه حسن) ظاهر گشته. از حضرت اسم متعین بهمان حقیقت الّهیة، متعین است. پس همان اسم پرورنده و متولی تربیت آن موجود خواهد بود...

... و اما پیامبر ما محمد صلی الله علیه و آله پس برترین آبخور که عبارت از تجلی اوّل است به او اختصاص یافته، و تجلی اوّل در مرحله نخستین، نور حضرت ختمی است و در مرحله بعدی ربّ و پرورنده آن حضرت و همین تجلی اوّل اصل و مبدأ جمیع اسماء و تعینات (علمیه و وجودیه) است کما اینکه همو منتهی و غایت همه می باشد. همانگونه که خداوند درباره منتهی می فرماید: وَإِنّ الی ربّک المُنتهی (و همانا منتهای همه به سوی پروردگار توست) و درباره مبدأ فرماید: قُلْ لَوْ کَانَ الْبَحْرُ مَدَاداً لَّکَلِمَاتِ رَبّی (بگو: اگر دریا مرکب شود تا کلمات پروردگارم را ثبت کند... تا آخر).

۱۳۸- یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربّک راضیه مرضیه فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی (آخر فجر).

این جنت به اضافت چون کتاب الله و شهر الله و بیت الله و عبدالله است بلکه چون عبده است چه کلمه جلاله اسم است چنانکه کلینی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در باب حدوث اسماء اصول کافی روایت کرده است که: فهذه الاسماء التي ظهرت فالظاهر هو الله وتبارك وتعالى (ج ۱، ص ۸۷، معرب) با واو عاطفه بین الله و تبارك.

این جتنی است که ما فی الجنة الا الله، چنانکه ما فی الجنة الا الله. شیخ عربی در آخر باب سیصد و بیست و یک فتوحات مکیه در بیان دوم گوید: قال بعض الرجال ما فی الجنة الا الله، یرید ما فی الوجود الا الله (ج ۳، ص ۹۰، ط بولاق).

در درس بیست و یکم دروس اتحاد عاقل بمعقول می خوانی که: فی بعض الاخبار أن الله جنة ليس فيها حور ولا قصور ولا لبن وعسل وثمار الجنة المناسبة لهم القواكه من العلوم والاسرار دون المألوف من فواكه الدنيا.

بدانکه چون سفینه را مثقلات باشد آرام است و اگر خالی باشد از برخاستن موج و وزیدن باد نا آرام. کشتی نفس اگر حامل مثقلات حقایق علوم و اسرار باشد مطمئن است و گرنه مضطرب. همانطور که حضرت وصی علیه السلام فرمود: اتباع کل ناعق یمیلون مع کل ریح.

* * *

صاحب فصوص الحکم در فص اسماعیلی آن گوید: وادخلی جتنی التي هي سري وليست جتنی سواک فانت تسترني بذاتک فلا أعرف الا بک كما انک لاتکون الابی. (ص ۲۰۵، ط ۱).

شارح قیصری در جنت و اقسام آن گوید: اعلم ان الجنة فی اللغة عبارة عن ارض فيها اشجار كثيرة بحيث تستر الارض بظلها مأخوذ من الجن وهو السر. فالجنة من الجن الذي هو السر وفي اصطلاح علماء الظاهر عبارة عن مقامات نزهة ومواطن محبوبة من الدار الآخرة وهي جنة الاعمال والافعال. وللعارفين جنات آخر غيرها وهي جنات الصفات أعني الاتصاف بصفات ارباب الكمال والتخلق باخلاق ذی الجلال وهي علی مراتب كما

أن الاول على مراتب، ولهم جنات الذات وهي ظهور رب كل منهم عليهم واستتارهم عنده في اربابهم.

هذه الجنات الثلاث للعبد، وللحق ايضاً جنات ثلاث تقابلها لذلك قال تعالى: وادخلي جنتي، فأضاف الى نفسه: فأول جناته الاعيان الثابتة لانه بها يستتر فيشاهد ذاته بذاته من وراء استار الاعيان الثابتة، والثانية استتاره في الارواح بحيث لا يطلع عليه ملك مقرب ولا غيره، والثالثة استتاره في عالم الشهادة بالاكون ليشاهد عوالمه من وراء الاستار بحيث لا يشعر عليه الاغيار وهذا بحسب استتار ذاته في الذوات في عوالمها وكذلك استتاره بحسب الصفات والافعال في صفاتها وافعالها. فالعارف اذا قيل له ادخل جنتي لم يفهم منه الا ادخل ذاتك وعينك وحقيقتك لتجدني فيها وتشاهدني بها لان مطلوبه الحق فقط بخلاف غير العارف فان جنته ما فيه حظوظ نفسه من المشارب والمآكل والمناكح وما يتعلق بها.

قوله: لا يطلع عليه ملك مقرب ولا غيره، يعني لا يطلع عليه بالكنه والتمام. اين تحقيق رشيق در جنتي همانست که در مسفورات اين کمترین تأکید شد که من و تو جدول بحر وجودیم و از اين جدول بايد بدست آورد.

۱۳۹- همانا عبادت، بدن را کاملاً پیرو نفس می گردانند. پس با اینهمه اگر نفس با فکر به آستانه حق روی کند، انسان با تمام وجود بر حق روی آورده و ملازم او می گردد. وگرنه عبادت (بی فکر) موجب شقاوت (عابد) می شود. همانگونه که خداوند (عزّوجلّ) فرماید: پس وای بر نمازگزارانی که از نماز خود غافلند.

۱۴۰- مراتب طهارت

در مراتب طهارت گوئیم که طهارت ارواح و قلوب موجب مزید رزق معنوی و قبول عطایای الهیه علی ما ینبغي است ویرزقه من حیث لایحتسب. و طهارت صورت - به حکم تبعیت عالم صور مر ارواح را در وجود واحکام - مستلزم مزید رزق حسی است. لذا هم طهارت ظاهره باید وهم طهارت باطنه.

اما طهارت ظاهره: طهارت بدن از ادناس و قاذورات است، و طهارت حواس از اطلاق

ورها کردن آنها در ادراکاتی که نیاز بدانها نیست.

طهارت اعضاء از اطلاق ورها کردن آنها در تصرفات خارج از دائره اعتدال که به حسب شرع و عقل معلوم است. و به خصوص لسان را دو طهارت است: یکی صمت از ما لایعنی، و دیگر مراعات عدل در آنچه که از آن تعبیر می‌کند که نه به نقص بیان درباره آن جائز باشد، و نه وصفش بدانچه که موصوف بدان نیست.

طهارت ظاهره در مراتب قوای عملیه نفس مرتبه تجلیه است که نفس قوی و اعضای بدن را به مراقبت کامله در تحت انقیاد و اطاعت احکام شرع و نوامیس الهیه وارد نموده که اطاعت اوامر، و اجتناب از منهیات شرعیه را به نحو اکمل نماید تا پاکی صوری و طهارت ظاهریه در بدن نمایان شود و در نفس هم رفته رفته خوی انقیاد و ملکه تسلیم برای اراده حق متحقق گردد و برای حصول این مرتبه علم فقه بر طبق طریقه حقه جعفریه کافی و به نحو اکمل عهده دار این امر است. فقه مقدمه تهذیب اخلاق و اخلاق مقدمه توحید است.

اما طهارت باطنه: طهارت خیال از اعتقادات فاسد و از تخیلات ردی، و از جولانش در میدان آمال و امانی.

و طهارت ذهن از افکار ردی و از استحضارات غیر واقع غیر مفید.

و طهارت عقل از تفسید به نتایج افکار در آنچه که اختصاص به معرفت حق سبحانه و معرفت غرائب علوم و اسرار است که مصاحب فیض منبسط او بر ممکنات است.

و طهارت قلب از تقلبی که تابع تشعب است و تشعب نیز به سبب تعللاتی است که موجب تشتت عزم و اراده می‌گردد. و قلب را هم واحد باید. امیر (ع) فرمود: قلوب العباد الظاهره مواضع نظر الله سبحانه فمن طهر قلبه نظر الله الیه. و فی الکافی (ص ۱۳، ج ۲، معرب) باسناده عن سفیان بن عیینة قال: سأله - یعنی اباعبدالله (ع) عن قول الله عز وجل الا من اتى الله بقلب سليم؟ قال: القلب السليم الذي يلقي ربه وليس فيه احد سواه.

و طهارت نفس از اغراضش بلکه از عین خودش که خمیره آمال و امانی و کثرت تشوقات است.

وطهارت روح از حظوظ شریفه‌ای که مرجو از حق تعالی است، چون معرفتش و قرب و مشاهدتش و دیگر انواع نعیم روحانی. و به قول شیخ در نمط تاسع اشارات در مقامات العارفین: من آثار العرفان للعرفان فقد قال بالثانی. و به این نظر «علم» حجاب باشد و این وجه دیگر است در معنی العلم حجاب الله الاکبر، آری.

تو بندگی جوگدایان به شرط مزد مکن که خواجه خود صفت بنده پروری داند
قال النبی (ص): قال الله تعالی من شغله ذکری عن مسألتي اعطيته افضل ما اعطی
السائلین (مصباح الشریعة).

وطهارت حقیقت انسانی از عوز و فقدان آنچه که در جمعیت است و از تغیر صورت و حقیقت آنچه که از جانب حق تعالی بدو واصل می‌شود.

وطهارت سر انسان - سر انسان آن حصه وجودی از مطلق تجلی جمعی است که بدان حصه به حق مطلق مستند است، و از حیثیت همین حصه به حق مطلق مرتبط است. و طهارت سر به اتصالش به حق مطلق و زوال احکام تقییدیه‌ای که به سبب معیت با عین ثابته‌اش که مجلای قابل تجلی و مقید آنست عارض وی می‌گردد، می‌باشد. زیرا که حکم حتمی و سنت بتی حق سبحانه است که هر تجلی و صفات آن تابع مجلانی که مرآت آنست می‌باشد، و لن تجد لسنة الله تبدیلا و لن تجد لسنة الله تحویلا.

وطهارت خاصه انسان، بعد از تجاوز او از طهارت بدن و روح و سرش، به مقدار تحقق او به حق تعالی، و احتذاء او به تجلی ذاتی حق سبحانه است.

حجاب راه توئی حافظ از میان برخیز خوشا کسی که در این راه بی حجاب رود
این مرتبه از طهارت خاصه به انسان اعلی مراتب طهارت است. بعد از تجلی ذاتی حجابی نیست و کمال را جز این تجلی مستقری نیست با حضور تام، فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر، و معیت منبسطه ذاتیه بر عالم غیب و شهادت و آنچه که غیب و شهادت مشتمل بر آنند. و بدانکه به قدر نیستی تو حق ظاهر می‌شود، نمی‌بینی که در رکوع سبحان ربی العظیم می‌گوئی، و در سجود سبحان ربی الاعلی. عارف شبستری فرماید:

کسی بر سر وحدت گشت واقف
دل عارف شناسای وجود است
بسر تو خانه دل را فرو روب
وجود تو همه خار است و خاشاک
چو تو بیرون شوی او اندر آید
موانع تا نگردانی ز خو دور
موانع چون در این عالم چهار است
نخستین پاکی از احداث و انجاس
سیم پاکی ز اخلاق ذمیمه است
چهارم پاکی سر است از غیر
هر آنکو کرد حاصل این طهارات
تو تا خود را بکلی در نبازی
چو ذات پاک گردد از همه شین
نماند در میانه هیچ تمیز

که او واقف نشد اندر مواقف
وجود مطلق او را در شهود است
مهیّا کن مقام و جای محبوب
برون انداز از خود جمله را پاک
به تو بی تو جمال خود نماید
درون خانه دل نایدت نور
طهارت کردن از وی هم چهار است
دویم از معصیت و از شر و سواس
که با وی آدمی همچون بهیمه است
که اینجا منتهی می گرددت سیر
شود بیشک سزاوار مناجات
نمازت کی شود هرگز نمازی
نمازت گردد آنگه قرّة العین
شود معروف و عارف جمله یک چیز

وفی الکافی: لنا حالات مع الله نحن هو وهو نحن (ص ۸۸، ج ۲، اسفار، ط ۲، تعلیقه
حکیم مولی علی نوری). وفی روایة: لنا حالات مع الله هو فیها نحن ونحن فیها هو ومع
ذلک هو هو ونحن نحن. (کلمات مکنونه فیض، کلمه پنجاهم از امام صادق و ع).

المروی عن رسول الله صلى الله عليه وآله: لی مع الله وقت لا یسعی فیہ ملک مقرب ولا
نبی مرسل. حکیم متاله مولی علی نوری در تعلیقه ای بر شرح حدیث دوم توحید کافی،
صدر المتألهین در بیان آن افاده فرمود که: قوله صلى الله عليه وآله ولا نبی مرسل نكرة فی
سیاق النفی، فلا یسعه نفسه ایضاً فی ذلک الوقت فإشار الی خفاء نفسه عن نظر نفسه فضلاً
عن خفاء غیره (ص) عن نظر بصیرته البالغة الی درجة لا یتصور فوقها كما قال فکان قاب
قوسین او أدنی.

- ۱۴۱ - هستی تو گناهی است که هیچ گناهی قابل مقایسه با آن نیست.
- ۱۴۲ - شما مانند آنان نباشید که خدا را فراموش کردند و خدا نیز نفوس آنها را از یادشان برد، آنان بحقیقت بدکارانند.
- ۱۴۳ - دل جانی است مخصوص خداوند. پس در جای خاص خدا، غیر از خدا را جای مده.
- ۱۴۴ - همانا دوام مراقبت - که عبارت از ملاحظه نمودن حقیقه مطلقه است در جمع تعینات گوناگونش، بنحوی که شخص ملاحظه، توسط کثرة مظاهر، از واحد ظاهر محبوب نگردد - از جمله چیزهایی است که موجب جلب کمالات مشارالیه است. و نیز سایر علوم و معارف توسط آن حاصل می گردد.
- ۱۴۵ - و از کتاب لبّ اللباب نقل شده که در خبر آمده است: همانا اهل بهشت بر هیچ چیز دنیوی که از دستشان رفته، همانند ساعتی که بدون یاد خداوند بر آنان گذشته، افسوس نمی خوردند.
- ۱۴۶ - امام صادق علیه السلام فرمود: احادیث ما را آشکارا و درست تلفظ کنید چرا که تحقیقاً ما مردمی زبان آوریم. و نیز آن حضرت فرمود: ما مردمی زبان آوریم هرگاه از ما چیزی را روایت می کنید آن را آشکارا و درست تلفظ کنید.
- ۱۴۷ - بدرستی که ارزش کارها بسته به چگونگی نیت هاست. و نیت آدمی از عمل او بهتر است.
- ۱۴۸ - همانا مرد غیر عرب از اُمّتم (یا مردی از اُمّتم که عربی را غلط تلفظ می کند) قرآن را به غیر عربی (یا به عربی غلط) قرائت می کند آنگاه فرشتگان آن را به عربی می فهمند (در اصول کافی بجای «تعرّفه» «ترفعه» آمده. بنابراین معنای قسمت اخیر روایت از این قرار است: آنگاه فرشتگان آنرا به عربی بالا می برند.)
- ۱۴۹ - در کافی سند به حفص می رساند و حفص گوید: امام موسی بن جعفر علیهما السلام به من فرمود: ای حفص هر کس از پیروان ما بمیرد و قرآن را خوب یاد نداشته باشد، در

- قبرش بدو آموزش دهند تا خداوند به این وسیله پایاهش را بالا برد.
- ۱۵۰- امام صادق علیه السلام فرمود: قرآن را با لحن عرب، بدون غلط قرائت کنید زیرا که قرآن عربی است.
- ۱۵۱- با این همه، تا حدی که میسورتان است قرآن بخوانید.
- ۱۵۲- بدان آنچه که در کلام اصحاب به طور قطع بنظر می رسد این است که اگر آفرینش جنین تمام باشد و نیز موی برآورده و پُر پشم گشته باشد، در تذکیه وی و حلال بودنش، تذکیه مادر کفایت می کند. ولی حکم یاد شده در روایات، مختلف است. در بعضی از آنها حکم، به تأم الخلقه بودن منوط گشته و در بعضی - به موی بر آوردن و پر پشم گردیدن و در بعضی به موی بر آوردن فقط - و در بعضی به تأم الخلقه بودن و موی بر آوردن. ولی از آنجا که امور یاد شده با یکدیگر تلازم دارند می توان همه آنها را ملاک قرار داد و بدین طریق بین روایات مختلفه باب جمع نمود. همانگونه که شهید در دروس فرمود: تأم الخلقه بودن شامل موی بر آوردن و پر پشم گردیدن نیز می شود. و آنچه که میان متأخرین شهرت دارد این است که بین داخل شدن روح به جنین و عدم آن فرقی نیست چرا که روایات در این باره مطلقند.
- ۱۵۳- و بتحقیق جماعت عامه از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که آن حضرت فرمود: ما جنین ماده شتر را سر می بریم.
- ۱۵۴- در کتاب «الطب» تألیف ابی عتاب عبدالله بن بسطام نیشابوری و برادرش حسین بن بسطام نیشابوری، چنین آمده: عبدالله بن بسطام از محمد بن خلف واو از و شاء و و شاء از عبدالله سنان واو از برادرش محمد بن سنان نقل کرده که امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: نیست کسی که از بلاء بیم داشته باشد و در آن به دعاء پیشی نگیرد مگر آنکه خداوند آن بلاء را از او برگرداند. آیا نمی دانی که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: بدرستی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای علی - گفتم: لیک ای رسول خدا. فرمود: همانا دعاء، بلائی را که در تقدیر الهی استوار و محکم گشته باشد، برمی گرداند.

و شاء گوید: من به عبدالله بن سنان گفتم: آیا در این باره دعائی معین وجود دارد؟
عبدالله گفت: من همین پرسش را از امام صادق علیه السلام داشتم. آن حضرت در جواب فرمود: آری شیعیان ناتوان را که به رشد فکری نرسیده‌اند، در هر حادثه‌ای از حوادث دعائی معین است ولی برای شیعیان بی‌نادر دعائی معین وجود ندارد. زیرا آنانی که به بلوغ عقلی رسیده‌اند (و خود می‌دانند در هر مقامی چه بگویند و چه بخوانند و چگونه خواهند) دعایشان را مانعی نباشد.

۱۵۵ - فصل: در بیان کیفیت دخول در ماه شوال و ذکر دعائی که هنگام دیدن هلال شوال خوانده می‌شود و ما خود آن را وضع نموده‌ایم.

... تا می‌رسد به اینجا که می‌گوید: اما بیان آنچه که هنگام رؤیت هلال شوال خوانده می‌شود. پس بتحقیق در کتاب اعمال ماه دعائی را تقدیم داشتیم که ما خود آن را وضع کرده‌ایم و برای همه ماه‌ها مناسب است. و اگر شخصی داعی آن را نیافت پس هنگام رؤیت هلال شوال این دعا را بخواند: اللهم انک قد مننت علینا بفضیاء البصائر والابصار (تا آخر دعاء).

۱۵۶ - چون به حد بلوغ رسید و برومند شد او را فرزاندگانی و دانش دادیم.

۱۵۷ - از آن وصف که می‌آورند خدا منزّه است، مگر بندگان مخلص خدا.

۱۵۸ - کسانی را که در راه خدا کشته شدند مرده می‌پندارید بلکه زنده‌اند و نزد پروردگارشان به ایشان روزی می‌دهند (آل عمران: ۱۷۰).

۱۵۹ - که برای آنهاست رزقی معین (صافات: ۴۲).

۱۶۰ - هشام بن سالم از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که آن جناب فرمود: چنانچه کسی را از جانب پیامبر صلی الله علیه و آله خبر رسد که برای فلان عمل پاداشی هست و او آن را بجا آورد پاداش آن عمل برایش ثابت است، هر چند پیامبر صلی الله علیه و آله چنین سخنی را نفرموده باشد.

۱۶۱ - مرحوم سید ابن طاووس در اعمال ماه رجب کتاب عظیم الشأن اقبال (ص ۶۲۷ ط

اضافات وتوضیحات

رحلی تصحیح شهید جناب حاج شیخ فضل الله نوری) اصلی را به نام اصل هشام بن سالم نام می برد که در مآخذ حدیث من بلغ می فرماید: و وجدنا هذا الحديث في اصل هشام بن سالم رحمه الله عن الصادق عليه السلام (هشام بن سالم عن ابي عبد الله عليه السلام) قال: من سمع شيئاً من الثواب على شيء وصنعه - فصنعه خ - كان له وان لم يكن كما بلغه.

سپس مرحوم سید در بیان حدیث من بلغ فرماید: اقول هذا فضل من الله جل جلاله، وكرم ما كان في الحساب انك تعمل عملاً لم ينزله في الكتاب، ولم يأمر الله جل جلاله رسوله أن يبلغه اليك فتسلم أن يكون خطر ذلك العمل عليك وتصير من سعادتك في دنياك وآخرتك.

فاعلم ان هذا له مدخل في صفات الاسعاد والارفاذ فكيف لا يكون من صفات رحمته وجوده لذاته، ومن لانهاية لهباته ومن لا ينقصه الاحسان ولا يزيدہ الحرمان، ومن كلما وصل الى أهل ملكته فهو زائد في مملكته وتعظيم دولته. ولقد رويت ورأيت أخباراً لابن الفرات الوزير وغيره انهم زور عليهم جماعة رقاعاً بالعطاب فعملوا أنها زور عليهم وأطلقوا ما وقع في التزوير وهي من الاحاديث المشهورة عند الايمان فلا أطيل بذكرها في هذا المكان.

وقد جاءت شريعتنا المعظمة بنحو هذه المساعي المكرمة وذاك أن حكم الشريعة المحمدية أنه لو التقى صف المسلمين في الحرب بصف الكافرين فتكلم واحد من أهل الاسلام كلمة اعتقدها كافرانه قد آمنه بذلك الكلام لكان ذلك للكافر أمناً من القتل ودرعاً له من دروع السلامة والفضل. وقد تناصر ورود الروايات ادراًوا الحدود بالشبهات. فكن فيما نوردہ عاملاً على اليقين بالظفر ومعتزفاً بحق محمد صلوات الله عليه سيد البشر، انتهى. حدیث من بلغ را علاوه بر بیان عالی کلامی خطابی اقناعی مذکور، وجه برهانی ايقانی نیز می باشد. والله تعالی مفيض الخيرات والبركات.

۱۶۲ - خدا روزی بعضی از شما را از بعضی دیگر افزون کرده است.

۱۶۳ - بعضی از این پیامبران را بر بعضی دیگر برتری دادیم.

- ۱۶۴ - منزّه است، ملکوت هر چیزی بدست اوست و همه بسوی او بازگردانده می‌شوید.
- ۱۶۵ - در واقع، حقیقت هر چیزی پرتو حقیقت اوست.
- ۱۶۶ - نور ما از نور پروردگارمان برخاسته همانگونه که پرتو خورشید از خورشید.
- ۱۶۷ - بدرستی که اتصال و پیوستگی روح مؤمن به روح خداوند از اتصال پرتو خورشید به خورشید شدیدتر است.
- ۱۶۸ - از آسمان آبی فرستاد و هر رودخانه به اندازه خود جاری شد.
- ۱۶۹ - مطالب این نکته در شماره ۱۳۱ آمده است.
- ۱۷۰ - من گنجی بودم پنهان، دوست داشتم که شناخته شوم...
- ۱۷۱ - حرکتی که عبارت است از وجود جهان، حرکتی است که بر پایه عشق استوار است. و بتحقیق رسول خدا صلی الله علیه و آله با فرمایش «كنت كنزاً مخفياً...» بر این مطلب آگاهمان گردانید. پس به فرض محال اگر چنین عشقی در کار نبود جهان هم در صحنه وجود ظاهر نمی‌گشت. بنابراین حرکت جهان از سر حدّ عدم تا به اقلیم وجود، همان حرکت عشق آفریدگار جهان است.
- ۱۷۲ - سیر یعنی به حالات پیاپی متلبّس شدن.
- ۱۷۳ - امام صادق علیه السلام فرمود: یک بار جهت حاجتی ندا در دادم و گفتم «یا الله» پس او فرمود: لبیک، و من حاجت خود از یاد بیردم، زیرا لبیک گفتن خداوند با اقبال وی بر بنده‌اش از آنچه که بنده از او می‌خواهد بزرگتر است، گرچه آن خواسته، بهشت و نعمتهای جاویدان آن باشد. اما مطلب یاد شده را جز دانایان، بندگان، عاشقان، آشنایان که برگزیدگان و خواصّ خداوند، کسی دیگر ادراک نمی‌کند.
- ۱۷۴ - از آن خداست نیکوترین نامها، بدان نامهایش بخوانید.
- ۱۷۵ - رساله مذکور به نام «کلمه علیا در توقیفیت اسماء» است، به باب ششم آن در موضوع مزبور رجوع شود.
- ۱۷۶ - مگر بندگان مخلص خدا، که آنها راست رزقی معین، از میوه‌ها و گرامی داشتگانند

در بهشتهای پر نعمت، بر تختهایی که روبروی هم اند و جامی از چشمه خوشگوار میانشان به گردش در آید، سفید است و نوشندگانشان را لذت بخش، نه عقل از آن تباهی گیرد و نه نوشنده مست شود.

۱۷۷- وصف بهشتی که به پرهیزگاران وعده داده شده این است که در آن نهرهایی است از آبهایی تغییر ناپذیر و نهرهایی از شیری که طعمش دگرگون نمی شود و نهرهایی از شراب که آشامندگان از آن لذت می برند و نهرهایی از عسل مصفی و در آنجا هر گونه میوه که بخواهند هست و نیز آمرزش پروردگارشان.

۱۷۸- پرهیزگاران را جایی است که در امان از هر آسیب اند. بستانها و تاکستانها. و دخترانی همسال با پستانهای برآمده. و جامهای پر، نه سخن بیهوده شنوند و نه دروغ. و این پاداشی است کافی از جانب پروردگارت.

۱۷۹- آنان که سبقت جسته بودند و اینک پیش افتاده اند. اینان مقربانند. در بهشتهای پر نعمت.... پسرانی جوان همواره گردش می چرخند با قدحها و ابریهایی و جامهایی از شرابی که در جویها جاری است. از نوشیدنش نه سردرد گیرند و نه بیهوش شوند.

۱۸۰- هر آینه نیکان در نعمتند. بر تختها نشسته و نظاره می کنند، بر چهره هاشان طراوت نعمت را بشناسید، از شرابی خالص که بر سر آن مهر نهاده اند سیراب می شوند، مهر آن مشک است و پیشدستی کنندگان در آن بر یکدیگر پیشدستی می کنند، مزاج آن از تسنیم است و آن چشمه ای است که مقربان خدا از آن می آشامند.

۱۸۱- نیکان از جامهایی می نوشند که آمیخته به کافور است، چشمه ای که بندگان خدا از آن می نوشند و آن را به هر جایی که خواهند روان می سازند.... کاسه های سیمن و کوزه های شراب میانشان به گردش در می آیند، کوزه هایی از سیم که آنها را به اندازه پر کرده اند. در آنجا جامی بنوشانندشان که آمیخته با زنجبیل باشد.... و پروردگارشان از شرابی پاکیزه سیرابشان سازد. این پاداش شماس است و از کوششتان سپاسگزاری شده است.

۱۸۲- یعنی خداوند شرابی به ابرار می نوشاند که آنها را از هر چیزی جز خدا، پاک

- می سازد. زیرا پاکیزه‌ای که از هر گونه آلودگی کائنات برکنار باشد، جز خداوند نیست.
- ۱۸۳ - امام باقر علیه السلام فرمود: علی بن ابیطالب علیه السلام در حالی که همراه مردم سیر می کرد از شهر خارج شد تا به یک میلی یا دو میلی کربلا رسید. در پیش روی مردم جلو آمد و برگرد مکانی که به «مَقْدَفَان» مشهور بود طواف کرد، آنگاه فرمود: در این مکان دوستان پیامبر و دوستان پیامبرزاده کشته شده که همه آنان شهیدند. و اینجا محل فرود آمدن سواران و بر زمین افتادن عاشقانی است که شهیدند، نه در قبل کسی بر آنان پیشی بسته است و نه در بعد کسی به آنان می رسد.
- ۱۸۴ - امام صادق علیه السلام از قول پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می کند که آن جناب فرمود: با فضیلت ترین مردم کسی است که به عبادت عشق ورزد و با آن دست بگردن شود و آن را به دل دوست بدارد و به تن بجا آورد و در آن جدیت داشته باشد. چنین کسی با ک ندارد که در دنیا بر چه حالتی است؟ بر سختی یا بر آسانی.
- ۱۸۵ - رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بدرستی که عشق بهشت به سلمان از عشق سلمان به بهشت بیشتر است.
- ۱۸۶ - خداوند! ما را از کسانی قرار ده که درختان عشق به تو در باغ سینه هایشان بهم پیوسته و سوز محبت سراسر دلشان را فرا گرفته است. پس آنان به آشیان های افکار پناه می برند و در سبزه زارهای قرب و شهود چرا می کنند (می خرامند) و از حوضهای محبت با جام ملاطفت می آشامند.
- ۱۸۷ - ابن عباس از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می کند که آن حضرت فرمود: کسی که عاشق گردد و عشق خود را پنهان دارد و از حرام باز ایستد خداوندش بیامرزد و به بهشتش در آورد.
- ۱۸۸ - دوستی عبارت از کشش سرشت آدمی به چیز لذیذ است. پس اگر آن کشش، قوی و استوار گردد عشق نامیده می شود.
- ۱۸۹ - اما مرتبه چهارم دوستی که عبارت از عشق است، (کلمه عشق) از «عَشَقَة»

مشتق است و آن گیاهی است که بر تنه و شاخه‌های درخت می‌پیچید و اطراف آن را فرا می‌گیرد همانگونه که عشق شراشیر دل را تسخیر می‌سازد. سپس می‌گوید: و تحقیقاً این حالت در عشق حقیقی موجود است. زیرا وقتی که امیرالمؤمنین علیه‌السلام در اثر جنگها، پیکانهای تیر به بدن شریفش فرو می‌رفت، جراح، هنگامی که حضرت به نماز می‌ایستاد آنها را از بدنش خارج می‌ساخت. چونکه قلب آن جناب در آن هنگام به عالم قدس و جبروت مشغول بود و هیچگونه احساسی نسبت به درد نداشت... و چنین است حال عاشقان خداوندی که از هرگونه نقصی منزّه است.

۱۹۰- روایت است، مردی به سرور عاشقان و امیرمؤمنان گفت: چگونه است حال تو که رویت چنین نورانی است و بر این حُسن و جمالی؟....

۱۹۱- مفضل گوید: از امام صادق علیه‌السلام راجع به عشق پرسیدم، فرمود: دلپاشی است که از یاد خدا خالی است، پس خداوند دوستی غیرش را به آنها چشانده است.

۱۹۲- محمد بن جمهور احسانی از امیرالمؤمنین علیه‌السلام روایت می‌کند که آن حضرت فرمود: از برای خداوند شرابی است مخصوص اولیاء و ارادتمندانش، که هرگاه از آن بنوشند مست گردند، و هرگاه مست گردند، به اهتزاز در آیند، و هرگاه به اهتزاز در آیند، پاکیزه گردند، و هرگاه پاکیزه گردند، گداخته شوند، و هرگاه گداخته شوند، خالص گردند، و هرگاه خالص گردند، به جستجو در آیند، و هرگاه به جستجو در آیند، می‌یابند، و هرگاه بیابند، می‌رسند، و هرگاه برسند، پیوند خورند، و هرگاه پیوند خورند فرقی میان آنان و محبوبشان نیست.

۱۹۳- چون پروردگارش به کوه تجلی کرد کوه را خرد کرد و موسی بیهوش بیافتاد.

۱۹۴- امام جعفر صادق علیه‌السلام فرمود: سوگند به خدا که خداوند در کلام خود برای مردم تجلی نموده است ولی آنان نمی‌بینند.

۱۹۵- پس خدای سبحان با ارائه قدرت خود در کتابش برای مردم تجلی کرد، بدون آنکه او را ببینند.

۱۹۶- آفریدگار مشاعر و قوی توسط آنها برای عقول تجلی کرد.

- ۱۹۷- سپاس بی حد، خداوندی را سزا است که توسط خلقش برای خلقش تجلی کرد.
- ۱۹۸- پس او کسی است که نشان‌های وجود از برای او بر اقرار دل مُنکر گواهی می‌دهند.
- ۱۹۹- سپاس خداوندی را که توسط خلقش بر وجودش دلالت کرد.
- ۲۰۰- کسی که توسط حدوث خلقش بر وجود و قدمت خود دلالت کرد.
- ۲۰۱- ثابت است نه از روی حدوث، موجود است نه از کتم عدم.
- ۲۰۲- چگونه توسط چیزی که در وجودش به تو محتاج است، بر وجود تو استدلال شود.
- ۲۰۳- امیرالمؤمنین در جواب سؤال از وجه‌الله فرمود: پس همه این وجود، وجه‌الله است. سپس کریمه «فاینما تولوا فثم وجه‌الله» را قرائت کرد.
- ۲۰۴- انسان سرّ من است و من سرّ او هستم.
- ۲۰۵- اگر از خدا بترسید میان شما و کافران فرقهایی نهد (انفال: ۲۹).
- ۲۰۶- ای مردم بترسید از پروردگارتان آنکه شما را از یک تن بیافرید (نساء: ۱).
- ۲۰۷- نیست قدرت و فعلی، مگر آنکه خاصّ خداوندگار است. نباشد قدرت و فعلی در عالم مگر خاصّ خدا و الله اعلم
- ۲۰۸- این قرآن به درست‌ترین آئین‌ها راه می‌یابد (اسراء: ۹).
- ۲۰۹- ای پروردگار ما به خود ستم کردیم و اگر ما را نیامرزی و بر ما رحمت نیاوری از زیان‌دیدگان خواهیم بود.
- ۲۱۰- حال که مرا نوید ساخته‌ای من هم ایشان را از راه راست تو منحرف می‌کنم.
- ۲۱۱- آنکه مرا بیافریده سپس راهنمایی می‌کند، و آنکه به من طعام می‌دهد و مرا سیراب می‌سازد، و چون بیمار شوم شفایم می‌بخشد و آنکه مرا می‌میراند و سپس زنده می‌کند.
- ۲۱۲- و بدرستی که تو بر خلقی عظیم هستی.
- ۲۱۳- او متجاوزان سرکش را دوست ندارد.
- ۲۱۴- در مجمع البیان به نقل از ابی مجلز چنین آمده: تجاوز در دعا این است که داعی منازل پیامبران را طلب کند. پس در این صورت، داعی از حدّ دعا تجاوز می‌نماید.

- ۲۱۵- گفتند آیا ما را به ریشخند می گیری؟ گفت به خدا پناه می برم اگر از نادانان باشم.
- ۲۱۶- از داستان مریم و غیر آن چنین استفاده می گردد که ظهور کرامات و خوارق عادت برای صالحانی که از پیامبران نمی باشند، ممکن است.
- ۲۱۷- در این کتاب مریم را یاد کن آنگاه که از خاندان خویش به مکانی رو به سوی برآمدن آفتاب دوری گزید. میان خود و آنان پرده ای کشید و ما روح خود را نزدش فرستادیم و چون انسانی تمام بر او نمایان شد.
- ۲۱۸- زن عمران گفت پروردگارا من نذر کردم آنچه در شکم دارم از کار این جهانی آزاد و تنها در خدمت تو باشد... ای مریم پروردگارت را اطاعت و سجده کن و با نمازگزاران نماز بخوان.
- ۲۱۹- اگر شما را مصیبتی رسد برای کارهایی است که می کنید.
- ۲۲۰- سعادت عبارت از آن است که نفس انسان به درجه ای از کمال برسد که در قوام وجودیش محتاج به ماده نباشد و آن بدین معنی است که در سلک عقول در آید و تا ابد بر این حالت باقی بماند جز آنکه پایه اش دون پایه عقل فعال باشد. و همانا نفس انسان، توسط اعمالی ارادی که بعضی فکری و بعضی بدنی است، به کمال یاد شده دست می یابد.
- ۲۲۱- وگاهی در بعضی از مردم اتفاق می افتد که قوه متخیله با غلبه و شدت تمام جووری به خلاقیت می پردازد که حواس بر آن چیره نمی گردد و قوه مصوره از آن سرباز نمی زند. و نفس نیز بقدری قوی است که توجه به حواس، التفاتش را به قوه عاقله و آنچه را که از مبادی عالیه پذیرفته، باطل نمی سازد. پس این گروه را در بیداری حالتی دست دهد که دیگران را در خواب حاصل آید.
- ۲۲۲- جناب سید ابن طاوس در اعمال شب نیمه شعبان، کتاب عظیم الشأن اقبال می فرماید: وَمِنْ الدَّعَوَاتِ فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ مَا رَوَيْنَاهُ بِإِسْنَادِنَا إِلَى جَدِّي أَبِي جَعْفَرِ الطُّوسِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ رَوَى أَنْ كَمِيلَ بْنِ زِيَادٍ النَّخَعِيِّ رَأَى أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَاجِدًا يُدْعُو بِهَذَا الدُّعَاءِ فِي لَيْلَةِ النِّصْفِ مِنْ شَعْبَانَ.
- و بعد از آن سید فرمود: اقُولُ وَ وَجَدْتُ فِي رِوَايَةٍ أُخْرَى مَا هَذَا لَفْظُهَا: قَالَ كَمِيلُ بْنُ زِيَادٍ

كُنْتُ جَالِسًا مَعَ مَوْلَايَ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي مَسْجِدِ الْبَصْرَةِ وَمَعَهُ جَمَاعَةٌ مِنْ أَصْحَابِهِ فَقَالَ بَعْضُهُمْ مَا مَعْنَى قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِيهَا يَفْرُقُ كُلَّ امْرٍ حَكِيمٍ؟ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَيْلَةُ النِّصْفِ مِنْ شَعْبَانَ، وَالَّذِي نَفْسُ عَلِيٍّ بِيَدِهِ إِنَّهُ مَا مِنْ عَبْدٍ إِلَّا وَجَمِيعٌ مَا يَجْرِي عَلَيْهِ مِنْ خَيْرٍ وَشَرٍّ مَقْسُومٌ لَهُ فِي لَيْلَةِ النِّصْفِ مِنْ شَعْبَانَ إِلَى آخِرِ السَّنَةِ فِي مِثْلِ تِلْكَ اللَّيْلَةِ الْمُقْبِلَةِ وَمَا مِنْ عَبْدٍ يَحْيِيهَا وَيَدْعُو بِدَعَاءِ الْخَضِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، إِلَّا أَجِيبَ لَهُ. فَلَمَّا انْصَرَفَ طَرَقَتْهُ لَيْلًا فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، مَا جَاءَ بِكَ يَا كَمِيلُ؟ قُلْتُ يَا امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، دَعَاءُ الْخَضِرِ، فَقَالَ اجْلِسْ يَا كَمِيلُ إِذَا حَفِظْتَ هَذَا الدَّعَاءَ فَادْعَ بِهِ كُلَّ لَيْلَةِ جُمُعَةٍ أَوْ فِي الشَّهْرِ مَرَّةً أَوْ فِي السَّنَةِ مَرَّةً أَوْ فِي عَمْرِكَ مَرَّةً تَكْفٍ وَتَنْصُرَ وَتَرْزُقَ وَلَنْ تَعْدَمَ الْمَغْفِرَةُ يَا كَمِيلُ أَوْجِبْ لَكَ طَوْلَ الصَّحْبَةِ لَنَا أَنْ نَجُودَ لَكَ بِمَا سَأَلْتُ، ثُمَّ قَالَ اكْتُبْ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِرَحْمَتِكَ الَّتِي وَسَعَتْ كُلَّ شَيْءٍ - تَا آخِرِ دَعَايَ شَرِيفٍ.

کیمیل می گوید: با مولایم امیرالمؤمنین در مسجد بصره نشسته بودم و اصحابش با او بودند، بعضی از آنان گفتند: معنی قول خدای عزوجل «فیها یفرق کل امر حکیم» چیست؟، امام فرمود: شب نیمه شعبان است، سوگند به کسی که جان علی در دست او است، هیچ بنده ای نیست مگر این که جمیع خیر و شر، برای او در این شب، تا همان شب آینده مقسوم است، و هر بنده ای که این شب را احیاء کند و دعای خضر علیه السلام را بخواند، دعای او به اجابت می رسد پس چون حضرت منصور شد و مراجعت فرمود، شب به خدمت او رفتم، همینکه مرا دید پرسید: ای کیمیل چه می خواهی و چه چیز سبب آمدن تو شده است؟ گفتم یا امیرالمؤمنین، به طلب دعای خضر آمده ام. فرمود بنشین ای کیمیل، چون این دعا را حفظ کردی در هر شب جمعه، یا در هر ماه یکبار و یا در سال یکبار و یا در عمرت یکبار بخوان تا از بدیها باز داشته شوی، و یاری شده و روزی داده شوی، و هرگز از آمرزش محروم نمائی، ای کیمیل، طول صحبت تو با ما موجب شد که چنین نعمت و عطائی را به تو ببخشم.

چه قدر کیمیل همت و عزم داشت، چه قدر عشق و شوق داشت، چه قدر تشنه و طالب بود

که تا چیزی سراغ گرفت در راه تحصیل آن شد، و شب به خدمت امام رسید و دعای خضر را از آن جناب طلب کرد، و از آن حسن طلبش و صفای سریره و هدف مقدّسش چنین سفره پربرکت دعای خضر علیه السلام را برای همه اهل حال و دعا و مردم صاحب دل گسترده است. و چنین اثر قیم و قویم از خود به یادگار گذاشته است، و دعای خضر را دعای کمیل کرده است، آری باید گدائی کرد، که جواد گدا می خواهد.

جود می آید که ای طالب بیا	جود محتاج گدایان چون گدا
جود محتاج است و خواهد طالبی	همچنانکه تسویه خواهد تائبی
جود می جوید گدایان و ضعاف	همچو خوبان کاینه جویند صاف
روی خوبان ز آینه زیبا شود	روی احسان از گدا پیدا شود

و امام علیه السلام به کمیل فرمود: طول صحبت و همنشینی تو با ما موجب احسان چنین عطاء شده است، پس پیدا است کمیل خیلی ملازم آن حضرت بود.

۲۲۳- خدایا بیامرز مرا از گناهانی که پرده های عصمت را می درد. خدایا بیامرز مرا از گناهانی که عقوبت ها را نازل می کند. خدایا بیامرز مرا از گناهانی که نعمت ها را می برد. خدایا بیامرز مرا از گناهانی که دعا را حبس می کند. خدایا بیامرز مرا از گناهانی که بلا را فرود می آورد.

۲۲۴- امام صادق علیه السلام فرمود: گناهی که نعمت ها را می برد تجاوز از حدود است. و گناهی که پشیمانی را به دنبال دارد قتل است. و گناهی که عقوبت ها را نازل می کند ستم است. و گناهی که پرده را می درد شرب خمر است. و گناهی که رزق را حبس می کند زناست. و گناهی که مرگ را نزدیک می کند قطع رحم است. و گناهی که دعا را ردّ و هوا را تیره می کند ناسپاسی در حق پدر و مادر است.

۲۲۵- خدا چیزی را که از آن مردمی است دگرگون نکند تا آن مردم خود دگرگون شوند.

۲۲۶- هنگامی که زنا شیوع یابد زلزله ها پدید آید... و چون از دادن زکات خودداری کنند آسمان از باران خودداری کند.

- ۲۲۷- خداوند آغاز به خلق می‌کند، سپس آنرا باز می‌گرداند.
- ۲۲۸- و به او باز گردانده می‌شود همه کارها.
- ۲۲۹- هنگامی که ما را به خشم آوردند از همه آنان انتقام گرفتیم و همگان را غرقه ساختیم.
- ۲۳۰- در کتاب شریف کافی و نیز توحید صدوق، از امام صادق علیه السلام روایت است که آن جناب در تفسیر کریمه «فَلَمَّا أَصْفَوْنَا انْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ» فرمود: بدرستی که خداوند به گونه‌ای که ما بخشم می‌آییم، به خشم نمی‌آید. ولی او برای خود اولیائی آفرید که هم بخشم می‌آیند و هم خوشنود می‌گردند، و آفریده خدا و تحت ربوبیت اویند. سپس خشنودی آنان را خشنودی خود و خشم آنان را خشم خود قرار داد.
- ۲۳۱- نرسید من با شما هستم، می‌شوم و می‌بینم (طه: ۴۶).
- ۲۳۲- هیچ پیامبری را نرسد که آیه‌ای بیاورد مگر بفرمان خدا.
- ۲۳۳- من با معجزه‌ای از پروردگارتان نزد شما آمدم، برایتان از گل چیزی چون پرنده می‌سازم و در آن می‌دمم، به اذن خدا پرنده‌ای شود، و کور مادرزاد و برص گرفته را شفا می‌دهم و به فرمان خدا مرده را زنده می‌کنم.
- ۲۳۴- و آنگاه به امر من از گل چیزی چون پرنده ساختی و در آن دمیدی و به امر من پرنده‌ای شد، و کور مادرزاد و پیسی گرفته را به فرمان من شفا دادی و مردگان را بفرمان من از گور بیرون راندی.
- ۲۳۵- کشتی را در حضور ما و با الهام ما بساز.
- ۲۳۶- و ابر را سایه بانسان ساختیم و برایشان منّ و سلوی نازل کردیم.
- ۲۳۷- باری تعالی همه اشیاست، و با اینکه همه اشیاست هیچ یک از اشیاء در او وجود ندارد و نه بالفعل و نه بالقوه تا در موطن ذات، کثرت لازم آید.
- ۲۳۸- گفت پروردگار شما پروردگار آسمانها و زمین است، آنکه آنها را بیافریده است.
- ۲۳۹- ای آفریننده آسمانها و زمین، تو در دنیا و آخرت کارساز منی.

- ۲۴۰- انسان کامل مظهر اسم جامع حق است. لذا برای او از شأنِ مولایش نصیبی است.
- ۲۴۱- نفوس انسان‌های کامل در حالی که هنوز در دار دنیا هستند، به اشکالی غیر اشکالِ محسوسشان، در آیند؛ که این، بخاطر قدرتِ بر خارج شدنِ از بدن‌هایشان است. و نیز بعد از انتقالشان به نشأه آخرت، امرِ یاد شده برایشان ممکن است زیرا قدرتِ مذکور با بر طرف شدنِ مانعِ بدنی زیاده گردد و می‌توانند در جمیع عوالم ملکوتی وارد شوند.
- ۲۴۲- عارف با همت خود یعنی با توجه و قصدِ خود توسط قدرتِ روحانیش صوری را خارج از ظرف خیال، در عالم اعیانِ خارجیّه، ایجاد می‌کند. همانگونه که از ابدال مشهور است، آنها در آن واحد، در مکانهای مختلف حاضر می‌شوند و حوائج بندگان خدا را روا می‌کنند.
- ۲۴۳- اگر نفس به تدبیر قوای طبیعی مشغول نمی‌بود، و اگر از قوای مذکور مستفعل نمی‌گشت، هر آینه قادر بود أجراء بزرگ زیادی را بیافریند تا چه رسد به تحریک آنها و تصرفِ تدبیری در آنها.
- ۲۴۴- پروردگارتان گفت: بخوانید مرا تا شما را پاسخ گویم.
- ۲۴۵- او زنده است، خدایی جز او نیست، او را بخوانید در حالی که دین او را به اخلاص پذیرفته باشید که ستایش از آن خدایی است که پروردگار جهانیان است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ الْعَالَمِينَ
 قَالَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - :
 « مَنْ مَاتَ وَمِرَاتُهُ الذَّ فَاتَرُوا الْحَابِرَ وَجَبَتْ
 لَهُ الْجَنَّةُ » .

(در شادان قلوب، دلیل، باب ۵)

باسم و دعای خالصه حضرت شریف فاضل کرامی جناب آقای محمد رفیع آید الله تعالی
 الی مرضاته .

اسم تصنیفات داعی طلب فرموده اید، باین که در تصنیف سزاوار
 نحسین دارد، و نه ایلی شایان تعریف، نه شکلی به بیان خود حل
 کرده است، و نه عقده را به بیان خود کشوده است. نه اهل حل و عقده، و نه
 شخص رفق و فوق. نه مقامی اصل شد است، و نه بهره ای از او حاصل.

گوئی درباره وی گفته آمد که :
 نه شکوفای نه برگی نه غرنه سایه دارا هر چه که دهقا به کار گشت

و لکن به امثال فرموده حکما که : نه نفس مشغول به بار، و گرنه او تو مشغول دارد .
 کتب ریاضی چند رشته های گوناگون علما نوشته اند خصوصاً مبارک شاه اسماعیلی همدانی
 تاج پیر و افروز چه در نظر آید . ۹ ذی الحجه ۱۳۱۲ هـ ۲۱/۳/۱۳۷۱ خورشیدی حسین زاده آملی

دیگر آثار قلمی مؤلف:

کتابهای فارسی که بطبع رسیده‌اند

۱- نور علی نور در ذکر و ذاکر و مذکور

۲- خیرالایر در رد جبر و قدر

۳- وحدت از دیدگاه عارف و حکیم

۴- نهج‌الولایه

۵- انسان کامل از دیدگاه نهج‌البلاغه

۶- انسان و قرآن

۷- دروس معرفت نفس

۸- دیوان اشعار

۹- الهی نامه

۱۰- صد کلمه در معرفت نفس

۱۱- هزار و یک نکته

۱۲- مجموعه مقالات

۱۳- آنه الحق

۱۴- قرآن و عرفان و برهان از هم جدائی ندارند

۱۵- ولایت تکوینی

۱۶- دروس اتحاد عاقل به معقول

۱۷- سی فصل در دائره هندیه

۱۸- تعیین قبله مدینه به إعجاز رسول الله (ص)

۱۹- میل کلی



- ۲۰- ظل (تائزانت)
۲۱- تکبیر دائره در نسبت محیط دائره به قطر آن
۲۲- مطالب ریاضی
۲۳- پیرامون فنون ریاضی
۲۴- عرفان و حکمت متعالیه
۲۵- وجیزه‌ای در بیوگرافی مرحوم استاد علامه طباطبائی
۲۶- استخراج جداول تقویم در ۹ سال
۲۷- نصوص الحکم بر نصوص الحکم (شرح فصوص فارابی)
۲۸- تصحیح کلیله و دمنه با ترجمه دو باب آن
۲۹- تصحیح گلستان سعدی
۳۰- تصحیح مکاتبات آیتین سیداحمد کربلانی و شیخ محمد حسین کمپانی
۳۱- تصحیح نصاب صبیان
۳۲- تصحیح خزائن نراقی
۳۳- تصحیح خلاصه المنهج در تفسیر قرآن
۳۴- تصحیح و شرح رساله قضا و قدر دهمدار
۳۵- دفتر دل
۳۶- شرح رساله اتحاد عاقل بمعقول استاد آیه الله قزوینی
۳۷- تصحیح آغاز و انجام خواجه و تعلیقات بر آن
کتابهای عربی که به طبع رسیده‌اند
۳۸- عیون مسائل النفس
۳۹- شرح العیون فی شرح العیون
۴۰- العمل الضابط فی الرابطی والرابط
۴۱- الجعل
۴۲- نثر الدراری علی نظم اللثالی

- ۴۳- تصحیح اصول کافی و اعراب آن
۴۴- تصحیح کشف المراد و تعلیقات بر آن
۴۵- شرح نهج البلاغه در پنج جلد
۴۶- نفس الامر
۴۷- دروس معرفة الوقت والقبله
۴۸- رسالة فی لقاء الله تعالى
۴۹- رسالة حول الرؤية
۵۰- فصل الخطاب فی عدم تحریف کتاب رب الارباب
۵۱- رساله فی الامامة
۵۲- اضبط المقال فی ضبط اسماء الرجال
۵۳- رسالة فی الصبح والشفق
۵۴- رسالة فی تعیین البعد بین المکرزین
۵۵- تصحیح طبیعیات الشفاء
۵۶- رساله ای در توبه

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

کتابهای عربی که در دست طبع و نشرند

- ۵۷- النور المتجلی فی الظهور الظلی
۵۸- تصحیح تمهید القواعد با تعلیقات بر آن
۵۹- درر القلائد علی غرر الفرائد (تعلیقات بر حکمت منظومه متاله سبزواری)
۶۰- تصحیح و تعلیقات اسفار اربعه صدر المتألهین (تعلیقات به نام: مفاتیح الأسرار لسلک الاسفار)

کتابهای فارسی که در دست طبع و نشرند

- ۶۱- شرح فصوص الحکم شیخ اکبر محیی الدین عربی
۶۲- کلمه علیا در توقیفیت اسماء

- ۶۳- شرح چهل حدیث در معرفت نفس
۶۴- دروس هیأت و دیگر رشته‌های ریاضی
۶۵- منشآت یعنی نامه‌هایی که دستورالعمل‌اند
۶۶- تصحیح شرح فصوص خوارزمی و تعلیقات بر آن
۶۷- دروس شرح محقق طوسی بر اشارات شیخ رئیس
۶۸- دروس اسفار صدرالمتألهین
۶۹- دروس شرح علامه قیصری بر فصوص الحکم
- کتاب عربی که به طبع نرسیده‌اند
- ۷۰- الحجج البالغة علی تجرد النفس الناطقة
۷۱- مفاتیح المخازن
۷۲- التعليقات علی شرح الجفینینی علی الملخص فی الهیة
۷۳- رسالة فی تفسیر آیه العرض
۷۴- التعليقات علی معانی المطول للتفتازانی
۷۵- تعليقات علی تحفة الأجلّة فی معرفة القبلة
۷۶- تعليقات علی العروة الوثقی در فقه
۷۷- شرح اکرمانا لا ووس در مثلثات کرویّه
۷۸- تصحیح اصول اقلیدس با شرح و تعلیقات بر آن
۷۹- تصحیح اکرنا و ذو سیوس در اشکال کروی با تعلیقات بر آن
۸۰- رساله‌ای در مسائل متفرقه فقهی
۸۱- تصحیح شرح علامه قیصری بر فصوص الحکم با تعلیقات بر آن که در حکم یکدوره
شرح بر آنست
۸۲- تصحیح شرح خواجه طوسی برده نمط اشارات شیخ با تعلیقات بر آن که در حکم
یکدوره شرح بر آنست
۸۳- تعلیقات بر کتاب نفس شفاء

- ۸۴- تعلیقات بر الهیات شفاء
۸۵- تصحیح دوره نهج البلاغه
۸۶- مشکوة القدس علی مصباح الأنس
۸۷- تصحیح کتاب ماسکن ثاو ذوسیوس بتحریر خواجه طوسی با تعلیقات بر آن
۸۸- تصحیح مجسطی بتحریر خواجه با تعلیقات بر آن
۸۹- کراسه ای در فن اصول فقه
۹۰- مآخذ ومصادر ادعیه مفاتیح الجنان
۹۱- تعلیقات بر مدینه فاضله فارابی

کتاب فارسی که به طبع نرسیده اند

- ۹۲- شرح زیج بهادری
۹۳- رساله ای در رؤیا
۹۴- رساله ای در مثل آلهیه
۹۵- تصحیح شرح برجندی بر زیج الف یحیی با تعلیقات بر آن
۹۶- رساله ای در مناسک حج
۹۷- تصحیح شرح برجندی بر بیست باب اسطرلاب خواجه با تعلیقات بر آن
۹۸- رساله ای در اعتقادات شخصی خودم در اصول ومعارف دین
۹۹- رساله ای در اثبات عالم مثال
۱۰۰- رساله ای در سیر وسلوک
۱۰۱- تصحیح کتاب در مکنون شیخ عارف محیی الدین طائی با تعلیقات بر آن
۱۰۲- مصادر اشعار دیوان منسوب به حضرت امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام
۱۰۳- رساله ای در علم
۱۰۴- رساله در بعض شعب ارثماطیقی
۱۰۵- کشیکل (مصغر کشکول)
۱۰۶- هزار و یک کلمه (نا تمام)

- ۱۰۷- اصول و امهات حکمی و عرفانی
- ۱۰۸- گنجینه گوهر روان
- ۱۰۹- تعلیقات بر رساله قبله ملامظفر و تصحیح آن
- ۱۱۰- شرح طائفه‌ای از اشعار خواجه حافظ
- ۱۱۱- شرح باب توحید حدیقه عارف سنائی
- ۱۱۲- شرح سه نمط هشتم و نهم و دهم اشارات شیخ رئیس
- ۱۱۳- رساله‌ای در تضاد (در معنی: لولا التضاد لما صحّ دوام الفيض من المبدء الجواد)
- ۱۱۴- من کیستم؟
- ۱۱۵- رساله‌ای در اربعین
- ۱۱۶- ترجمه جمع بین رأین فارابی با تعلیقات بر آن
- ۱۱۷- دروس اوفاقی در علم اوفاق
- ۱۱۸- رساله‌ای در علوم غریبه
- ۱۱۹- ایضاً رساله‌ای در علوم غریبه
- ۱۲۰- أمثال طبری
- ۱۲۱- رساله‌ای در شرح حدیث «من عرف نفسه فقد عرف ربه»
- ۱۲۲- تصحیح رساله «تحفة الملوك في السير والسلوك» و تعلیقات و تحقیقاتی بر آن.
- ۱۲۳- رساله‌ای در تفسیر «بسم الله الرحمن الرحيم»
- ۱۲۴- تصحیح سه کتاب «کتاب ابی الجعد، و کتاب نثر اللثالی، و کتاب الطب للنیسابورین» که مرحوم حاج محمد حسین کوشانپور به امثال امر آیه الله بروجردی (قده) چاپ کرده است.
- ۱۲۵- وجیزه‌ای که به عنوان «مقدمه‌ای در زمینه طب و طبیب و فرازهایی از اندیشه‌های علما و اطبای گذشته ما» در آغاز کتاب شریف اخلاق پزشکی به طبع رسیده است.
- ۱۲۶- شرح کنوز الاسماء محمود دهدار متخلص به عیانی.